

فهرست مطالب

۴	زنان و نخبگان مذهبی شهری پیش از دوره مغول / ریچارد دبلیو بولت، ترجمه و تحقیق: حسین زندیه، لیدا ملکی
۲۲	کتابشناسی جنگ جمل / مهدی رضا خادمیو
۵۳	پیامدهای قیام نوزدهم دیماه قم در مشهد / حسن شمس‌آبادی
۸۰	بست و بستنشینی در دوره قاجاریه (تا انقلاب مشروطه) / سید محمد طیبی
۹۶	تشیع در آذربایجان در دوره ایلخانان غیر مسلمان (۶۵۶ - ۶۹۴ ق) / مهدی عبادی
۱۱۰	روند مناسبات ایران و عثمانی در دوره شاه اسماعیل اول صفوی / زینب علی‌زاده جورکویه
۱۳۸	هنر زرگری در ایران / کورش فتحی
۱۷۳	مقدمه‌ای بر نظام اقتصادی ایران در اوایل عصر قاجار / کوین همبلی، مترجم: منصور چهارازی، محبویه احمدیان



زنان و نخبگان مذهبی شهری پیش از دوره مغول*

نویسنده: ریچارد دبلیو بولت**

ترجمه و تحقیق: حسن زندیه***

لیدا ملکی****

چکیده

مورخان سده‌های نخست ایران دوره اسلامی و تعلیم و تربیت اسلامی در قرون میانه، اتفاق نظر دارند که گاهی زنان در آموختن، همانند فعالیت‌های صوفیانه شهرت یافته‌اند. ثبت و ضبط نام‌های زنان در شرح حال‌نگاری‌های قرن‌های دهم و یازدهم، مؤید این نکته است. هر چند کمتر ذکر شدن نام زنان در این منابع، این پرسش را بر می‌انگیزد که چرا این اسامی تا این حد کم است؟ این مقاله به بررسی اسامی این زنان که در شرح حال‌نگاری‌هایی که از بغداد، نیشابور و گرگان به دست آمده، می‌پردازد تا تبیین نماید که چطور اسامی آنان وارد این منابع شده و چه معانی اجتماعی گسترده‌تری را ممکن است در برداشته باشد.

* مشخصات این مقاله به شرح ذیل است:

Richard W. Bulliet, "Women and the Urban Religious Elite in the Pre-Mongol Period", *women in Iran From the Rise of Islam to 1800*, edited by Guity Nashat and Lois Beck, University of Illinois Press, Urbana and Chicago, p. 68 – 79.

** ریچارد دبلیو بولت در سال ۱۹۴۰م در آمریکا متولد شد. وی تحصیلات دانشگاهی خود را تا اخذ درجه دکترا در رشته تاریخ در دانشگاه هاروارد ادامه داد. پس از فراغت از تحصیل مدتی در دانشگاه هاروارد و سپس در دانشگاه برکلی و کلمبیا به تدریس و تحقیق پرداخته و از استادان برجسته و از صاحب‌نظران تاریخ خاورمیانه شمرده می‌شود. او ریاست انستیتوی بررسی مسائل خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا را برعهده داشته است. ثمره مطالعات وی، مقالات مفصلی است که تاکنون در مجلات معتبر ویژه بررسی‌های تاریخی در فرانسه و آمریکا به چاپ رسیده است. علاوه بر این، چند اثر تحقیقی ارزشمند نیز راجع به تاریخ خاورمیانه به رشته تحریر درآورده است که از آن جمله می‌توان دو کتاب *بزرگان نیشابور و گروهش به اسلام در قرون میانه* را که به خصوص به تاریخ ایران مربوط می‌شود، نام برد (ر.ک: ریچارد، و. بولت، *گروهش به اسلام در قرون میانه*، ترجمه محمد حسن وقار، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴) (مترجم).

*** استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران.

**** کارشناس ارشد رشته تاریخ ایران دوره اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.



واژه‌های کلیدی: زنان، تذکره، شرح حال‌نگاری، تراجم احوال، عبدالغافر فارسی، خطیب بغداد، تاریخ نیشابور و تاریخ بغداد.

خطیب بغدادی کتاب *تاریخ بغداد* را در سال ۱۰۷۰م به پایان رساند.^۱ این نویسنده در میان ۷۸۳۱ شرح‌حال، زندگی‌نامه سی زن را نوشته است. عبدالغافر فارسی (متوفای ۵۲۹ ق / ۱۱۳۵م) اثر خود *السیاق لتاریخ نیشابور*^۲ را ذیل کتاب مفصل‌تر ابو عبدالله حاکم نیشابوری با عنوان *تاریخ نیشابور* نوشت. در مجموعه حاکم نیز از میان ۲۶۹۸ شرح‌حال، تنها سه مورد به زنان اختصاص یافته است. در اثر عبدالغافر فارسی نیز از میان ۱۶۹۹ شرح‌حال، تنها ۲۲ مورد در باره زنان است (نام یکی از این زنان در آثار حاکم و خطیب نیز آمده است). در *تاریخ جرجان* اثر حمزه سهمی (متوفای ۴۲۷ ق / ۱۰۳۵م) نیز شرح‌حال ۱۱۹۴ عالم آمده است که تنها دوازده نفر آنها زن می‌باشند. آخرین اثر متعلق به همان دوره از ابونعیم اصفهانی با نام *کتاب ذکر اخبار اصفهان* است که شرح‌حال ۱۸۸۱ عالم را در بر دارد، اما نام زنی در میان آنها نیست.

روی هم‌رفته، بررسی ۱۵۳۰۳ شرح‌حال از خلال پنج اثر، نشان می‌دهد که صرفاً ۶۷ شرح‌حال، یعنی مقداری بسیار ناچیز (چهار دهم درصد) از تمام این مقدار متعلق به زنان است و این آمار می‌تواند نشانه کم‌اهمیتی زنان در شرح‌حال‌نگاری شهری در دوره قبل از مغول باشد. البته این وضعیت، مختص ایران

۱. شرح حال‌نگاری‌هایی که در این مقاله به آنها اشاره شده است، عبارت‌اند از: خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العربی، [بی‌تا]؛ ن. فرای ریچارد، *تصحیح تاریخ نیشابور*، کمبریج، انتشارات دانشگاه هاروارد، ۱۹۶۵م؛ عبدالغافر فارسی، *السیاق لتاریخ نیشابور*، نسخه خطی و حاکم نیشابوری، *تاریخ نیشابور*؛ حمزه سهمی، *تاریخ جرجان*، حیدرآباد، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ۱۹۵۰م؛ ابونعیم اصفهانی، *کتاب ذکر اخبار اصفهان (اصفهان)*، تصحیح س. د. درینک، لیدن، ای. جی. بریل، ۱۹۳۱ - ۱۹۳۴م و شمس‌الدین محمد سخاوی، *السنو الامع لاهل القرن التاسع*، بیروت، [بی‌جا، بی‌تا].

۲. از این نویسنده، یعنی حافظ ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی یا امام حافظ ابوالحسن فارسی (۴۵۱ - ۵۲۹) دو کتاب موجود است: ۱- *المختصر من کتاب السیاق لتاریخ نیشابور* که با تحقیق محمد کاظم محمودی و به همت نشر میراث مکتوب در سال ۱۳۸۴ منتشر شده است. ۲- *الحلقه الاولى من تاریخ نیشابور، المنتخب من السیاق* که این کتاب هم با تحقیق محمد کاظم محمودی و به اهتمام انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در سال ۱۳۶۲ به زیور طبع آراسته گردیده است. در واقع کتاب دوم، یعنی *المنتخب من السیاق* تلخیص کتاب *السیاق لتاریخ نیشابور* عبدالغافر فارسی است که توسط تقی‌الدین ابواسحاق ابراهیم صریفینی (۵۸۱ - ۶۴۱) خلاصه شده است. از اصل نوشته عبدالغافر بخشی که شامل زندگی‌نامه کسانی که نامشان حسن است تا آخر کتاب باقی مانده است و از تلخیص یا منتخب آن، که تألیف صریفینی است، نسخه‌ای تقریباً کامل موجود است. از مقایسه بخش‌های مشترک این دو می‌توان دریافت که صریفینی در تلخیص *السیاق لتاریخ نیشابور* کوشیده است که اطلاعات مرتبط با زندگی‌نامه اشخاص را با روشی درست و دقیق، خلاصه کند و از این بابت، کمتر به حذف پرداخته است. البته در اصل تألیف عبدالغافر فارسی فواید بی‌شمار فقهی، کلامی، ادبی و تاریخی وجود داشته که در تلخیص صریفینی به آنها توجه نشده است. لازم به توضیح است که عبدالغافر *السیاق لتاریخ نیشابور* را از آنجا آغاز می‌کند که حاکم به پایان رسانده است (ر.ک: ابو عبدالله حاکم نیشابوری، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۵، پیشگفتار، ص ۲۴. (مترجم)



نبوده است. با وجود این، *تاریخ بغداد* نمایانگر محیط اجتماعی عربی بوده است تا ایرانی، زیرا فقط از چهار زن ایرانی در آن کتاب نام برده شده که به سه نفر از آنان در یک مدخل مستقل به عنوان خواهران یک صوفی برجسته اشاره شده است. به هر حال، پنج اثر را نمی‌توان نماینده سبک شرح حال‌نگاری دانست. در زمان‌های پیشین، *طبقات ابن‌سعد* در مورد اصحاب حضرت محمد ﷺ گزارش‌های مبسوطی در باره همسران و زنان نسل اول دارد، و در دوره مملوکان، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی یک جلد کامل از اثر دوازده جلدی خود با عنوان *الضوء اللمع لأهل القرن التاسع* را به زنان اختصاص داده و اطلاعاتی در مورد ۱۰۷۵ نفر ارائه می‌دهد.^۱ البته علاقه و اعتنای ابن‌سعد به زنان و [یادکرد از آنها] به دلیل اهمیت اعضای مؤنث خانواده حضرت محمد ﷺ است، اما افزایش اطلاعات در مورد زنان در طول دوره مملوکان، نیازمند توضیحات بیشتری است.

آیا ممکن است که مشارکت اجتماعی زنان در قرن پانزدهم میلادی بیشتر از قرن دوازدهم میلادی بوده باشد؟ آیا به طور کلی نگرش جنسی مسلمانان در طول دوره بعد از مغول با قبل از آن متفاوت بوده است؟ و آیا ماهیت شرح حال‌نگاری در طول قرن‌ها تغییر کرده است و برای زنان بیشتری این امکان را فراهم نموده است که معیارهای مد نظر نویسندگان کتاب‌های طبقات را دارا بوده تا در آن جای گیرند؟

برای پرداختن به آخرین احتمال، ابتدا می‌توان گفت که در واقع، نوع شرح حال‌نگاری‌ها تغییر کرده است. آثاری که در اینجا بررسی شده بر مبنای شهرهای خاصی است. گردآورندگان شرح حال‌ها در شیوه نگارش کتاب‌های خود و بررسی تاریخی و جغرافیایی شهر و قرارداد آن به عنوان مقدمه یا ضمیمه آثار خود، بر خویشاوندی متمرکز شده‌اند که بر زندگی شهری دلالت داشته و نوعی تاریخ روشنفکرانه از تحول شهر به عنوان جامعه اسلامی را در ذهن خود داشته‌اند. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که اطلاعات منابع اصلی از کتاب‌های مرتبط با

۱. هدی لطفی *کتاب النساء سخاوی را طی مقاله‌ای در مجله دنیای مسلمانان* را منبعی برای تاریخ اجتماعی و اقتصادی زنان مسلمان طی قرن پانزدهم میلادی، بررسی کرده است، رک:

Huda Lutfi, "Al - Sakhawis Kitab al - Nisa as a Source for the Social and Economic History of Muslim Women during the Feeffteenth Century A . D .," *The Muslim World*, Vol 71, 1981, P. 104 - 124.



احادیث پیامبر ۹ است، به ویژه کتاب‌هایی که در آنها محققان سیره پیامبر ۹ یادداشت‌هایی در باره معلمانشان نوشته‌اند. برای مثال، مشخص است که ذکر بعضی از اسامی در *تاریخ جرجان* صرفاً به این دلیل است که نام شخصی تحت عنوان جرجانی در اسناد آمده است و سلسله این راویان به حضرت محمد ۹ بر می‌گردد که حدیث از آنجا شروع شده است. حمزه سهمی در این موارد، هیچ گونه اطلاعی در باره اشخاص به دست نمی‌دهد. او فقط اسناد و متن همراه آن یا متن حدیث را نقل می‌کند و هدفش صرفاً این بوده است که مطمئن شود تا نام هر شخصی از گرگان که در زمینه فعالیت مذهبی و روایت حدیث نقش داشته است، به درستی زنده نگاه داشته شود.

به هر حال، در بعضی از تراجم احوال، حکایت‌های زیادی نقل شده است، به خصوص وقتی که افراد از اعضای خانواده‌های مهم شهر بوده‌اند. گاهی این اطلاعات، نتیجه تجارب شخصی گردآورنده بوده است، گاهی اطلاعات خانوادگی بوده که از نسل‌های گذشته منتقل شده است و در مواقعی نیز متن مشخص حکایت برای مثال، زمانی که فرد یاد شده با هدف مطالعه حدیث به سفر می‌پرداخته چه اتفاقی رخ داده است. نشان می‌دهد که این حکایت به منظور ارتقای شهرت اشخاص، در محافل علمی بازگو می‌شده است.

بی‌شک، اگرچه علمای حدیث از شرح حال‌نگاری‌های مبتنی بر شهرها به منظور پیدا کردن اسامی ناشناخته موجود در اسناد استفاده می‌کردند، ولی این، تنها هدف آنها نبوده است. صدها اسم بدون ذکر اطلاعاتی در باره اشخاص، مبنی بر اینکه در چه زمانی می‌زیسته‌اند یا چه زمانی از دنیا رفته‌اند، وارد این کتاب‌ها شده است و این، نقص اساسی برای محققان اسناد است. و هیچ یک از این طبقات، غیر از فهرست الفبایی مدخل‌ها که بر اساس اسم یا نام کوچک می‌باشند، هیچ گونه فهرست دیگری ندارند. اسنادی، مانند ابن‌حمدان، ابوبکر یا سجستانی که با بعضی از بخش‌های دیگر نام شخص به وی اشاره شده است، قابل بررسی نیست. هر محققى که با چنین اشاره‌های مختصری که ابن‌حمدان، ابوبکر یا سجستانی به کار گرفته‌اند، آشنایی کافی داشته باشد، قادر به تمیز این اسامی خواهد بود.



اگرچه فرایند مطالعه احادیث با تدوین آثار مورد مطالعه، سخت گره خورده است، بنابر این، دلیل شمول یا استخراج احوال خاص، اقتباس ساده‌ای از این فرآیند نیست. از آنجا که برای گردآورنده‌ای، مانند ابونعیم اصفهانی این امکان وجود داشته که اسامی زنان را به طور کامل در تراجم احوال خود حذف کند، می‌بایست برای سه نویسنده ایرانی دیگر، یعنی عبدالغافر فارسی، حمزه سهمی و حاکم نیشابوری، عللی برای ذکر نام زنان در شرح حال‌نگاری‌ها وجود داشته باشد. برای کشف این علل، کتاب *تاریخ بغداد* تألیف خطیب بغدادی به عنوان یک مأخذ تطبیقی، مفید خواهد بود.

برای مثال، تمام این چهار نویسنده، هر از گاهی غیر از پدران و پدربزرگ‌های خود که نامشان به طور معمول، قسمتی از شجره‌نامه هر شخصی می‌باشد، از خویشاوندان ذکور دیگر خود نیز یاد کرده‌اند. در نیمی از شرح حال‌نگاری‌های زنان، زن به عنوان خواهر، همسر یا مادر یک شخص معروف، ذکر شده است. خطیب بغدادی و حمزه سهمی، هردو، مدخل‌های نام زنان را به طور مجزا و در پایان کتاب خود جای داده، همچنان که ابن‌سعد و سخاوی نیز دقیقاً این کار را انجام داده‌اند.

ملیحه رحمت‌الله در اثر جدید خود با عنوان *زنان بغداد در قرون نهم و دهم میلادی (سوم و چهارم هجری)*، بر مبنای *تاریخ بغداد خطیب*، اشخاص مؤنث اثر خطیب را به چهار دسته تقسیم کرده است: خانواده‌های اعیان، روحانیان، علما و محدثان (کسانی که حدیث را روایت می‌کنند).^۱ این طبقه‌بندی در مورد مدخل‌های کتاب‌های طبقات ایرانی نیز صادق است، به‌ویژه اگر خانواده اشرافی که تغییرات لازم در آنها صورت گرفته، یعنی زنان برجسته اشرافی‌ترین خانواده‌های محلی، در نظر گرفته شود. شش زنی (چهار نفر از آنها ایرانی الاصل بودند) که خطیب در خصوص فعالیت‌های صوفیانه از آنها یاد کرده- البته فقط یکی از آنها صوفی نامیده می‌شود با یک صوفی از گرگان و یک صوفی از نیشابور، هم‌تراز قرار می‌گیرند و معروف بود که زن دیگری از نیشابور تمام ثروت خود را در راه صوفی‌گری خرج کرده است.

۱. بغداد، دانشگاه بغداد، ۱۹۵۲م.



رحمت‌الله نام دو زن بغدادی را آورده است که در فقه اسلامی تحصیلات کافی داشتند و می‌توانستند نظرات فقهی (فتوا) صادر کنند. در گرگان غیر از زنی که به علت موعظه‌هایش معروف بوده، از زنی دیگر که فقیه باشد، یاد نشده است. در نیشابور نیز از زنی نام برده شده که دست‌خطی زیبا داشته و عربی را بسیار خوب می‌دانسته و زن دیگری که آزادانه، دانش‌پژوهی را حمایت می‌کرده است. همچنین از شخص سومی یاد شده که به کودکان درس می‌داد، البته هیچ‌کدام از آنها فقیه نبودند. رحمت‌الله در شمار محدثان که زیرمجموعه مهمی در میان عالمان مذهبی هستند، از سه زن در بغداد نام می‌برد که به طور خاص مورد توجه بوده‌اند. البته او می‌توانست از زنان بیشتری نیز نام ببرد، چرا که خطیب، اشاره خاصی به احادیثی دارد که بیشتر توسط زنانی نقل شده که او نامشان را برده است.

در گرگان سه چهارم زنانی که نام آنها آورده شده، حدیث روایت می‌کردند. در نیشابور به جز سه نفر از تمامی ۲۲ زنی که عبدالغافر فارسی نام برده، حدیث را یاد گرفته و دست‌کم سیزده نفر، راوی حدیث بوده‌اند که یکی از آنها به صراحت از پشت پرده به روایت حدیث می‌پرداخته است. بسیاری از آنها با افراد خانواده، مانند پدر، مادر، عمو، پدربزرگ و مادربزرگ به مطالعه حدیث می‌پرداختند. در میان آنها کسانی بودند که حدیث را از افرادی غیر از فامیل شنیده که شش نفر آنها با یک معلم، چهار نفر از آنها با دو معلم،^۱ دو نفر آنها با سه معلم، سه نفر آنها با چهار معلم و یکی از آنها با هفت معلم به یادگیری حدیث پرداخته بودند.

مهم‌ترین راوی حدیث، کریمه دختر احمد مروزیه بود که نام وی در اثر عبدالغافر فارسی آورده شده است. در مورد شرح حال او مطالب اندکی بیان شده است. تنها مطلبی که می‌دانیم این است که وی صحیح بخاری را با کشمیه‌نی، مرد مسنی از اهالی مرو، مطالعه کرد و به دلیل اینکه نسخه‌ای از صحیح بخاری داشت، مشهور بود که رونوشت نسخه‌ای از کتاب بخاری است که به وسیله خود او انجام

۱. در سه تا از این موارد و همچنین در دو مورد دیگر، ابهام وجود دارد، زیرا نگارش حدیث از اصحاب اصم (شاگردان مخصوص) آموخته شده است. این معمول‌ترین منبع آموزشی در طبقات عبدالغافر فارسی است. ولی با وجود اینکه نام بعضی از شاگردان مستقیم اصم شناخته شده‌اند، هرگز مشخص نشد که آیا مردمی که با بعضی از آن شاگردان درس می‌خواندند با شاگردان اصم به طور عمومی مطالعاتی داشتند یا اینکه یک کلاس خاص وجود داشته که در آن، حدیث نقل شده از طرف اصم توسط یکی یا دو نفر از شاگردان وی روایت می‌شده است. به نظر من (نویسنده) نظریه دوم قابل قبول است.



شده است. به عبارت دیگر، روایت‌های کریمه مروزیه از صحیح بخاری، یک پله از تمامی اشخاص دیگر به کتاب اصلی بخاری نزدیک‌تر بوده است. به همین دلیل، عبدالغافر فارسی خودش شخصاً اثر او را مطالعه و بررسی کرد. همین طور خطیب بغدادی اثر وی را مطالعه کرده هرچند خطیب، نامی از او در شرح حال‌نگاری خود نیاورده، زیرا کریمه مروزیه در بغداد نبوده است.

به هر روی، طبقه‌بندی مشروح رحمت‌الله درست به نظر می‌رسد، زیرا وی به ذکر چند اسم از خانواده اعیان، تعداد کمی از زنان صوفی و تعداد بیشتری از عالمان حدیث یا به ندرت عالمان رشته‌های دیگر می‌پردازد. حال به سؤالی برمی‌گردیم که در آغاز مطرح شد: چرا در کتاب‌های طبقات و تراجم از تعداد بسیار کمی از زنان یاد شده است؟ آیا گردآورندگانی که به این زنان توجه کرده، تصمیم داشته‌اند تا شاید نام زنان را به عنوان یک اشاره نمادین و زیر مجموعه کوچکی از گروهی بزرگ‌تر ذکر کنند یا اینکه شناسایی عمومی این زنان در جامعه مذهبی شهری - چنان که این ارقام نشان می‌دهند - واقعاً بسیار کم بوده است؟

برای جواب دادن به این سؤال باید نگاهی دقیق‌تر به ۲۲ زنی که عبدالغافر فارسی ذکر کرده، داشته باشیم. چهارده نفر از آنها به چهار خانواده گسترده پیچیده‌ای وابسته بودند که رهبری اصلی فرقه سیاسی - اجتماعی و مذهبی شافعی را در قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی در نیشابور برعهده داشتند.^۱ تعداد زیادی از آنان (حدود هفت نفر) از اقوام خود عبدالغافر فارسی بودند که اینها نیز خود به دو گروه تقسیم می‌شدند: در یک قسمت، خواهر، مادر و مادر بزرگش، و در قسمت دیگر، عروس، دختر عمو، عمه و دختر عمه‌اش قرار داشتند. از طریق ازدواج این زنان، چهار گروه این خانواده گسترده به هم وصل می‌شدند.

فاطمه، مادر بزرگ عبدالغافر فارسی، الگوی موفق زنان و الهام‌بخش روشن همه فرزندانش بود. او که توسط نوه خود به عنوان برجسته‌ترین زن زمان خود، مشهور

۱. ر.ک: ریچارد دلبیو بولت در فصل سوم کتاب *اعیان نیشابور* در باره تاریخ‌های جزئی تمام پنج خانواده، اهمیت سیاسی و اجتماعی ادغام مدرسه شافعی و تفسیر شرعی نیشابور در قرن یازدهم، بحث کرده است، ر.ک: Richard W. Bulliet, *The Patricians of Nishapur*, Cambridge: Harvard University press, 1972.

شد، تحت نظر پدر مشهورش ابوعلی دَقَاق^۱ صوفی بزرگ قرار گرفت تا جای پسرِ نداشته وی را بگیرد. او ناظر بود که دخترش تحصیلات وسیع و گسترده‌ای را از هفت معلم مختلف دریافت می‌کند که هم صوفی و هم متخصص حدیث بودند. خود او نیز آموزه‌های صوفیانه خود را به وی منتقل می‌کرد. او دخترش را به عقد ازدواج ابوالقاسم قشیری^۲ صوفی درآورد که یک تازه‌وارد آتیه‌دار در نیشابور بود، و سرانجام به یکی از مشهورترین صوفیان تاریخ اسلام و نیز رهبر راسخ فرقه شافعی تبدیل شد. فاطمه و ابوالقاسم شش فرزند داشتند. افراد مختلف خانواده‌اش وی را در زمره مشایخ خود جای داده‌اند و چندین بار نام او به عنوان شخصیت مهم صوفی در متنی از دربند (شهری صدها مایل دورتر از نیشابور، قسمت غرب دریاچه خزر)^۳ آمده است. او حتی در مجامع هم تدریس می‌کرد. و این در خاطرات یک عالم قزوینی هویدا است که اولین قسمت یک کتاب خاص را زیر نظر یک استاد، قسمت میانی را نزد عالمی دیگر، و قسمت پایانی را زیر نظر فاطمه دختر ابوعلی دَقَاق فرا گرفته است.^۴

۱. ابوعلی دَقَاق، حسن بن علی بن محمد، فقیه، اصولی، ادیب، مفسر و صوفی مشهور سده‌های چهار و پنجم هجری، اصلاً نیشابوری بود و زبان عربی و علم اصول را در نیشابور آموخت، سپس به مرو رفت و در آنجا نزد خضری و قفال به آموختن فقه پرداخت. او در نیشابور از ابوعمر بن حمدان و در مرو از ابوعلی شوبوی و ابوهیثم کشمینی حدیث شنید. ابوعلی پس از تحصیل علوم، وارد طریقت شد و مصاحبت ابوالقاسم نصرآبادی را اختیار کرد. سلسله طریقت او را از طریق نصرآبادی و شبلی و جنید، به امیرالمؤمنین علی ۷ رسانده‌اند. ابوالقاسم قشیری از زمره مریدان وی بود و ابوسعید ابوالخیر نیز مصاحبت او را دریافته بود. او بر ضرورت سماع در تصوف اصرار داشت و از صحبت سلاطین احتراز می‌کرد. مجموعه سخنان پراکنده‌ای از وی برجا مانده که بیشتر آنها به وسیله ابوالقاسم قشیری جمع‌آوری شده است. برای اطلاع بیشتر، رک: حسین لاشی، «ابوعلی دَقَاق»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۶، تهران، نشرمرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۳۹ - ۴۰. (مترجم)

۲. زین الاسلام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحة بن محمد قشیری از اکابر علما و کتّاب و شعرا و متصوفه قرن پنجم هجری است که در سال ۳۸۶ق در ناحیه استوا (قوچان کنونی) متولد شد. زین‌الاسلام لقبی است که به حسب معمول آن زمان و به مناسبت مقام علمی و دینی که احراز کرده بود، به وی داده‌اند. وی مقدمات ادب و عربیت را نزد ابوالقاسم یمانی فراگرفت. قشیری دوره نشو و نما را در نیشابور گذراند که در آن ایام، مهم‌ترین شهر مشرق ممالک اسلامی به شمار می‌رفت و از حیث وسعت و جمعیت و وفور علما و مراکز علمی و دینی و از لحاظ کسب و تجارت در شمار شهرهای درجه اول بود. قشیری در مجلس ابوعلی دَقَاق حاضر شده و در طریق ارادت و تصوف، قدم نهاد. ابوعلی دَقَاق به فراست به استعداد او پی برد و وی را به مریدی پذیرفت و علم خواندن فرمود. قشیری به طلب علوم دینی همت بست و فقه و اصول دین و مذهب، فراگرفت و از مشایخ نیشابور، سماع حدیث کرد تا به مدارج کمال رسید و در سال ۴۶۵ق جهان را بدورد گفت. برای اطلاع بیشتر، رک: بدیع الزمان فروزانفر، *ترجمه رساله قشیری*، تهران. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، مقدمه مصحح. (مترجم)

۳. دکتر علیکبر علیکبروف که متن کتاب *ریحان الحقایق و بستان الدقایق* از ابوبکر محمد دربندی را در پایان‌نامه منتشره از دانشگاه سنت پترزبورگ، مطالعه کرده است.

۴. عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی، *التلویین فی اخبار قزوین*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷م، ج ۱، ص ۳۴۶. در کتاب *التلویین فی اخبار قزوین* این‌گونه آمده است: «عبدالله بن محمد بن الفضل الصاعدی أبوالبکرات الفراوی، سمع منه مسند أبي عوانه الاسفرائنی بروایته، من أول الكتاب الی باب فضائل المدینة عن عثمان بن محمد الحمیمی، و منه الی باب فضائل القرآن عن محمد بن عبيدالله الصرام، و منه الی آخر الكتاب، عن فاطمه بنت الاستاذ ابي علی الدقاق بروایته عن ابي نعیم ابي عوانه». (مترجم)



اطلاعاتی در مورد اینکه کدام یک از یازده فرزند قشیری از فاطمه بوده‌اند، وجود ندارد، اما یک دختر که ممکن است تنها دختر او نیز باشد، ام‌الرحیم کریمه بود. قشیری او را به عقد ازدواج یکی از شاگردان خود که پسر یکی از دانشمندان برجسته نیشابور به نام ابوالحسین عبدالغافر فارسی بود، درآورد. او پدر بزرگ و هم‌اسم عبدالغافر فارسی بود که کتاب تراجم را گردآوری کرده است. کریمه تحصیلات خود را نزد پدر، مادر، پدرشوه‌ر و دست‌کم سه استاد دیگر، ادامه داد. دختر او، دردانه، خواهر عبدالغافر فارسی مورخ، نزد مادرش کریمه، مادر بزرگش فاطمه، پدر بزرگش ابوالقاسم قشیری و نیز پدرش به تحصیل پرداخت. البته گفته شده است که او در زمان کودکی، زیر نظر شخص دیگری نیز تحصیل را فراگرفت.

در باره خانواده همسر عبدالغافر فارسی می‌توان گفت که او دوست نزدیک مردی به نام ابونصر شحامی بود که در جوانی و در سن ۴۲ سالگی درگذشت. عبدالغافر در تشییع جنازه وی اقامه نماز کرد. او در شرح حال‌نگاری خود، نام فاطمه دختر ابونصر را آورده است، ولی موفقیت‌های خاصی از وی ذکر نکرده است. عبدالغافر دخترش را به عقد ازدواج پسر برادر ابونصر ظهیر درآورد که راوی معروف حدیث و گردآورنده اصول فقه بود. او در شرح حال‌نگاری خود در باره دختر ظهیر به نام سعیده (خواهر شوهر دخترش) می‌نویسد که وی علاوه بر پدر بزرگش دست‌کم نزد چهار استاد دیگر به تحصیل پرداخت. همچنین او شرح حالی در مورد خواهر ابونصر و ظهیر نوشته است که دو اسم داشت: ضمیره و ظریفه. او نیز به جز پدرش سه استاد دیگر هم داشت. آخرین زنی که او از این خانواده در شرح حال‌نگاری خود نام می‌برد، خانم شریعه است که دختر ضمیره و شوهرش ابو عبدالله فراوی بود. فراوی یک صوفی همانند ابوالقاسم قشیری بود که پدرش زندگی خود را وقف وی کرده بود. همچنین او به مطالعه احادیث می‌پرداخت و بالأخره به یک شخصیت عالی مقام در میان علمای شافعی مذهب در نیشابور تبدیل شد.^۱

۱. ابو عبدالله محمد بن فضل بن احمد بن محمد فراوی نیشابوری از اکابر علما و شافعیه و از شاگردهای ابواسحاق شیرازی و ابوالمعالی جوینی و زین‌الاسلام قشیری در سال ۴۴۱ ق متولد و در سال ۵۳۰ ق در نیشابور درگذشت. وی استاد سمعانی صاحب انساب و ابن‌عساکر صاحب *تاریخ دمشق* و ابن‌سکینه و مؤید طوسی بود (ر.ک: سید علی مؤید ثابتی، *تاریخ نیشابور*، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۲۵۳۵، ص ۲۸۳ - ۲۸۴). (مترجم)



وی خارج از محفل خانوادگی عبدالغافر فارسی، اسم یکی از زنان خانواده بحیری شافعی را ذکر می‌کند به نام عایشه یا جمعه که همسر ابوسعید اسماعیل بحیری است. ابوسعید، مصاحب نزدیک خانواده عبدالغافر بود و در واقع وی شاگرد قدیمی پدر بزرگش و هم نام وی، ابوالحسین عبدالغافر محسوب می‌شد. عایشه دختر عموی شوهرش بود؛ الگوی ازدواجی که کمتر در قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی در نیشابور رخ می‌داد و می‌توان گفت که پدر او در نوع خود بی‌نظیر بود. او یک عالم روشن‌فکر نیشابور و همچنین یک جنگاور در ارتش سلطان به حساب می‌آمد.

عبدالغافر فارسی در باره خانواده صابونی، شرح حال سه دختر و یک خواهرزاده ابوعثمان صابونی را نوشته است. ابوعثمان یکی از علمای مورد قبول نیشابور و از نسل ابوالقاسم قشیری بود. او به خصوص در محافل فرقه شافعی شخص مقتدری قلمداد می‌شد و بی‌شک در میان افرادی که در عقاید مذهبی و فقهی با عبدالغافر فارسی هم عقیده بودند، به عنوان استاد شناخته شده است. تمام دختران او (فاطمه، خدیجه و مبارکه) حدیث را نزد استادان اصم آموختند.^۱ کریمه، دختر برادر صوفی‌اش ابویعلا، حدیث را از یک منبع متفاوت دیگری روایت می‌کرد.

رهبر رسمی فرقه شافعی از نسل ابوالقاسم قشیری، امام موفق بسطامی بود. نزدیکی آنها در وقایع سیاسی کاملاً ثابت شده است. گفتنی است زمانی که دستوری از وزیر سلجوقی، عمیدالملک کندی مبنی بر متوقف نمودن تعالیم مذهبی اشعری صادر شد، ابوسهل محمد بسطامی، پسر امام موفق و جانشین وی، و ابوالقاسم قشیری در زمره چهار رهبری بودند که قرار بود دستگیر شوند. قشیری را زندانی کردند، اما ابوسهل به ولایت خود گریخت و در آنجا گروهی از حامیانش را گرد آورد که توانست با کمک آنها به شهر حمله کند و قشیری را از زندان آزاد نماید. نکته این داستان برای اهداف حال حاضر، این است که بر این نکته تأکید کنیم که دو خواهر امام موفق، عایشه و خُرّه که شرح حال آنها در اثر عبدالغافر فارسی آمده است، از معاصران قدیم مسن‌تر مادر عبدالغافر فارسی بودند

۱. رک: همین مقاله، ص ۸، پاورقی ۱.



که بی‌شک او را کاملاً می‌شناختند. و این، خویشاوندی بین خانواده‌های بسطامی و قشیری را نشان می‌دهد.

نتیجه این تسلسل طولانی پیچیده و نام‌ها و ارتباط آنها این است که تقریباً دو سوم مدخل‌های نام زنان در اثر عبدالغافر فارسی مربوط به زنانی است که او یا شخصاً می‌شناخته یا با آنها مناسبات خویشاوندی داشته و یا در محفل اجتماعی مادرش با آنها آشنا شده بود. ام‌الخیر فاطمه بغدادی و فاطمه حمدانی را نیز می‌توان به این گروه اضافه کرد، زیرا هر دوی آنها شاگردان پدر بزرگ پدری عبدالغافر فارسی بودند. تمام این زنان به جز یکی از آنان صلاحیت علمی داشتند، حتی بعضی از آنان بسیار عالی بودند. اما آنان در درجه اول به علت ارتباطات اجتماعی و خانوادگی با گردآورنده این اثر، نامشان در آنجا آمده است.

اگر ما این شرح حال‌ها را کنار گذاشته و به نام بقیه زنان در شرح حال-نگاری‌های نیشابور بپردازیم، دسته‌بندی رحمت‌الله توضیحات قابل قبولی را ارائه می‌دهد. در دسته‌بندی اعیان و اشراف، نام جمعه، دختر احمد میکالی است. میکالی‌ها جزء اعیان‌ترین خانواده‌های ایرانی نیشابور بودند^۱ که اعقابشان به یکی از حاکمان محلی می‌رسید.^۲ میکالی‌ها در دستگاه خلفا، هر از چند گاهی به عنوان فرماندهان نظامی یا درباریان حائز اهمیت بودند. مطلب خاصی در مورد جمعه به جز اینکه پدرش او را وادار به تحصیل حدیث نمود، گفته نشده است.

یکی دیگر از اعیان، ام‌الحسین جمعه محمیه عثمانیه بود. او تنها زنی است که نام او در چند شرح حال‌نگاری بررسی شده است. خطیب بغدادی، حاکم نیشابوری و عبدالغافر فارسی، همه نام او را آورده‌اند. شجره‌نامه او به خلیفه

۱. آل میکال از خاندان‌های برجسته ایرانی که نام‌آوران آن حدود سه قرن از سده ۳ - ۵ هجری در عرصه سیاست و فرهنگ به مقامات بلندی دست یافتند. نسبت این خانواده که از دودمان‌های کهن ماوراءالنهر بود، به بهرام گور، پادشاه ساسانی می‌رسد. نیاکان آنان از شاهان ناحیه سغد بودند که هنگام تسخیر این منطقه توسط اعراب، به اسلام گرویدند. آنان در سده سوم هجری در نیشابور سکونت گزیدند و پس از چندی برای سالیان دراز ریاست این شهر را به عهده گرفتند. از میان افراد منتسب به این خانواده، دانشمندان، شاعران، ادیبان و محدثانی پدید آمدند. پس از ظهور غزنویان گروهی از آنان به غزنین فرا خوانده شدند و در دربار غزنه به مقاماتی دست یافتند و آنگاه در اواخر پادشاهی محمود غزنوی، حسنک، برجسته‌ترین فرد سیاسی این دودمان، به مقام وزارت نایل آمد. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: سید علی آل‌داود، «آل میکال»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، تهران، نشر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۶۸ - ۱۷۴.

2. W. Bulliet Richard, "Al-imikal", *Encyclopedia Iranica*, London, Routledge and kegan paul, 1985, Vol 1, P. 764.



عثمان بر می‌گردد. وی زنی از جنوب شرقی نیشابور بود و پسری به نام محمی داشت که آن پسر با دختر یکی از اعیان محلی ازدواج نمود و بیشتر خلفای منتسب به این خاندان، از فرزندان آنها می‌باشند. جمعه، دختر یکی از نوادگان پسری بود که به عنوان یک شخصیت سیاسی مطرح، در منطقه شناخته شده بود. او با پسری ازدواج نمود که اعقابش به فرمانده اولین فاتح عرب منطقه نیشابور می‌رسید و از نظر خانوادگی، هم‌شأن جمعه بود. همچنین او نوه ابوعمر و احمد حارثی، بنیان‌گذار و اولین رهبر فرقه شافعی در خراسان بود که بعد از او پسرش به جانشینی وی رسید.

از میان سه شرح حال ام‌الحسین جمعه، فقط خطیب جزئیاتی در باره آموزش او ارائه می‌دهد. وی نام چهار مردی را آورده است که جمعه در زمان ملاقات خود از بغداد نزد آنها درس می‌آموخت و همچنین نام سه مرد را یادآور می‌شود که خود خطیب از آنها حدیث دریافت کرده بود و نیز از مرد دیگری نام می‌برد که نامش به عنوان شخصی که جمعه از وی حدیث روایت می‌کرده، در سندی ذکر شده است. خلاصه اینکه اگرچه اعقاب او از اعراب مشهور بودند و این خود یکی از موارد مهم شخصیت او بوده است، وی به دلیل راوی بودنش نیز مهم بود و می‌توان او را با کریمه مروزیه که راوی صحیح بخاری بوده است، هم‌تراز دانست.

از پنج زن باقی مانده نیشابوری که نامشان در تراجم احوال عبدالغافر فارسی و حاکم آمده، یکی نوه شخصیت برجسته مذهبی و معروف شافعی در پایان قرن نهم میلادی با نام محمد بن اسحاق بن خزیمی و دیگری دختر قاضی القضاة شهر بوده است. نام دو خواهر دیگر هم که راوی حدیث بودند، ذکر شده است که در شرح حال یکی از آنها چنین آمده که وی به گروهی از مردم حدیث درس می‌داده است: «بسبب اسمها». متأسفانه جزئیات دیگری در مورد روابط خانوادگی آنها بیان نشده است. آخرین این زنها کسی بود که هم در زمان زندگی‌اش و هم بعد از مرگش، با میراثی که از وی بر جا مانده بود، علما را حمایت مالی می‌کرد. او به مطالعه حدیث با اشخاص مختلفی پرداخته بود که فقط نام یکی از آنها آمده است.



بررسی مشابه در مورد دوازده زن از گرگان، مطالب کمی را به تصویر ارائه شده قبلی افزوده است. در بیشتر شرح حال‌نگاری‌ها هیچ مدخلی به زنان اختصاص نیافته یا گاهی مدخل‌های کمی به نام زنان اختصاص می‌یابد و چنانچه زنان با گردآورنده تراجم احوال نسبت شخصی نداشته باشند، این ارقام کمتر نیز خواهد بود. برای مستدل کردن این ادعا می‌توان به هفت شرح حال عبدالغافر فارسی اشاره کرد که متعلق به خانواده خودش می‌باشند. جمع همه شرح حال افراد خانواده، ۷۹ نفر بوده است که زنان ۹٪ آن را تشکیل می‌دهند. با این حال، هر کدام از این ۷۲ مرد نیز مادر، خواهر، همسر، دختر یا متعلقاتی داشته‌اند. این به این معناست که عبدالغافر فارسی فقط هفت زن را میان دویست یا سیصد زنی که او شخصاً یا از ارتباط با زنان فامیل می‌شناخته، برگزیده است. برای مثال، او نام دختر خود، یکی از خواهرانش و تمام خواهرزاده‌ها یا برادرزاده‌هایش، عمه، مادر بزرگ پدری و دست‌کم سه تا از خاله‌هایش را در شرح حال‌نگاری خود نیاورده است.

با در نظر گرفتن اینکه فاطمه دختر ابوعلی دقاق، همسر ابوالقاسم قشیری، بانوی بزرگ تحصیلکرده و متدینی بود، بنابر این، این یک انگیزه قوی را در زنان این خانواده به وجود می‌آورد که به مطالعه و تحصیل حدیث و علوم مذهبی بپردازند، همان‌طور که در بیشتر خانواده‌های نیشابور نیز این‌گونه بود. و این تبعیض آشکار عبدالغافر فارسی برای اقوام خود، بیانگر این مسئله است که اگر زنان عالمه دیگری نیز در میان خویشاوندان وی وجود داشت، نام آنها را در شرح حال‌نگاری خود می‌آورد. بنابر این، این نتیجه‌گیری که شرکت زنان در یادگیری و مطالعه حدیث، حتی در فرهیخته‌ترین و متدین‌ترین خانواده‌های نیشابوری، اندک بوده است، منطقی به نظر می‌رسد. در نتیجه، احتمالاً عدم ذکر نام زنان در شرح حال‌نگاری‌های شهری دوران قبل از مغول، در واقع، بیانگر کم توجهی آنان به دنیای علم و دانش اسلامی است، نه اینکه حاصل غرض‌ورزی عمدی یا یک نابهنجاری و انحراف، لغزش و غفلت ناشی از شیوه تدوین طبقات بوده باشد.

بالاخره می‌توانیم به سؤالی که در آغاز مطرح شد، برگردیم. آیا فرهنگ شهری مسلمانان در دوره مملوکان کاملاً با ایران دوره قبل از مغول‌ها در ایران



متفاوت بود که توانسته باعث افزایش تجلی زنان شده، چنان که سخاوی به بیان شرح حال ۱۰۷۵ زن می‌پردازد؛ آشکار است که مصر و سوریه قرن پانزدهم میلادی از بسیاری جهات کاملاً با ایران قرن یازدهم تفاوت داشتند. از یک طرف، در دوره مملوکان تعلیم و تربیت مذهبی از طریق مدارس موقوفه که بعضی از آنها به وسیله زنان تأسیس شده بود، رونق پیدا کرده بود، از طرف دیگر، هنوز پذیرش مذهبی زنان عالمه، بسیار کم بود، آن‌گونه که برکی در باره زنان و آموزش در قاهره قرون وسطی چنین اظهار می‌دارد:

اگرچه روشنفکران با بخش اجرایی مؤسسات آموزشی مخالفت می‌کردند، اما یک تصویر کاملاً متفاوتی ارائه نمودند [و آن اینکه] زنان عملاً نه به عنوان استاد و نه به عنوان شاگرد در تعلیم و تربیت رسمی که در مدارس آموزش عالی که توسط موقوفه آنها حمایت می‌شدند، هیچ نقشی نداشتند. در وقایع‌نگاری‌ها و شرح حال‌نگاری‌های به دست آمده از دوره مملوکان، غیر از منصب «مسئول»، حتی یک نمونه هم از انتصاب یک زن به عنوان استاد یا هر پست دیگری در مؤسسه‌های اهدایی وقفی وجود ندارد و تا آنجا که می‌دانیم حتی یک زن هم به عنوان طلبه در مؤسساتی که شهریه تحصیلی به طلبه‌ها می‌پرداختند، نام نویسی نکرده بود.^۱

یک تغییر مهم در خصوص تحصیل در مدرسه صورت گرفت و آن کاهش اشتغال ذهن به اسناد بود که پیش‌تر به رویه گردآوری شرح حال‌نگاری‌های شهری کمک می‌کرد. با شکل‌گیری آموزش مدرسه‌ای توجه بیشتری به کتاب‌های تکمله به عنوان موضوعاتی برای مطالعه و از بین بردن هزاران حدیث که به وسیله حدیث‌شناسان، بی‌محتوا تشخیص داده شدند، مبذول گردید که البته این احادیث در گذشته، رایج بودند و گاهی به عنوان کتاب‌های نایاب نیز مورد جست‌وجو قرار می‌گرفتند. یک گردآورنده شرح حال‌نگار قرن پانزدهم میلادی ممکن است از این عقیده خشنود باشد که به ذکر نام یک شخص پردازد آن هم صرفاً به این علت که نام وی در بعضی از اسناد که نام جرجانی را داشته، آمده

1. Berkey Jonathan, The Transmission of Knowledge in Medieval Cairo: A Social History of Islamic Education, Princeton University press, 1992, P. 165 - 166.



است. علاوه بر این، طبقات متأخر آن قدر به عقب بر نمی‌گردند، برخلاف آنها حاکم نیشابوری و ابونعیم اصفهانی در به تصویر کشیدن تحول روشنفکرانه و مذهبی جامعه‌شان از پیروزی اعراب به بعد تلاش داشته‌اند. کتاب دوازده جلدی سخاوی تنها راجع به قرن پانزدهم است که برای نگارش بیشتر آن بر حافظه مردم تکیه دارد.

افزایش نام زنان می‌تواند بیانگر این باشد که مدخل‌های کمتری به نام‌های ناشناخته در اسناد تخصیص داده و به حافظه مردم بیشتر تکیه شده است. و به جز این، من فکر می‌کنم که باید چنین فرض کرد که گذر زمان باعث افزایش بیشتر اهمیت دانش‌پژوهی و شهرت مذهبی به عنوان معیار زندگی شهری شده است. علما به عنوان یک گروه اجتماعی منسجم، به تدریج شکل گرفتند. جوامع اسلامی از آغاز به دانش مذهبی و نمونه‌های تدین، ارج می‌نهادند. اما امتزاج این صفات در بعضی از خانواده‌ها، به کندی صورت می‌گرفت. در ایران، قرن دهم میلادی منجر به ظهور تشکلهای اجتماعی علما شد که قوی و مبتنی بر خانواده بودند. بعدها اغلب، این نوع تشکل در تاریخ اسلام، امری بدیهی تلقی می‌شد.^۱

همان طور که ملاحظه شد در چنین اجتماعی، نه تنها امکان تحصیل برای زنان وجود داشته، بلکه تشویق هم می‌شدند. با وجود این، محدودیت‌های رفتاری تجویز شده برای زنان، دسترسی آنها به معلمان و در مراحل بعدی زندگی، دسترسی شاگردان به آنها را محدود می‌نمود. با توجه به داده‌های اندک موجود، حدس من بر این است که اهمیت و جایگاه اجتماعی علما بین دوره‌ای که اینجا مورد مطالعه قرار گرفته و آنچه در اثر سخاوی در قرن پانزدهم منعکس شده، بیشتر شده است. همچنان که ابعاد مذهبی و علمی زندگی از اهمیت اجتماعی بیشتری برخوردار شد، بر تعداد زنان روشنفکر در خانواده‌های شهری که به سمت و سوی مطالعه یا امور خیر مذهبی پیش می‌رفتند نیز اضافه شد. در نتیجه، شرکت زنان در چنین فعالیت‌هایی وسعت پیدا کرد و بنابر این، تعداد اسامی آنان در تراجم احوال افزایش یافت. البته نه تنها محدودیت‌های رفتاری بر چنین زنانی

۱. برای بحث گسترده‌تر در باره روندی که اینجا تشریح شد، رک:

Richard W. Bulliet, *Islam: The View from the Edge*, New York, Columbia University Press, 1994.



کمتر نشد، بلکه جایگاه کلی زنان در میان نخبگان مذهبی شهری هم تغییری نکرد. آمار زنان در شرح حال‌نگاری‌های قرن پانزدهم در مقایسه با شرح حال‌نگاری‌های قرن‌های دهم و یازدهم، افزایش یافته است، اما به نظر می‌رسد اساساً در رابطه زنان با تعلیمات دینی تغییری حاصل نشده است.

می‌توان از این داده‌ها و تحلیل‌ها نتیجه دیگری به‌دست آورد. با عنایت به اینکه تعلیمات دینی که به زنان داده می‌شد غالباً به وسیله معلمانی بود که از افراد ذکور و اناث خانواده بودند - این وضعیت در مورد خانواده عبدالغافر فارسی به خوبی توضیح داده شد - بنابراین، ارزش این را دارد که بپرسیم چنین تحصیلاتی چه نشانه‌های مستندی برجای گذاشته است؟

سابقه تحصیلات فرزندان ذکور و مردهای جوان، خصوصاً در زمان‌های قبل از مدرسه پیش از قرن دوازدهم، به‌وسیله خویشاوندان ذکورشان ثبت می‌شده است و این ثبت تحصیلات، نقش مهمی در ایجاد موقعیت اجتماعی آنها داشته و می‌توانسته بعدها در زندگی از نظر شغلی مانند استاد یا راوی حدیث‌شدن، به آنها کمک کند. مدارک کاملاً محکمی وجود دارد که گردآورندگان شرح حال‌ها این چنین سوابق تحصیلی را در اجرای تحقیقات خود به کار برده‌اند. آیا مشابه این کار می‌توانست برای دختران و زنانی که تحصیلات مذهبی داشتند، انجام شده باشد؟ البته خیر. زنان به عنوان اشخاصی که موقعیت اجتماعی‌شان وابسته به خویشاوندان ذکورشان بوده و نقش اجتماعی‌شان بسیار زیاد محدود شده بود و امید آنان برای تدریس در خارج از خانواده بسیار ضعیف بود، چه علتی می‌توانست وجود داشته باشد که تجارب تحصیلی آنها وقایع‌نگاری شود.

اگر عبدالغافر فارسی به کمک دانش خانواده و مصاحبان اناث، مادر و مادرزرگش توانست اسامی تقریباً دوازده زن را که ارزش ماندگاری داشته باشد، ذکر نماید، این در واقع صرفاً میزان اندکی از نام زنانی بوده است که با آنها در ارتباط بوده یا آنها را به خوبی می‌شناخته است. اما اگر بخواهیم در نظر بگیریم که همین مقدار مشابه از زنان تحصیلکرده می‌توانسته در خانواده‌های اعضای مشهور دیگر علمای ذکور نیشابور وجود داشته باشد، تعداد زنان تحصیلکرده که نام آنها در تراجم احوال عبدالغافر فارسی ذکر نشده، بسیار زیاد خواهد بود.



نتیجه

بنابر این، مادامی که شواهد موجود قویاً نشانه تعداد محدود زنان تحصیلکرده مذهبی در قرن یازدهم در نیشابور می‌باشد، می‌توان این گونه نیز استدلال نمود که منابع باقی مانده آن طور که باید، زنان تحصیلکرده را به شمار نیاورده‌اند. همین طور می‌توانیم بگوییم که یکی از علل این امر، آن بوده است که زنان هیچ گونه دلیلی برای ثبت و نگهداری تجارب تحصیلی‌شان نداشته و علت دیگر اینکه علما از زندگی زنان تحصیلکرده‌ای که بیرون از حلقه خویشاوندی‌شان بوده‌اند، آگاهی اندکی داشته‌اند.

از آنجا که اغلب علما، نه همه، نام پدر یا پدربزرگ خود را جزء استادان خود می‌آوردند، ممکن است که دختران جوان خانواده هم، همان تحصیلات یا حدیث-خوانی را فرا گرفته باشند. اثر چنین تحصیلاتی که درون خانواده انجام می‌شد، بسیار اندک بود، اما نباید سبب شود که زندگی زنان در خانواده‌های علما در این دوره، کم اهمیت جلوه داده شود.

فهرست منابع

۱. آل داود، سید علی، «آل میکال»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، تهران، نشر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۲. بولت، ریچارد. و، *گروش به اسلام در قرون میانه*، ترجمه محمد حسن وقار، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
۳. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۵.
۴. رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد، *التدوین فی اخبار قزوین*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۹۸۷ م.
۵. فروزانفر، بدیع الزمان، *ترجمه رساله قشیریه*، تهران. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۶. لاشی، حسین، «ابوعلی دقاق»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۶، تهران، نشر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۷. مؤید ثابتی، سید علی، *تاریخ نیشابور*، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۲۵۳۵.
8. Bulliet, Richard W. , “Women and the Urbaon Religious Elite in the Pre-Mongol Priod”, *women in Iran From the Rise of Islam to 1800*, edited by Guity Nashat and lois Beck, University of Illinois press, Urbaona and Chicago.
9. Bulliet, Richard W. , *The Patricians of Nishapur*, Cambridge: Harvard University press, 1972.
10. Bulliet, Richard, W. , “Al-imikal” , *Encyclopedia Iranica*, Vol 1, London, Routledge and kegan paul, 1985.
11. Bulliet, Richard, W. , *Islam: The View from the Edge*, New York, Columbia Univercity Press, 1994.
12. Jonathan, Berkey, *The Transmission of Knowledge in Medieval Cairo: A Social History of Islamic Education*, Princeton Univercity press, 1992.
13. Lutfi, Huda, “ Al – Sakhawis Kitab al – Nisa as a Source for the Social and Economic History of Muslim Women during the Feefteenth Century A . D .,” *The Muslim World*, Vol 71, 1981.





کتاب‌شناسی جنگ جمل

مهدی‌رضا خادم‌لو*

چکیده

استناد به منابع و مآخذ متقدم برای شناخت دقیق یک حادثه تاریخی، امری بدیهی است. حادثه جمل نه تنها از این قاعده، مستثنی نیست، بلکه به نظر می‌رسد بازشناسی منابع و مآخذ این حادثه، امری ضروری است، چون این جنگ یک اتفاق بدیع در جهان اسلام بود که در آن، دو گروه از مسلمانان برای اولین بار در مقابل هم صف‌آرایی کردند.

برخی مورخان متقدم در باره این حادثه، کتاب نوشته‌اند، اما امروزه به جز، *الجمل* شیخ مفید تمام آنها از بین رفته است. جالب اینکه کتاب یاد شده هم یک اثر صرف تاریخی نیست، بلکه تاریخی - کلامی است. احتمالاً نبود منابع، یکی از دلایلی است که موجب اختلاف مسلمانان، به‌ویژه متکلمان در باره شرکت-کنندگان و کشته‌شدگان نبرد جمل شده است.

البته به‌رغم اینکه در مورد این جنگ، منابع اختصاصی وجود ندارد، اما می‌توان با مراجعه به تاریخ‌های عمومی، انساب، طبقات و ... به علل، زمینه‌ها و حوادث آن پی برد. اما نقطه ضعف تمام منابع و مآخذ در مورد جنگ جمل، اولاً؛ اینکه به نتایج و پیامد آن توجه جدی نکرده‌اند، ثانیاً؛ تقریباً بیشتر منابع فقط به شرح حوادث پرداخته و آنها را تجزیه و تحلیل نکرده‌اند.

همچنین آثار متکلمان فرقه‌های مختلف اسلامی از جمله منابعی است که می‌توان در آنها اطلاعات سودمندی در باره جنگ جمل به‌دست آورد. گفتنی است که

* کارشناس ارشد تاریخ اسلام.

نویسندگان این آثار نیز اختلاف بسیار شدیدی در مورد شرکت‌کنندگان و کشته-
شدگان جنگ جمل دارند.

واژه‌های کلیدی: علی 7، جنگ جمل، اصحاب جمل، منابع اختصاصی، انساب و طبقات، فتوح، منابع عمومی و منابع کلامی.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین حوادث و وقایع تاریخ صدر اسلام، جنگ جمل است. اهمیت این حادثه باعث شده است که از همان آغاز تاریخ‌نگاری اسلامی به این واقعه، توجه ویژه شود، از این رو بیشتر مورخان که تاریخ عمومی نوشته‌اند به جنگ جمل هم پرداخته‌اند. اگرچه بنا به دلایلی بسیاری از مورخان به این موضوع به صورت سطحی و محدود نگاه کرده‌اند.

نکته قابل تأمل اینکه مورخان شیعه اولین بار و به طور اختصاصی، به این حادثه توجه کرده‌اند. به نظر می‌رسد دلیل امتناع سایر مورخان از توجه به این حادثه، عقاید فقهی و کلامی آنان است که در این تحقیق به آنها اشاره خواهد شد.

با توجه به این که امروزه از میان آثاری که مورخان متقدم در باره جنگ جمل نوشته‌اند فقط اثر شیخ مفید باقی مانده است، از این رو بازشناسی منابع، مآخذ، کتاب‌ها و مقاله‌های تحقیقی جدید لازم به نظر می‌رسد. بر این اساس، تحقیق حاضر سعی دارد ضمن معرفی این آثار، آنها را نقد، تجزیه و تحلیل کند.

الف) منابع اختصاصی

مورخان قرن دوم و سوم به بعد، مثل ابومخنف لوط بن یحیی (م ۱۵۷ق)^۱، هشام بن محمد بن سائب کلبی (م ۲۰۶ق)^۲، محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ق)^۳، نصر بن

۱. شیخ طوسی، *فهرست کتب الشیعه و اصولهم*، ص ۳۸۱ و محمد بن اسحاق ابن ندیم، *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، ص ۱۵۷.

۲. آقابزرگ تهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۵، ص ۱۴۱.

۳. ابن ندیم، همان، ص ۱۶۵.





مزاحم منقری (م ۲۱۲ق)،^۱ محمد بن زکریا بن دیار بن دینار (م ۲۹۸ق)،^۲ ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی (م ۳۸۳ق)،^۳ ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری (شیخ مفید)،^۴ منذر بن محمد کوفی،^۵ عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی،^۶ احمد بن محمد بن خالد برقی^۷ و ... اولین بار و به‌طور اختصاصی در باره جنگ جمل آثاری به رشته تحریر در آورده‌اند، اما - همان طور که اشاره شد - متأسفانه غیر از اثر شیخ مفید، سایر آنها از بین رفته است.

نکته قابل تأمل اینکه اگرچه مورخان شیعه به این حادثه توجه خاص داشته‌اند، اما مورخان اهل سنت نیز به این واقعه مهم، به‌ویژه در تاریخ‌های عمومی پرداخته‌اند. البته بیشتر این مورخان با دیدگاه و گرایش خاص به جنگ جمل پرداخته‌اند. غیر از کتاب‌هایی که اختصاصاً با نام‌های *وقعه جمل* یا *الجمل* نوشته شده، به نظر می‌رسد که *نهج البلاغه* و *شرح ابن ابی‌الحدیث* را نیز می‌توان در زمره منابع اختصاصی جنگ جمل قلمداد کرد، چون بخش‌های زیادی از این دو اثر در باره جنگ جمل است.

۱. نهج البلاغه

کتاب نهج البلاغه مجموعه‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار علی ۷ است که توسط محمد بن ابی‌احمد حسنی ملقب به سید رضی (م ۴۰۴ق) گردآوری شده است.

نهج البلاغه دائرة المعارف بزرگ اسلامی در زمینه‌های مختلف، از جمله تاریخ است. بخشی از مباحث تاریخی آن در باره جنگ جمل است. از میان ۲۴۱ خطبه گردآوری شده، بیست خطبه، ارتباط مستقیم با جنگ جمل دارد.^۸ جالب

۱. شیخ طوسی، *فهرست کتب الشیعه و اصولهم*، ص ۴۸۱.

۲. احمد بن علی نجاشی، *رجال نجاشی*، ج ۲، (تحقیق محمد جواد نائینی، بیروت، دارالاضواء، ۱۹۸۸م)، ص ۲۴۰ و آقا بزرگ تهرانی، *مصنفات شیعه* (ترجمه و تلخیص *الذریعه الی تصانیف الشیعه*)، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳. شیخ طوسی، *فهرست کتب الشیعه و اصولهم*، ص ۱۳.

۴. همان، ص ۴۴۴.

۵. آقابزرگ تهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۵، ص ۱۴۱.

۶. نجاشی، *رجال نجاشی*، ج ۲، ص ۶۳۸.

۷. همان، ج ۲، ص ۲۰۴.

۸. سید رضی، *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه‌های ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۳۱، ۳۳، ۵۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۱۹.



اینکه بخش عمده این خطبه‌ها در باره سران شورشی، به‌ویژه طلحه و زبیر ایراد شده است. علی 7 آنها را به «بیعت‌شکنی» و «تحریک قاتلان عثمان» متهم کرده است.^۱ این در حالی است که آنان مدعی خون‌خواهی عثمان بودند. همچنین امام علی 7 اصحاب جمل را با عنوان «حزب و یاران شیطان» توصیف کرده^۲ و علاوه بر این، آنها را به دلیل سرکشی و تمرد از حاکمیت اسلامی «نکوهش» کرده است.^۳

همچنین از میان ۷۹ نامه گردآوری شده علی، چهار نامه مستقیماً در باره حادثه جنگ جمل است. گفتنی است که دو مورد از این نامه‌ها به ابوموسی اشعری نوشته شده است.^۴

لازم به ذکر است که در سایر خطبه‌ها و نامه‌ها نیز مطالبی در باره افراد و حوادث تأثیرگذار در جنگ جمل آمده است.

۲. الجمل و النصرة لسيد العترة في حرب البصرة

اثر ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری، ملقب به ابن‌معلم و مشهور به شیخ مفید (م ۴۱۳ق) است. او از درخشان‌ترین چهره‌های علمی - کلامی شیعه در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که آثار زیادی در زمینه‌های مختلف دارد. ارزنده‌ترین اثر کلامی - تاریخی او کتاب *الجمل* است، چون این اثر تنها منبع اختصاصی باقی مانده در باره این حادثه است. نکته حائز اهمیت آنکه شیخ مفید بخش اعظم اثر خود را از نوشته‌های متقدمان، به‌ویژه واقدی و مدائنی اقتباس کرده است.

با مروری بر کتاب *الجمل* متوجه می‌شویم که مطالب آن به دو بخش تقریباً مجزا، اما مرتبط با هم تقسیم شده است. بخش نخست، شرح حوادث جنگ نیست، اما تقریباً محور مباحث آن در باره دلایل مخالفت با خلافت علی است. در این قسمت که حدود یک سوم حجم کتاب است، از نظر کلامی در باره خلافت علی 7 و جنگ بحث کرده است، از این رو گروهی عقیده دارند که

۱. سید رضی، *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه‌های ۱۰ و ۲۲.

۲. همان، خطبه‌های ۱۳ و ۱۸۲.

۳. همان.

۴. همان، نامه‌های ۱ و ۶۳.



کتاب *الجمل* شیخ مفید دو اثر کاملاً مجزا به نام‌های *الجمل* و *النصره لسید العتره* می‌باشد که بعداً با هم چاپ شده است.^۱

نویسنده در بخش نخست، ضمن شرح موضوعاتی مثل آرای فرقه‌های اسلامی در باره جنگ جمل، چگونگی بیعت علی، نقش علی ۷ در قتل عثمان، علل و انگیزه‌های شورش علیه خلیفه سوم و ... را تجزیه و تحلیل کرده، نظریه‌های خود را نیز نوشته است. در قسمت دوم که با عنوان واقعه جمل آغاز می‌شود، به شرح کامل وقایع و اتفاقات جنگ پرداخته است.^۲ او در این قسمت، دیدگاه‌های خود را نوشته است که بعضاً با نظریه سایر مورخان، به‌ویژه اهل سنت مغایر می‌باشد. از جمله او ضمن رد «توبه» طلحه و عایشه، کناره‌گیری زبیر را از میدان جنگ نیز نشانه توبه او ندانسته است، بلکه عقیده دارد که زبیر از میدان جنگ گریخت.^۳ علاوه بر این، شیخ مفید عقیده مؤکد اهل سنت مبنی بر بشارت جهنم به قاتل زبیر را هم قبول ندارد.^۴

یکی از نکات قابل تأمل کتاب *الجمل* این است که شیخ مفید در ارائه آمار کشته‌شدگان جنگ، رقم پانزده هزار نفر را به نقل از عبداللّه بن زبیر درست می‌داند.^۵ با توجه به اینکه ابن‌زبیر زخم خورده علی ۷ بوده و همواره از او کینه به دل داشت، از این رو امکان غلو در روایت او برای مخدوش کردن چهره امام وجود دارد، بنابر این استناد به گفته‌های ابن‌زبیر از نویسنده ریزین و نکته سنجی مثل شیخ مفید بعید به نظر می‌رسد.

یکی از ویژگی‌های *الجمل* این است که نویسنده به‌رغم تعلق خاطر به علی ۷ و پیروی از مذهب تشیع، در اثرش کوچک‌ترین بی‌احترامی به مخالفان علی ۷ در جنگ جمل، به‌ویژه عایشه نکرده، بلکه همواره از آنها با احترام یاد کرده است. گفتنی است این اثر توسط محمود مهدوی دامغانی با عنوان *نبرد جمل* ترجمه شده است. همچنین شیخ مفید غیر از کتاب اختصاصی که در باره جنگ جمل نوشته،

۱. نجاشی، *رجال نجاشی*، (تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق)، ص ۴۴۵.

۲. شیخ مفید، *نبرد جمل*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ص ۱۳۴.

۳. همان، ص ۲۳۱ - ۲۳۴.

۴. همان، ص ۲۳۴.

۵. همان، ص ۲۵۱.



در سایر آثارش مثل *الارشاد*^۱، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*^۲ و *الاختصاص*^۳ نیز مطالبی در باره جنگ جمل یا موضوعات مرتبط با آن نوشته است.

۳. شرح نهج البلاغه

در باره *نهج البلاغه* شرح‌های بسیاری نوشته شده که بی‌گمان مهم‌ترین آنها شرح عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن حسین مدائنی، مشهور به ابن ابی‌الحدید (م ۶۵۶ ق) است. او به دلیل علاقه‌ای که به علی داشت، شرح *نهج البلاغه* را در مدت چهار سال و هشت ماه به رشته تحریر درآورد.

دو ویژگی، اثر ابن ابی‌الحدید را ممتاز کرده است:

اولاً: نویسنده با توجه به موقعیت اجتماعی که داشت^۴، به منابع مهم در زمینه‌های مختلف دسترسی داشته، از این رو با استفاده از آثار افرادی، مثل مدائنی، ابومخنف، ابن کلبی، نصر بن مزاحم، اسکافی، طبری و ... مطالب خود را پربار کرده است.

ثانیاً: ضمن نگارش توصیفی وقایع و حوادث تاریخی، به تجزیه و تحلیل آنها پرداخته، در جاهای مختلف حتی نظریه‌های موافق و مخالف را نیز منعکس کرده است. این ویژگی‌ها باعث غنای اثر او شده است.

به هر حال، مباحث تاریخی - اجتماعی شرح ابن ابی‌الحدید را محمود مهدوی دامغانی در هشت جلد با عنوان *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه* ترجمه کرده است.^۵ گفتنی است که در هر هشت جلد ترجمه، مطالب زیادی در باره حوادث مربوط به جنگ جمل وجود دارد. به‌رغم اینکه این مطالب از نظم و پیوستگی خاص وقایع تاریخی برخوردار نیست، اما با مروری به مباحث مطروحه متوجه

۱. شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۲۴۸ - ۲۵۱.

۲. همو، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، ص ۶ - ۷.

۳. همو، *الاختصاص*، ص ۱۵۱.

۴. ابن ابی‌الحدید به دلیل توانایی علمی، مورد توجه دربار مستعصم بالله، آخرین خلیفه عباسی و وزیر عالم و ادیبش، ابن علقمی (متوفای ۶۵۶ ق) قرار گرفت و عهده‌دار مشاغل دولتی شد. وی مسئولیت اداره کتابخانه‌های بغداد را بر عهده گرفت و از این فرصت خوب، نهایت استفاده را کرد و با توجه به توانایی علمی‌اش آثار ارزشمندی در نظم و نثر تألیف کرد. ارزنده‌ترین اثرش *شرح نهج البلاغه* است که به دلیل ارادت به ابن‌علقمی، به نام او نوشت (ر.ک: محمد آصف فکرت، «ابن ابی‌الحدید»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، ص ۶۴۰).

۵. عبدالحمید هبه‌الله ابن ابی‌الحدید، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ سوم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.



خواهیم شد که نویسنده، شرح تقریباً مفصلاً در باره وقایع و اتفاقات جنگ و نیز مباحث کلامی پیرامون این موضوع نوشته است.

ابن ابی‌الحدید بیشتر این مباحث را بعد از بیان خطبه‌ها و نامه‌هایی که مرتبط با جنگ جمل بوده (که در *نهج البلاغه* در باره آن توضیح داده شد) به صورت توصیفی تحلیلی به رشته تحریر درآورده است. برای مثال، او در خطبه‌ای که علی ۷ مردم بصره را نکوهش کرده، به شرح درگیری دو گروه متخاصم پرداخته است.^۱ همچنین زمانی که او نامه اول علی ۷ را نگاشته، به حوادث مربوط به ترمذ ابوموسی اشعری از فرمان علی ۷ و نیز چگونگی عزل او پرداخته است.^۲

نویسنده برای شرح حوادث مربوط به جنگ جمل از منابع متعدد استفاده کرده، اما تکیه اصلی او به آثار ابومخنف، مدائنی و ابن کلبی است. از طرفی چون ابن ابی‌الحدید یک متکلم معتزلی بود، به آرای کلامی افراد و گروه‌های اسلامی در باره شرکت‌کنندگان و کشته‌شدگان در جنگ نیز پرداخته است.

ب) تاریخ‌های عمومی

۱. الطبقات الکبری

نوشته محمد بن سعد، معروف به کاتب واقدی و مشهور به ابن‌سعد (م ۲۳۰ق) است. ابن‌سعد شرح جامعی در باره ۴۲۵۰ نفر از مهاجران، انصار و تابعینی (از آغاز اسلام تا قرن سوم هجری) را به رشته تحریر درآورده است. از این تعداد حدود ۶۳۰ نفر از زنان تاریخ اسلام هستند. این اثر را می‌توان مفصل‌ترین کتاب در زمینه طبقات دانست.

بدیهی است که به دلیل ماهیت کتاب حاضر می‌بایست مطالب مشخص و قابل توجه‌ای در باره جنگ جمل، در این اثر نوشته می‌شد، اما به جز یک اشاره بسیار کوتاه، مطالب دیگری در باره این حادثه وجود ندارد.^۳ البته در برخی از مطالب آن، مباحثی مرتبط با جنگ جمل، به‌ویژه در باره سران شورشی و گروه قاعدین، وجود دارد.

۱. ابن ابی‌الحدید، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۱۳.

۳. ابن‌سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۳، ص ۳۱ - ۳۲.



ابن سعد در معرفی طلحه و زبیر به‌رغم اینکه به چگونگی مرگ آنها پرداخته، اما در باره نقش و تأثیر آن دو در بروز جنگ جمل هیچ اشاره‌ای نکرده است. همچنین در معرفی عایشه نیز به نقش وی در غائله جمل هیچ اشاره‌ای نکرده است. به نظر می‌رسد که ابن‌سعد تحت تأثیر اندیشه‌های کلامی اهل سنت، به موضوع مهم جنگ جمل و نقش غیرقابل انکار سران شورشی در آن پرداخته است. نکته قابل توجه در طبقات اینکه نویسنده در معرفی گروه قاعدین، به علل کناره‌گیری آنان از جنگ‌های داخلی به فرماندهی علی ۷ اشاره کرده است.

۲. تاریخ خلیفه بن خیاط

ابی عمرو خلیفه بن خیاط بن ابی‌هبیره لثی عصفری (شَبَّاب) از مورخان قرن سوم هجری (۲۴۰م) است. به وی چند کتاب نسبت می‌دهند که از جمله آنها کتابی با عنوان *تاریخ*^۱ است. این اثر از اولین آثار تاریخ عمومی در اسلام است که به صورت سال‌شمار نوشته شده است.^۲

نویسنده در بخشی از اثر خود به طور خلاصه به حوادث جنگ جمل پرداخته است. خلیفه موارد مربوط به این جنگ را بیشتر با استناد به کتاب جنگ جمل مدائنی نوشته است. نکته قابل توجه اینکه نویسنده در نقل قول‌ها، اسم راویان متعدد را به طور دقیق و کامل نوشته است. وی با اینکه مطالب مورد بحث را به اختصار نوشته است، اما چند نکته قابل تأمل دارد:

اولاً: او مکان‌هایی که سپاهیان دو گروه متخاصم در جاهای مختلف در آنجا اردو زده‌اند، به طور دقیق نوشته است.

ثانیاً: همان‌طور که اشاره شد، یکی از مهم‌ترین مباحث در مورد جنگ جمل، موضوع «توبه» سران اصحاب جمل است که نویسندگان و مورخان اسلامی در باره آن اختلاف نظر دارند. و خلیفه از جمله مورخانی است که عقیده دارد طلحه قبل از مرگ خود توبه کرده است.^۳

۱. ابوعمرو خلیفه بن خیاط بن ابی‌هبیره لثی عصفری (شَبَّاب)، *تاریخ*، تحقیق مصطفی نجیب فواز و کشی فواز، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۵م.

۲. رسول جعفریان، *تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا*، ج ۱، ص ۹۶.

۳. خلیفه بن خیاط، *تاریخ*، ص ۱۱۱.



ثالثاً: یکی دیگر از موارد اختلافی مورخان، آمار کشته‌شدگان جنگ جمل، به‌ویژه کشته‌های بصریان است که در مورد تعداد آنها نقل قول‌های مختلفی آمده و بعضاً این اختلافات، بسیار فاحش است. خلیفه در مورد آمار کشته‌های جنگ، عدد یک‌سان و دقیقی ارائه نکرده است. او کشته‌های اصحاب جمل را بین ۱۳ - ۲۵ هزار نفر از راویان مختلف نقل کرده است. لازم به ذکر است که نویسنده هیچ‌گونه تحلیلی در مورد دلایل این تفاوت ارائه نکرده و نظر خود را نوشته است.

تنها نکته قابل توجه در مورد کشته‌شدگان جنگ جمل در کتاب *تاریخ خلیفه*، این است که برخی از کشته‌شدگان هردو گروه را به اسم ذکر کرده است.^۱ بدیهی است که این اثر می‌تواند برای شناخت کشته‌های مهم هر دو گروه، به‌ویژه فرماندهان و افراد مهم کشته شده اصحاب جمل، قابل استفاده باشد.

۳. اخبار الطوال

اثر ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (م ۲۸۲ق) است. دینوری از عالمان اسلام در قرن سوم هجری بود که غیر از تاریخ در زمینه‌های لغت، هندسه، حساب و هیئت هم دست داشت. به همین دلیل، آثار زیادی را به او نسبت می‌دهند.^۲ ابن‌ندیم او را در زمینه روایات و حکایات، مورد اعتماد دانسته است.^۳

تنها اثر باقی مانده دینوری *اخبار الطوال* است. این کتاب به سه بخش تقسیم شده است: بخش اول، مربوط به شرح حال انبیاء، بخش دوم، شرح حال پادشاهان ایران، روم و یمن و بخش سوم که بخش اصلی کتاب است در مورد تاریخ اسلام است. این بخش با نبردهای اسلام در زمان عمر شروع و تا پایان سلطنت معتصم عباسی در سال ۲۲۷ق ادامه دارد. شایان توجه است که این کتاب دو بار توسط صادق نشأت و محمود مهدوی دامغانی به فارسی ترجمه شده است.

ابوحنیفه دینوری با توجه به حجم کتاب، تقریباً به طور مفصل و دقیق به وقایع و اتفاقات زمان خلافت علی ۷ پرداخته است. همچنین با توجه به ماهیت

۱. خلیفه بن خیاط، *تاریخ*، ص ۱۱۴.

۲. ابن‌ندیم، *الفهرست*، ص ۱۳۲.

۳. همان.



کتاب که تاریخ عمومی است، دینوری شرح نسبتاً مفصلاً در باره جنگ جمل ارائه داده است. از جمله مباحث دینوری این است که او عقیده دارد طلحه و زبیر، عایشه را برای همراهی اصحاب جمل، تحریک کرده‌اند.^۱ بدیهی است که این دیدگاه صحیح نمی‌باشد، چون زمانی که عایشه از عمره به مدینه باز می‌گشت، وقتی خبر انتصاب علی ۷ به خلافت را شنید، دوباره به مکه بازگشت و عامل تجمع مخالفان علی ۷ در مکه شد.^۲ علاوه بر این، خود عایشه از محرکان و مسببان اصلی تشکیل سپاه و اعزام آن به بصره بود. بنابر این، این نظر اگر چه نقل قول از نویسندگان و راویان گذشته باشد، اما طبیعی است که با استناد به مطالب تاریخی پذیرفتنی نیست. این امر، نشان دهنده این مدعاست که ابوحنیفه دینوری مطالب تاریخی را مانند بیشتر نویسندگان تواریخ عمومی، بدون تجزیه و تحلیل آورده است.

دینوری برخلاف شیخ مفید عقیده دارد که علی ۷ بعد از شنیدن خبر کشته شدن زبیر توسط عمرو بن جرموز او را به آتش جهنم بشارت داد.^۳

۴. انساب الاشراف

تألیف ابوجعفر احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (م ۲۸۰ق) است. بیشتر شهرت او در نسب‌شناسی می‌باشد، به طوری که می‌توان *انساب الاشراف* را یک شاهکار در زمینه نسب‌شناسی افراد و قبایل دانست.

نویسنده در جلد سوم از اثر سیزده جلدی خود به حوادث زمان خلافت علی ۷ پرداخته است. او در این قسمت، شرح مختصر، اما پرباری از جنگ جمل ارائه داده است. ضمن آنکه قبل از پرداختن به جنگ صفین، شرح کاملی از مقتل طلحه و زبیر نوشته که تکمیل کننده مباحث جنگ جمل است. به‌رغم اینکه مطالب نوشته شده در باره جنگ جمل، مختصر می‌باشد، اما نویسنده سعی کرده است موارد متعددی را که در باره این حادثه وجود دارد، اگر چه به اختصار، بیان کند. نکته قابل ذکر در باره مطالب نوشته شده، در زمینه جنگ این است که

۱. ابوحنیفه دینوری، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ص ۱۸۰.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۶، ص ۲۱۲ و محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۶، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۳۵۴.

۳. ابوحنیفه دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۱۸۵.



نوشته‌های نویسنده از انسجام و پیوستگی منظم سلسله حوادث تاریخی برخوردار نیست، چون در موارد متعدد، حوادث به گونه‌ای نوشته شده که از نظر زمان وقوع با هم انطباق ندارند.

البته نویسنده غیر از جلد سوم، در سایر مجلدات نیز اطلاعات خوبی در باره حوادث و افراد تأثیرگذار در جنگ جمل، به‌ویژه سران شورشی و قاعدین نوشته است. علاوه بر این، او در کتاب *فتوح البلدان* نیز چند نکته کلیدی مرتبط با حوادث و اتفاقات جنگ جمل یا در باره افراد مؤثر در این حادثه نوشته است.^۱

گفتنی است بلاذری برای نگارش *انساب الاشراف* از آثار متقدمان، مثل ابومخنف، هشام بن کلبی، عباس بن هشام کلبی، مدائنی، شعبی، زهری و ... استفاده کرده است. البته او در مواردی منبع یا راوی را ذکر نکرده، تنها کلمات «قالوا» و «قال بعضهم» را در ابتدای جمله نوشته است.^۲ همچنین گاهی بعد از نوشتن یک یا چند راوی، کلمه «و غیره» را نیز نگاشته است.^۳

۵. الامامة و السياسة (تاریخ الخلفاء)

این اثر، منسوب به ابومحمد عبدالله مسلم بن قتیبه، مشهور به ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ق) است. نویسنده هنگام پرداختن به خلفای راشدین، شرح کاملی در باره دوران خلافت علی ۷ ارائه داده و به تبع آن، توضیح تقریباً مفصل و کاملی از وقایع و اتفاقات جنگ جمل نوشته است. خطبه‌های علی ۷ در باره جنگ جمل، نامه‌های امام به سران شورشی، نامه ام‌سلمه به عایشه، تلاش‌های عایشه برای جذب بزرگان بصره و ... مواردی است که ابن قتیبه آنها را منعکس کرده است.

در باره مطالب ابن قتیبه دو نکته، قابل تأمل است:

اولاً: او مدت درگیری دو گروه متخاصم را هفت روز نوشته است؛^۴ یعنی در مقایسه با نوشته ابن‌اعثم او پنج روز هم زیادتر نوشته است. اما - همان‌طور که قبلاً اشاره شد - بیشتر منابع یک روز را ثبت کرده‌اند، حتی اگر سه روزی که دو گروه متخاصم در مقابل هم بدون درگیری صف آرایی کرده بودند را جزء جنگ

۱. ر.ک: احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، ص ۳۶۵.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۵ - ۳۷، ۴۰، ۴۳ - ۴۴ و ۶۲.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۹ و ۵۸.

۴. ابن قتیبه دینوری، *الامامة و السياسة (تاریخ الخلفاء)*، ج ۱، ص ۷۲.



بدانیم، باز نمی‌توان مدت هفت روز را که ابن‌قتیبہ گفته است، پذیرفت. علاوه بر این، نویسندگانی که مدت جنگ را یک روز ثبت کرده‌اند، یا از نویسندگان قبل از ابن‌قتیبہ هستند و یا اینکه از آثار متقدمان، روایت کرده‌اند. همچنین برخی از مورخان معاصر او نیز مدت یک روز را نوشته‌اند. با این تفصیل ابن‌قتیبہ با استناد به کدام منبع مدت جنگ را هفت روز نوشته، جای تأمل دارد.

ثانیاً: نویسندہ به‌رغم این که از اهل سنت است، مواردی مثل اصرار علی 7 برای برقراری صلح یا زیادہ‌خواهی طلحہ و زبیر را بر اساس واقعیت تاریخی بیان کرده است، در عین حال، تلاش فراوان دارد تا به خوانندہ القا کند کہ سران شورش‌ی در جریان جنگ، «توبہ» کرده بودند. نویسندہ عقیدہ دارد کہ زمانی مروان بن حکم، طلحہ را ہدف تیر خود قرار داد کہ او قصد ترک میدان جنگ را داشت.^۱ از سوی دیگر، او بر این باور است کہ عایشہ نیز توبہ کرده و برای اثبات ادعای خویش بہ جملہ‌ای از علی 7 استناد کرده کہ نشان دہندہ توبہ عایشہ است.^۲ بہ نظر می‌رسد نویسندہ تحت تأثیر عقاید کلامی اہل سنت، تلاش فراوانی دارد تا سران شورش‌ی، بہ‌ویژہ عایشہ را مبرای از گناہ جلوہ دہد.

۶. تاریخ الرسل و الملوك

نوشته ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری (م ۳۱۰ق) است. این کتاب از مهم‌ترین منابع تاریخ اسلام بہ شمار می‌آید. در جلد ششم ترجمہ تاریخ طبری، ضمن تاریخ عمومی، مفصل‌ترین شرح در بارہ حوادث جنگ جمل آمدہ است، از این رو این کتاب منبع اصلی بسیاری از مورخان قرار گرفتہ است. در بارہ مطالب نوشته شدہ در مورد جنگ جمل در تاریخ طبری، چند نکته لازم است یادآوری شود:

اولاً: نویسندہ، اولین بار با استناد بہ روایت سیف بن عمر بہ نقش و تأثیر عبداللہ بن سبا (ابن‌سوداء) در تاریخ اسلام، بہ‌ویژہ بہ نقش او در بروز و ادامہ جنگ پرداختہ، در حالی کہ قبل از او هیچ منبع دیگری آن را روایت نکرده است.^۳

۱. ابن‌قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة (تاریخ الخلفاء)، ج ۱، ص ۷۲.

۲. ابن‌قتیبہ عقیدہ دارد کہ بعد از اسارت عایشہ، مروان، موسی بن طلحہ و ...، عمار بن یاسر از علی 7 خواست کہ آنان را بکشد، امام علی 7 فرمود: من اسیر اہل قبلہ را زمانی کہ برگردد و امید داشته باشد، نمی‌کشم (همان).

۳. در بارہ عبداللہ بن سبا، ر.ک: سید مرتضی عسکری، عبداللہ بن سبا، ترجمہ احمد فہری و دیگران.



ثانیاً: طبری در عین آنکه با صراحت بیان کرده که فرمانده جنگ بعد از قتل طلحه، عایشه بوده است،^۱ با این حال، تلاش دارد مثل بیشتر نویسندگان و مورخان اهل سنت، عایشه را در شکل گیری جنگ بی گناه جلوه دهد.

ثالثاً: در *تاریخ طبری*، تناقض گویی های بسیاری در ثبت تواریخ و ارائه آمار و ارقام وجود دارد. تفاوت در آمار کوفیانی که به سپاه علی ۷ پیوستند و نیز اختلاف زیاد در آمار کشته شدگان جنگ جمل، نمونه هایی از این موارد است. برای مثال، نویسنده در یک مورد به نقل از واقعه تاریخ جنگ را پنج شنبه ۱۰ جمادی الاخر سال ۳۱ نوشته،^۲ این در حالی است که او حوادث تاریخی را به صورت سال شمار نوشته و این مطلب را در توضیح حوادث سال ۳۶ ق، بدون هیچ تحلیل و نقدی آورده است. به نظر می رسد دلیل عمده تناقض گویی طبری این است که او در باره یک حادثه، روایات متعدد را بدون تحقیق در صحت و سقم یا تجزیه و تحلیل آنها نوشته است.

رابعاً: نویسنده در مواردی به نقل از علی ۷ سخنانی نوشته که شیعه آن را قبول ندارد، از جمله او از زبان علی ۷ می نویسد: کشته شدگان اصحاب جمل اگر قلب پاکی داشته باشند، به بهشت خواهند رفت.^۳ بدیهی است که این روایت جای تأمل دارد.

نکته آخر اینکه نویسنده در شرح حوادث جنگ جمل گاهی یک حادثه را چند بار از زبان روایان متعدد نوشته است که این امر باعث شده مباحث او نظم و پیوستگی نداشته باشد، ضمن آنکه برخی از مباحث نوشته شده او در باره حوادث جنگ جمل از حالت صرف تاریخی خارج شده و به صورت داستان بیان شده است.

۷. الفتح

تألیف محمد بن احمد بن علی، معروف به ابن اعثم کوفی (م ۳۱۴ ق) است. اثر این مورخ شیعه از منابع مهم تاریخ صدر اسلام، به ویژه در زمینه جنگ های مسلمانان با بیگانگان است. نویسنده با استفاده از آثار متقدمان، مثل واقعه،

۱. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۶، ص ۲۴۴۲.

۲. همان، ج ۶، ص ۲۴۶۵.

۳. همان، ص ۲۴۶۹ - ۲۴۷۰.



مدائتی، ابومخنف و ابن کلبی و نیز دریافته‌ها و استنباط شخصی خویش، کتاب *الفتوح* را نوشته است. به‌رغم آنکه نویسنده، دوران خلافت علی ۷ را در مقایسه با خلفای پیشین، مفصل‌تر نوشته، اما در باره حوادث جنگ جمل شرح مبسوطی ارائه نداده است. او از جنگ جمل با عنوان «فاجعه» یاد می‌کند.^۱ به نظر می‌رسد که دلیل این امر، تقابل دو گروه از مسلمانان در مقابل هم است. البته به‌رغم کوتاهی سخن در باره جنگ جمل، نویسنده در دو مورد، شرح نسبتاً خوبی نوشته است. نخست، در مورد نامه‌های علی ۷ به سران شورش و نیز نامه ام‌سلمه به عایشه و دیگران و همچنین در باره جنگ‌های تن به تن، اطلاعات خوبی به خواننده ارائه می‌دهد.

نکته قابل توجه در باره *الفتوح* آنکه نویسنده برخلاف بیشتر مورخان، عقیده دارد که جنگ طی دو روز اتفاق افتاده است؛ روز اول، با مرگ طلحه و فرا رسیدن شب، دو گروه متخاصم از هم جدا شده و به اردوگاه‌های خود بازگشتند. روز دوم، نبرد اصلی به فرماندهی عایشه اتفاق افتاد.^۲ این در حالی است که بیشتر مورخان بر این عقیده‌اند که جنگ در یک روز اتفاق افتاد، حتی آنان معتقدند که نبرد اصلی، بعد از ظهر تا غروب بوده و با فرو افتادن شتر عایشه، نبرد با پیروزی سپاه علی ۷ به پایان رسید.

۸. مروج الذهب و معادن الجواهر

تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ق) است. نویسنده در اثر خود به اختصار در باره جنگ جمل نیز مطالبی نوشته است که در باره مباحث مطرح شده او چند نکته یادآوری می‌شود:

اولاً: مسعودی در ارائه تاریخ و آمار دچار تناقض‌گویی شده است. برای نمونه او تاریخ شروع جنگ جمل را در یک‌جا پنج‌شنبه دهم جمادی الاول نوشته، اما در جای دیگر، این تاریخ را جمادی الآخر ثبت کرده است.^۳ علاوه بر این، وی در اثر دیگر خود، *التنبیه و الاشراف*، تاریخ شروع جنگ را پنجم جمادی الآخر سال ۳۶

۱. ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، ص ۴۱۶.

۲. همان، ص ۴۳۵.

۳. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۳۸۷ و ۴۰۷.



نگاشته است.^۱ با توجه به اینکه مسعودی عقیده دارد که جنگ جمل ۵ ماه و ۲۱ روز بعد از خلافت علی ۷ اتفاق افتاده است،^۲ اگر زمان خلافت علی ۷ را بین ۱۸ و ۱۹ ذی‌حجه سال ۳۵ بپذیریم، با تطبیق این زمان با تقویم، زمان جنگ جمل ۹ یا ۱۰ جمادی الاخر سال ۳۶ خواهد بود. و با توجه به اینکه بیشتر منابع، تاریخ جنگ را ۱۰ جمادی الآخر ثبت کرده‌اند، از این رو به نظر می‌رسد قریب به یقین تاریخ جنگ، پنج‌شنبه ۱۰ جمادی الآخر سال ۳۶ باشد.

ثانیاً: نویسنده در ارائه آمار کشته‌شدگان جنگ نیز در دو اثر خود، دو آمار کاملاً متفاوت نوشته است. او در *مروج الذهب* تعداد سیزده هزار نفر برای اصحاب جمل و پنج هزار کشته برای سپاه علی ۷ نوشته است،^۳ در عین حال در اثر دیگر خود، رقم ۲۳ هزار کشته برای شورشیان و قریب هزار یا حتی کمتر را برای یاران علی ۷ ثبت کرده است.^۴ با توجه به اینکه او *التنبیه و الاشراف* را بعد از *مروج الذهب* نوشته، احتمالاً با توجه به یک سری دستاوردهای جدید این آمار را منعکس کرده است، از این رو او می‌بایست آمار اصلاحی خود را یادآور می‌شد تا خواننده با مراجعه به هر دو اثر، دچار سردرگمی نشود.

ثالثاً: او خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) را جزء یاران اهل بدر سپاه علی ۷ دانسته است،^۵ در حالی که گروهی عقیده دارند که ذوالشهادتین در روزگار عثمان از دنیا رفته و خزیمه بن ثابت که در جنگ جمل حضور داشته، غیر از صحابه مشهور پیامبر ﷺ بوده است.^۶

رابعاً: نویسنده، حدیث مشهور بشارت جهنم به قاتل ابن‌صفیه را نوشته^۷ و برخلاف شیخ مفید این حدیث را پذیرفته است.

۹. المعیار و الموازنه

نوشته ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی (م ۲۴۰ق) است. او تحت تأثیر اندیشه‌های معتزله بغداد به علی ۷ ارادت داشته، از این رو کتابی در فضیلت علی ۷ در مقایسه با سه خلیفه اول به رشته تحریر درآورده است.

۱. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۲۷۲.

۲. همان.

۳. همو، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۴۰۱.

۴. همو، *التنبیه و الاشراف*، ص ۲۷۲.

۵. همو، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۳۹۶.

۶. شهاب‌الدین احمد نویری، *نهاية الارب في فنون الادب*، ج ۵، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ص ۱۲۵.

۷. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۴۰۲ - ۴۰۳.



به‌رغم آنکه *المعیار و الموازنه* صرفاً در برتری علی 7 نوشته شده است، در عین حال، مطالب زیادی در باره حوادث و رویدادهای پیرامون جنگ جمل، مثل خطبه‌ها و نامه‌های امام در مورد جنگ جمل، احتجاج امسلمه با عایشه، احتجاج عمار بن یاسر با برخی از قاعدین، شرح دیدگاه‌های برخی از قاعدین و ... دارد. نکته دیگر اینکه اسکافی کتاب را از حالت توصیفی خارج کرده، ضمن شرح وقایع و حوادث تاریخی، به تجزیه و تحلیل آنها نیز پرداخته است. او عقیده دارد که طلحه و زبیر با میل و رغبت، با علی 7 بیعت کرده، از این رو آنان را به «بیعت‌شکنی» متهم می‌کند.^۱ همچنین اسکافی اصحاب جمل را «باغی» دانسته، جنگ با آنان را «واجب» می‌داند.^۲ در واقع، او ضمن توضیح مباحث تاریخی، آرای کلامی خود را نیز بیان کرده است.

۱۰. الکامل فی التاریخ

تألیف ابوالحسن علی بن کرم محمد بن عبدالکریم شیبانی، مشهور به ابن‌اثیر (م ۶۳۰ق) است. وی به‌رغم اینکه از آثار نویسندگانی، مثل بلاذری، مسعودی، ابن کلبی و ... استفاده کرده، اما گزارش تاریخی او تا سال ۳۰۲ق بیشتر تحت تأثیر *تاریخ طبری* است. ابن‌اثیر، طبری را مورخی «راستگو و درستکار» می‌داند.^۳ نویسنده در جلد سوم *الکامل* به شرح حوادث و اتفاقات زمان خلافت علی 7 پرداخته و گزارش کاملی از جنگ جمل ارائه داده است. در مورد گزارش نویسنده چند نکته یادآور می‌شود:

اولاً: او سفر طلحه و زبیر به مکه و ملحق‌شدن به شورشیان را چهار ماه بعد از خلافت علی 7 دانسته است،^۴ در حالی که سایر منابع غالباً تاریخ سفر عمره آن دو را سه ماه بعد ثبت کرده‌اند. این امر در حالت عادی چندان مهم تلقی نمی‌شود، اما با توجه به اینکه جنگ حدود شش ماه بعد از خلافت علی 7 رخ داده و همچنین از لشکرکشی شورشیان به بصره تا شروع درگیری حدود ۴۵ روز طول کشیده است، بنابر این، طلحه و زبیر فقط چند روز در مکه حضور داشته و

۱. ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی، *المعیار و الموازنه*، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. ابوالحسن علی بن کرم (عزالدین ابن‌اثیر)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۱۳۴.

۴. همان، ج ۳، ص ۹۷.



در این صورت، آنها نمی‌توانستند نقش چندانی در تحرکات اصلی شورشیان در مکه داشته باشند. در حالی که با مرور حوادث جنگ جمل متوجه می‌شویم که با ورود آنها به مکه، تحرکات اصلی شورشیان علیه علی ۷ شکل جدی به خود گرفت و در واقع، آنان نقش مؤثری در بروز جنگ جمل داشتند. بنابر این، طلحه و زبیر می‌بایست زمان بیشتری در مکه بوده تا بتوانند اقدامات لازم را برای اعزام سپاه به بصره تدارک دیده باشند، از این رو به نظر می‌رسد رقم چهار ماه این‌اثیر صحیح نبوده و سه ماه که سایر منابع گفته‌اند، منطقی باشد.

ثانیاً: نویسنده با بهره‌گیری از اندیشه اهل سنت سعی دارد به خواننده القا کند که عایشه در شروع درگیری هیچ نقشی نداشته، چون او عقیده دارد که عایشه زمانی متوجه شروع جنگ شد که دو گروه متخاصم با هم درگیر شده بودند.^۱
ثالثاً: ابن‌اثیر تحت تأثیر اندیشه‌های طبری، عبدالله بن سبا را عامل اصلی شروع جنگ جمل دانسته است.^۲

ابن‌اثیر در اثر دیگرش، *اسد الغابه* که شرح حال صحابه، تابعین و ... است، اطلاعات جالبی در باره سران شورشی و نیز گروه قاعدین ارائه کرده است.^۳

۱۱. نه‌ایة الارب فی فنون الادب

اثر شهاب‌الدین احمد نویری (م ۷۳۳ق) است. او اثر خود را در ۲۱ جلد و پنج فن نوشته که فن پنجم آن مربوط به تاریخ است. محمود مهدوی دامغانی بخش‌های تاریخ *نه‌ایة الارب* (جلدهای ۱۳ - ۲۱) را در ده جلد ترجمه کرده است.

نویسنده در جلد پنجم ترجمه به شرح حوادث و اتفاقات دوران خلافت علی ۷ پرداخته است. او توضیح نسبتاً مفصلاً در باره جنگ جمل نوشته، ضمن آنکه اندیشه و عملکرد سران شورشی و نیز گروه قاعدین را نیز بیان نموده است. منبع اصلی نویری در ذکر حوادث جنگ جمل، *تاریخ طبری* و *الکامل* ابن‌اثیر است، ضمن اینکه او از آثار ابن‌عبدالبر و زبیر بن بکار نیز استفاده کرده است.

۱. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ص ۱۳۴.

۲. همان.

۳. ر.ک: ابن‌اثیر، *اسد الغابه فی معرفة الصحابه*، ج ۲، ص ۷، ج ۳، ص ۲۰۹، ج ۴، ص ۸۴ و ج ۵، ص ۱۱۱.



نویسنده تحت تأثیر اندیشه‌های طبری، به نقش سبائیان در جنگ جمل پرداخته، مدعی است که علی ۷ بعد از جنگ وارد بصره شده، می‌خواست به اصلاح امور آن شهر بپردازد که سبائیان بدون اجازه او از بصره خارج شدند، از این رو علی ۷ ناچار به دنبال آنان حرکت کرده تا مبادا سبائیان حادثه‌ای به وجود بیاورند.^۱

به نظر می‌رسد هدف نویری از انعکاس این اخبار این است که به خواننده القا کند علی ۷ تحت تأثیر سبائیان بوده، رفتار و کردارش بر اساس تصمیمات آنان صورت می‌گرفت. در حالی که با مرور حوادث جنگ جمل متوجه خواهیم شد که یکی از مهم‌ترین دلایل پیروزی سپاه امام نقش اطاعت پذیری سپاهیان آن حضرت بوده است. و این امر نشان دهنده تسلط خلیفه بر همه امور و کنترل اوضاع توسط اوست. علاوه بر این، طبق نوشته بیشتر منابع، علی ۷ بعد از ورود به بصره مدت ۲۳ روز در آن شهر اقامت داشته و به اصلاح امور پرداخت،^۲ آنگاه عازم کوفه شده تا مهبیای مقابله با معاویه شود.

۱۲. وقعة الجمل (نبرد جمل)

ضامن بن شدقم مورخ و نویسنده قرن یازده هجری کتابی تحت عنوان نبرد جمل^۳ را به رشته تحریر در آورده است. ویژگی بارز این کتاب این است که نویسنده، اثرش را به صورت اختصار و در دو بخش مقدمه و شرح حوادث و اتفاقات جنگ نگاشته است. او در قسمت نخست، بیشتر به عملکرد سران شورشی، به ویژه نقش طلحه، زبیر و عایشه در قتل عثمان پرداخته است. همچنین ابن شدقم در این بخش به تلاش سران شورشی برای جذب نیرو جهت مقابله با علی ۷ اشاره کرده است. نویسنده در بخش دوم، به صورت توصیفی و بدون ارائه هرگونه تحلیل، حوادث جنگ را به نقل از منابع به رشته تحریر درآورده است.

۱. شهاب‌الدین نویری، *نهاية الارب في فنون الادب*، ج ۵، ص ۱۵۶.

۲. علی ۷ سه روز بعد از جنگ (۱۳ جمادی‌الآخر) وارد بصره شد. او بعد از بیعت مجدد بصریان، اعزام عایشه به حجاز و گماردن عبدالله بن عباس به حکومت بصره، در روز ۱۶ رجب سال ۳۶ عازم کوفه شد (ر.ک: ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ص ۴۴۳).

۳. ضامن بن شدقم بن علی حسینی مدنی، *نبرد جمل (وقعة الجمل)*، ترجمه حسن حسین‌زاده شانه‌چی، ۱۳۸۱.



ج) منابع کلامی

اگر چه موضوع علم کلام مربوط به تحقیق حاضر نیست، اما چون جنگ جمل درگیری بین دو گروه از مسلمانان بود و از طرفی فرقه‌ها و گروه‌های مختلف اسلامی در باره مُحِق بودن هر یک از دو گروه حاضر در جنگ و نیز سرنوشت کشته‌شدگان به اظهار نظرهای متفاوت و متناقض پرداخته‌اند، از این رو، در این بخش از نوشتار، مهم‌ترین منابعی که به این موضوع پرداخته‌اند را معرفی کرده و برخی از مطالب آنها نقد خواهد شد.

۱. فرق الشیعه

اثر ابو محمد حسین بن موسی نوبختی (م ۳۰۰ق) است. او از مشهورترین علمای شیعه در علم کلام است. کتاب حاضر به تشریح عقاید و تفکرات فرقه‌های اسلامی می‌پردازد. بخشی از مباحث مطرح شده در *فرق الشیعه*، شرح آرا و نظریه‌های افراد و گروه‌های اسلامی در باره جنگ جمل است.

نویسنده، ضمن انعکاس عقاید دیگران، نظریه‌های خود را بیان کرده است. او عقیده دارد که قاعدین پایه‌گذار تفکر معتزله می‌باشند. در واقع، نوبختی گروه قاعدین را پیشروان عقاید کلامی معتزله می‌داند.^۱ در حالی که با مطالعه و تطبیق اندیشه‌های قاعدین و اندیشمندان فرقه کلامی معتزله متوجه تفاوت‌های زیادی بین اندیشه‌های آنان خواهیم شد. از سوی دیگر، نوبختی عقیده دارد که احنف بن قیس جزء قاعدین بوده، کناره‌گیری او از جنگ بر اثر دینداری او نبوده، بلکه ابن‌قیس صرفاً به دلیل در امان ماندن جان و مالش از سپاه علی ۷ کناره‌گیری نمود.^۲ اما برخلاف ادعای نوبختی، احنف در جنگ صفین شرکت داشته و از فرماندهان سپاه علی ۷ بود، در حالی که سایر قاعدین هیچ‌کدام در نبرد صفین هم شرکت نکردند.

نویسنده به تشریح عقاید کلامی برخی افراد در باره جنگ جمل پرداخته است، از جمله در باره اندیشه ابوبکر اصم، از بزرگان معتزله می‌نویسد: او علی ۷، طلحه و زبیر را چون با هم جنگیدند، برحق ندانسته و کسانی را که از

۱. ابو محمد موسی نوبختی، *فرق الشیعه*، ترجمه محمد جواد مشکور، ص ۱۰.

۲. همان.



جنگ بیزاری جستند (قاعدین) بر حق می‌داند.^۱ این در حالی است که شیخ مفید در باره ابوبکر اصم نظر دیگری داشته، می‌نویسد: ابوبکر اصم در باره سران دو گروه متخاصم، «متوقف» بوده، نه حکمی به «گمراهی» آنها داده، و نه آنان را «هدایت شده» دانسته است.^۲

نکته آخر آنکه بیشتر مباحث مطرح شده در *فرق الشیعه* به صورت توصیفی بوده و فاقد هرگونه تجزیه و تحلیل قوی است.

۲. المقالات و الفرق

نوشته سعد بن عبدالله ابی‌خلف اشعری قمی (م ۳۰۱ق) است. او نیز از علمای مشهور شیعه و معاصر نوبختی است، به همین دلیل گروهی کتاب *المقالات و الفرق* را همان *فرق الشیعه* نوبختی می‌دانند، اما محمد جواد مشکور با تطبیق دو اثر یاد شده، بر این باور است که به‌رغم شباهت‌های فراوان، تفاوت‌هایی نیز بین دو اثر پیش‌گفته وجود دارد.^۳

از ۲۵ تفاوتی که مصحح برای دو کتاب یادآور شده، دو نکته در ارتباط با تحقیق حاضر است:

اولاً: نویسنده در باره ابوموسی اشعری که یکی از قاعدین بود و در جنگ جمل نقش اساسی داشت، مطالبی نگاشته که نوبختی در *فرق الشیعه* آن را نیاورده است.^۴

ثانیاً: اشعری قمی گروهی از شیعیان به نام «کاملیه» را معرفی کرده که این موضوع نیز در *فرق الشیعه* نیامده است. او می‌نویسد: آنان عقیده دارند که تمام افرادی که با علی ۷ بیعت نکرده‌اند، «کافر» و «گمراه» می‌باشند.^۵ بدیهی است طبق اندیشه این گروه، بخشی از قاعدین که با علی ۷ بیعت نکردند و نیز طلحه و زبیری که بیعت خود را شکستند، جزء کافران و گمراهان می‌باشند.

خاطرنشان می‌شود از آنجا که مباحث مربوط به جنگ جمل اثر نوبختی، دقیقاً شبیه مباحث *المقالات و الفرق* می‌باشد، از این رو موارد مطرح شده در *فرق الشیعه* در مورد اثر اشعری قمی نیز صدق می‌کند.

۱. همان، ص ۳۰ - ۳۱.

۲. شیخ مفید، *نبرد جمل*، ص ۳۱.

۳. سعد بن عبدالله ابی‌خلف اشعری قمی، *تاریخ عقاید و مذاهب شیعه (المقامات و الفرق)*، ترجمه یوسف فضایی، مقدمه مصحح، ص ۴۷.

۴. همان، ص ۶۸.

۵. همان، ص ۷۴.



۳. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین

تألیف ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴ق) است. او پایه‌گذار فرقه اشعری است. نویسنده در کتاب خود، فرقه‌ها و مذاهب مختلف اسلامی را بررسی و دیدگاه‌های افراد و گروه‌های مختلف را در باره جمل منعکس کرده است.

نویسنده در بررسی عقاید شیعه، ضمن قلمداد کردن امامیه به عنوان رافضی، عقیده دارد که آنان در باره مخالفان و ستیزکنندگان با علی ۷ به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی مخالفان آن حضرت را «کافر» دانسته، دسته‌ای هم دشمنان علی ۷ را «فاسق» می‌شمارند.^۱ البته اشعری به جزئیات اشاره‌ای نکرده و هیچ شاهد و مصداقی برای ادعای خویش نیاورده است.

از سوی دیگر، وی در اثر خود تفکر یکی از جهمیه به نام «عبدالواحد» را بیان می‌کند که عقیده دارد: علی ۷، طلحه و زبیر به دلیل شرکت در جنگ جمل، گناهکار می‌باشند، اما چون آنان از صحابه بودند و در جنگ بدر نیز حضور داشتند، از این رو آمرزیده خواهند شد.^۲ در واقع این، تفکری است که بیشتر اهل- سنت و برخی از معتزله دارند که سران شورش به دلیل خدمات ارزنده‌ای که در جنگ‌های صدر اسلام انجام دادند، مورد عفو و بخشش خداوند قرار می‌گیرند. در حالی که به نظر می‌رسد این اندیشه، معقول و منطقی نیست، چون بیشتر شرکت‌کنندگان در جنگ جمل، صرفاً به دلیل حضور برخی صحابه پیامبر ۹، به‌ویژه «ام‌المؤمنین» به سپاه شورشیان پیوستند، از این‌رو اگر قرار باشد که مجرمان این حادثه عقوبت ببینند، بدیهی است که محرکان و مسببان اصلی جنگ در اولویت قرار دارند.

۴. الفرق بین الفرق

نوشته ابومنصور عبدالقاهر بغدادی (م ۴۲۹ق) است. او یک سنی متعصب است که در اثرش تلاش دارد تنها اهل سنت را «فرقه ناجیه» جلوه دهد.

نویسنده در بررسی آرا و عقاید کلامی فرقه‌های اسلامی، به اندیشه‌های آنان در باره شرکت‌کنندگان و کشته‌شدگان در جنگ جمل نیز پرداخته است. او اثرش

۱. ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ترجمه محسن مؤیدی، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۱۵۴.

را به صورت تحلیلی و انتقادی نوشته است. اما گاهی دیدگاه‌های او از حالت تحلیل خارج شده، رنگ و بوی تعصب به خود می‌گیرد، حتی او گاهی به رقبای خود توهین کرده و دشنام می‌دهد، از جمله در برابر دیدگاه شیعه و خوارج که همه اصحاب جمل را «کافر» می‌دانند، واکنش نشان داده، دارندگان این عقیده را «کافر» می‌شمارد.^۱

همچنین بغدادی به‌رغم اینکه علی 7 را در نبرد جمل «برحق» می‌داند، در عین حال تلاش زیادی می‌کند تا سران شورشی را مبرای از گناه جلوه دهد. او عقیده دارد طلحه و زبیر زمانی کشته شدند که «توبه» کرده بودند. از طرفی مدعی است که عایشه اصلاً برای جنگ وارد بصره نشده بود، بلکه او صرفاً به منظور اصلاح امور وارد معرکه جنگ شده، گروهی از «ازدیان» و «بنی ضبه» بدون اجازه او درگیری را شروع کردند.^۲ در واقع، نویسنده با این استدلال سعی دارد سران شورشی را بری از گناه نشان دهد.

۵. الملل و النحل

نوشته محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی (م ۵۴۸ ق) است. او به‌رغم اینکه یک سنی است، اما به دور از تعصبات مذهبی به شرح آرا و عقاید افراد و گروه‌های مختلف اسلامی پرداخته است. وی در معرفی افراد و گروه‌ها، اندیشه‌های آنان را در باره جنگ جمل نیز منعکس کرده است. اگر چه او مطالبش را به صورت تحلیلی نوشته است، اما چون تمام دیدگاه‌های فرقه‌های مختلف را نوشته، از این‌رو با مقایسه آرای افراد می‌توان به دستاوردهای جالبی رسید، از جمله اینکه تمام گروه‌های اسلامی، علی 7 را در نبرد جمل «برحق» می‌دانند، اما در باره اصحاب جمل، به ویژه سران شورشی، نظریه‌های متفاوت و بعضاً متناقض دارند.^۳ نویسنده، تمام این آرا را به صورت توصیفی به رشته تحریر درآورده است. امتیاز دیگر کتاب این است که نویسنده، مباحث را با دسته‌بندی خوبی نوشته، از این رو خواننده برای مطالعه دچار سردرگمی نمی‌شود.

۱. ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، *الفرق بین الفرق*، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۲۱۲.

۳. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *توضیح الملل (الملل و النحل)*، ج ۱، تصحیح و ترجمه سید محمدرضا جلالی نائینی، ص ۱۳۱ و ۲۰۹.





د) کتاب‌ها و مقاله‌های تحقیقی در باره جنگ جمل

در مورد جنگ جمل صرف نظر از منابع اصلی و متقدم مربوط به قرون اولیه هجری، مورخان و پژوهشگران معاصر هم مطالبی به رشته تحریر در آورده‌اند. برخی از تحقیقات، راجع به سیره حضرت علی 7 می‌باشد که در آنها به جنگ جمل به عنوان یک واقعه جزء از کل سیره آن حضرت پرداخته شده است، از جمله در کتاب *الامام علی 7*^۱ اثر عبدالفتاح عبدالمقصود که جلد سوم آن به جنگ جمل اختصاص یافته است. این اثر به‌رغم اینکه به صورت تحلیلی نوشته شده، اما چون بدون استناد به منابع و مآخذ تاریخی به رشته تحریر در آمده است، از این رو نمی‌توان آن را منبع تاریخی دانست و به آن استناد نمود، اگرچه در راستای تکمیل کار علمی می‌توان از تحلیل‌های آن الگوبرداری کرد.

کتاب دیگری که در این باره نوشته شده *نقش عایشه در تاریخ اسلام*^۲ است. این کتاب سه جلدی در یک مجلد گردآوری و در جلد دوم آن به نقش عایشه در دوران علی 7 توجه شده است. نویسنده کتاب، سید مرتضی عسکری به‌رغم اینکه عقیده دارد که یک نوشته باید به دور از تمایلات و تعصبات باشد،^۳ اما در اثر او رگه‌هایی از گرایش‌ها و تمایلات خاص وجود دارد، زیرا وی سعی دارد اثبات کند که اگرچه به عایشه «ام‌المؤمنین» گفته‌اند، اما او نقش‌های تخریبی و منفی زیادی در تاریخ صدر اسلام داشته است. البته ایشان کوچک‌ترین بی‌احترامی به عایشه نکرده است.

اثر دیگر در این خصوص، *دانشنامه امام علی 7*^۴ است که به صورت یک دائرة المعارف کامل در باره ابعاد مختلف زندگی آن حضرت نوشته شده است. در جلد نهم آن، مقاله‌ای در باره «جنگ جمل» به قلم علی ملکی میانجی نگاشته شده است.^۵ البته این مقاله، وقایع و حوادث جنگ را بدون نگاه تحلیلی عمیق بیان کرده است. علاوه بر این، در باره علل و زمینه‌های جنگ که دیگران به اندازه

۱. عبدالفتاح عبدالمقصود، *الامام علی بن ابی طالب*، ج ۳ (فاجعه جمل)، ترجمه محمد مهدی جعفری، ۱۳۵۴.

۲. سید مرتضی عسکری، *نقش عایشه در تاریخ اسلام*، ترجمه سردارنیا و دیگران.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۳.

۴. *دانشنامه امام علی 7* زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.

۵. علی ملکی میانجی، «ناکثین»، *دانشنامه امام علی 7*، ج ۹، ص ۴۳ - ۱۳۲.



کافی به آن پرداخته‌اند، نویسنده به طور مفصل در مورد آن بحث کرده، در حالی که نتایج و دستاوردهای جنگ را در چند صفحه کوتاه مطرح کرده است.

در جلد ششم دانشنامه، مقاله‌ای با عنوان «امام علی 7 و مخالفان»^۱ به قلم آقایان حسن یوسفیان و احمد حسین شریفی نگاشته شده که در آن به ریشه‌یابی علل مخالفت با علی 7 از سقیفه تا شهادت پرداخته شده است. در بخشی از آن به علل مخالفت با حکومت علی 7 نگاه ویژه شده است. نویسندگان مواردی، مثل دنیاطلبی، ریاست‌خواهی، کینه‌های پنهان، جهل، عدالت‌گریزی، اجرای احکام و حدود الهی توسط علی 7 را مهم‌ترین عوامل مخالفت با حکومت آن حضرت شمرده‌اند. در آخر مقاله به ریشه‌یابی مخالفت با علی 7 زمانی که به خلافت رسیده، پرداخته و بهانه مخالفان را قتل خلیفه سوم، همگانی نبودن بیعت و اجباری بودن بیعت عنوان کرده‌اند.

ابراهیم‌زاده آملی مقاله‌ای با عنوان «انگیزه‌های مخالفت با حکومت علوی»^۲ به رشته تحریر درآورده است. در بخشی از این مقاله، به علل و زمینه‌های جنگ جمل اشاره شده است. نویسنده، فزون‌طلبی و امتیازخواهی، خون‌خواهی عثمان و ریاست‌طلبی را عوامل بروز جنگ جمل می‌داند. وی اگرچه به صورت تحلیلی به موضوع پرداخته، اما مطالب او بسیار مختصر است.

مقاله‌ای با عنوان «سیره امیرالمؤمنین 7 در برخورد با مخالفان جنگ‌طلب» به قلم محمدحسین مهوری نگاشته شده است.^۳ نویسنده به دو نوع شیوه کلی علی 7 در برخورد با جنگ‌افروزان اشاره کرده است. او عقیده دارد آن حضرت در هر سه جنگ داخلی به آنها پایبند بود. اولاً: امام به منظور حفظ وحدت در جامعه اسلامی اصرار فراوان به برقراری صلح داشت. ثانیاً: در صورتی که دشمنان متقاعد نمی‌شدند، با آنان به مقابله و جنگ برمی‌خاست.

سید علی‌رضا واسعی نیز مقاله‌ای با نام «جریان‌شناسی دشمنی با علی 7 در نهج‌البلاغه» نگاشته است.^۴ نویسنده، علل و زمینه‌های بروز جنگ جمل را

۱. حسن یوسفیان و احمد حسین شریفی، «امام علی و مخالفان»، *دانشنامه امام علی 7*، ج ۶، ص ۱۹۵ - ۲۵۲.

۲. نبی‌الله ابراهیم‌زاده آملی، *انگیزه‌های مخالفت با حکومت علوی*، منبع اینترنتی شماره ۱.

۳. محمدحسین مهوری، *سیره امیرالمؤمنین 7 در برخورد با مخالفان جنگ طلب*، منبع اینترنتی شماره ۲.

۴. سید علی‌رضا واسعی، *جریان‌شناسی دشمنی با علی 7 در نهج‌البلاغه*، منبع اینترنتی شماره ۳.



بلندپروازی طلحه و زبیر، عدالت‌ورزی علی 7، دنیاطلبی اهل جمل و پای فشردن امام به اصول می‌داند. البته این مقاله نیز بسیار خلاصه است.

مصطفی صادقی در مجله *تاریخ اسلام* مقاله‌ای با عنوان «نقدی بر آمار تلفات جنگ‌های امام علی 7» نوشته است.^۱ او با مراجعه به منابع متعدد سعی کرده است آمار دقیقی از کشته‌شدگان جنگ جمل ارائه دهد که در نوع خود بسیار ارزشمند است.

مقاله‌ای با عنوان «علی و ناکثین»^۲ به قلم محمد قراگوزلو نوشته شده که در آن به بررسی علل، انگیزه‌ها و پیامدهای جنگ جمل به صورت بسیار خلاصه پرداخته شده است. البته مباحث نویسنده صرفاً با تکیه بر اندیشه‌های شیخ مفید در کتاب *الجمل* ارائه شده است. به‌رغم کوتاه بودن مقاله، مطالب جالب توجهی در آن نوشته شده است، با این حال، چون مقاله صرفاً با تکیه بر یک منبع نوشته شده، جامع نمی‌باشد.

مادلونگ در کتاب *جانشینی حضرت محمد 7* به جنگ جمل نیز پرداخته است. او با نگاه امروزی به قدرت، علی 7 را به دلیل عزل همه والیان عثمان، به «سادگی» و «عدم حسابگری» در سیاست متهم کرده است.^۳ البته نگاه علی 7 به قدرت، یقیناً مغایر با ارزش‌های مدنظر نویسنده است، زیرا ایشان با شعار «حق‌مداری» و «برقراری عدالت اجتماعی» به فکر احیای سنت‌های زمان پیامبر 9 بود و بدیهی است که این اندیشه نه تنها سادگی او نبود، بلکه خطرپذیری علی 7 بود. درست است که آن حضرت با اجرای اندیشه‌های اصلاحی خود، عمر خلافتش را کوتاه کرد، اما از نظر نوع و شیوه حکومت، دوران کوتاه خلافت علی 7 یک الگو برای نظام حقیقت‌گرا می‌باشد.

همچنین نویسنده به موضوع اعدام تنها اسیر جنگ جمل، عمرو بن یثربی پرداخته و از علی 7 ایراد گرفته که اعدام او دلیل جنگی نداشته، بلکه ایشان او را صرفاً به دلیل سروده‌هایش که در آن، مقام علی 7 را تنزل بخشیده بود، اعدام

۱. مصطفی صادقی، «نقدی بر آمار تلفات جنگ‌های امام علی»، *مجله تاریخ اسلام*، ۱۳۸۰، شماره ۲۵، ص ۴۹ - ۸۲.

۲. محمد قراگوزلو، «علی و ناکثین»، *روزنامه همشهری*، روزهای ۱۷، ۲۰ و ۲۱ دی‌ماه ۱۳۷۷.

۳. ویلفرد مادلونگ، *جانشینی حضرت محمد 9*، ترجمه احمد نمایی و دیگران، ص ۲۰۸.



کرده است.^۱ این نیز ادعایی بی‌پایه و اساس است، زیرا علی ۷ اسیرانی مثل مروان بن حکم و عبدالله بن زبیر را که از دشمنان بالفطره او بودند، مورد عفو قرار داد. بنابر این، به نظر می‌رسد انگیزه اعدام ابن‌یثربی صرفاً به دلایل جنگی بوده است.

نقش قاعدین در حکومت علی ۷ عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد ابراهیم خراسانی پاریزی است که بعداً به صورت کتاب انتشار یافته است. نویسنده در این تحقیق، شرح نسبتاً مفصلی از عملکرد و تأثیر قاعدین در زمان حکومت علی ۷ ارائه کرده است.

حجت‌الله جودکی مقاله‌ای کوتاه با عنوان «قاعدین» نوشته و در آن، عملکرد این گروه را به نقد کشیده است. به اعتقاد او عملکرد قاعدین در جنگ جمل به گونه‌ای بود که آنان در خدمت ناکثین بودند.^۳

نکته جالب توجه درباره تحقیقات انجام گرفته در مورد جنگ جمل این است که بیشتر این آثار به شرح حوادث و اتفاقات جنگ پرداخته، اما در باره نتایج و پیامدهای جنگ، به‌ویژه به مباحث کلامی مرتبط با نبرد جمل کمتر توجه کرده‌اند.

نتیجه

در باره نتیجه تحقیق حاضر مواردی اشاره می‌شود:

اولین نکته در مورد منابع و مأخذ متقدم تاریخی است که هر کدام از نویسندگان آنها با گرایش و تفکر خاصی به این حادثه پرداخته یا از پرداختن به آن، خودداری کرده‌اند.

نکته قابل تأمل اینکه نویسندگان و متکلمان اهل سنت تمام سعی و تلاش خود را به کار بسته‌اند تا در این مورد، تحقیقی صورت نگیرد. این در حالی است که همین افراد در آثار خود، اهل بصره را به دلیل شورش علیه خلیفه مسلمانان «باغی» و علی ۷ را «برحق» می‌دانند، اما با یک نگرش عجیب سعی دارند

۱. ویلفرد مادلونگ، *جانشینی حضرت محمد*، ص ۲۴۵ - ۲۴۶.

۲. ابراهیم خراسانی پاریزی، *نقش قاعدین در حکومت امام علی ۷*، ۱۳۸۰.

۳. حجت‌الله جودکی، «قاعدین»، *دانشنامه امام علی ۷*، ج ۹، ص ۲۱.

سران شورشی (طلحه، زبیر و عایشه) را به دلیل اینکه مدعی هستند آنان «توبه» کردند، مبرای از گناه و عذاب الهی جلوه دهند.

در مورد تواریخ عمومی هم یادآوری این نکته، ضروری است که بیشتر مورخان از طبری تأثیر گرفته‌اند، ضمن اینکه مطالب او را در آثار خود بدون کوچک‌ترین دخل و تصرف یا تحلیلی انعکاس داده‌اند.

یکی از مواردی که در باره جنگ جمل توأم با تناقض‌گویی است، بحث تعداد کشته‌شدگان جنگ است. اختلاف اعداد و ارقام بعضاً به ده تا پانزده هزار نفر می‌رسد. به نظر می‌رسد این ارقام، اغراق آمیز بوده، صرفاً به منظور تخریب شخصیت علی 7 ارائه شده است.

در پایان خاطرنشان می‌شود که آثار تحقیقی در مقایسه با منابع متقدم، امتیاز ویژه‌ای دارند و آن اینکه این آثار به صورت تحلیلی نگاشته شده‌اند. دو دسته آثار یاد شده، وجه اشتراکی هم دارند و آن اینکه هر دو دسته در باره نتایج و دستاوردهای جنگ بحث عمیق و قابل تأملی نکرده‌اند. نکته آخر اینکه برخی از آثار تحقیقی، بسیار مجمل و مختصر است، با این حال، با مروری بر تمام آثار تحقیقی می‌توان به دستاوردهای مهمی در باره جنگ جمل دست یافت.



فهرست منابع

۱. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید هبة‌الله، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
۲. ابن‌اثیر، ابوالحسن علی بن کرم (عزالدين علی)، *الکامل فی التاریخ*، چاپ ششم: بیروت، دار‌الکتاب العربی، [بی تا].
۳. ابن‌اثیر، ابوالحسن علی بن کرم (عزالدين علی)، *اسد الغابه فی معرفة الصحابه*، تحقیق مأمون شیخا، بیروت، دار‌المعرفه، ۱۴۱۸ق.
۴. ابن‌اعثم کوفی، ابومحمد احمد بن علی، *الفتوح*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، چاپ سوم: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۵. ابن‌خیاط، ابوعمر و خلیفه، *تاریخ*، تحقیق مصطفی نجیب فواز و کشی فواز، بیروت، دار‌الکتب العلمیه، ۱۹۹۵م.
۶. ابن‌سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار‌صادر، ۱۴۰۵ق.
۷. ابن‌شذقم، ضامن، *نبرد جمل (وقعة الجمل)*، ترجمه حسن حسین‌زاده شانہ‌چی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۸. ابن‌قتیبہ دینوری، ابومحمد عبدالله، *الامامة و السیاسة*، تحقیق طه محمد زینی، ناشر، الحلبي و شرکاه، [بی تا].
۹. ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱.
۱۰. اسکافی، ابوجعفر محمد بن عبدالله، *المعیار و الموازنه*، تصحیح محمد باقر محمودی، ترجمه محمود مهدودی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
۱۱. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۲. اشعری قمی، سعد بن عبدالله خلف، *تاریخ عقاید و مذاهب شیعه (المقالات و الفرق)*، تصحیح محمد جواد مشکور، ترجمه یوسف فضایی، تهران، آشیانه کتاب، ۱۳۸۲.
۱۳. بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، تحقیق محمد زاهد بن حسن کوثری، مصر، مکتب نشر الثقافة الاسلامیه، ۱۳۷۶ق.





۱۴. بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، چاپ دوم: تهران، نشر نقره، ۱۳۶۸.
۱۶. تهرانی، آقابزرگ، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، بیروت، دار الاضواء، [بی تا].
۱۷. تهرانی، آقابزرگ، *مصنفات شیعه (ترجمه و تلخیص الذریعه الی تصانیف الشیعه)*، به اهتمام محمد آصف فکرت، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.
۱۸. جعفریان، رسول، *تاریخ سیاسی اسلام - سیره رسول خدا ۹*، چاپ هشتم: قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۲.
۱۹. جودکی، حجت‌الله، «قاعدین»، *دانشنامه امام علی 7*، ج ۹، زیر نظر علی‌اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۰. خراسانی پاریزی، ابراهیم، *نقش قاعدین در حکومت امام علی 7*، تهران، انتشارات زعیم، ۱۳۸۰.
۲۱. دینوری، ابوحنیفه، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ چهارم: تهران، نشر نی، ۱۳۷۱.
۲۲. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعب ارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۰۲ق.
۲۳. رجبی، محمدحسین، «کوفه»، *دانشنامه امام علی 7*، ج ۹، زیر نظر علی‌اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۴. رضی، محمد بن احمد حسنی، *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ دهم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۲۵. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *توضیح الملل (الملل والنحل)*، تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، چاپ چهارم: تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۷۳.
۲۶. صادقی، مصطفی، «نقدی بر آمار تلفات جنگ‌های امام علی 7»، *مجله تاریخ اسلام*، ۱۳۸۰، شماره ۷.
۲۷. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم: تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.



۲۸. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، *فهرست کتب الشیعه و اصولهم*، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبایی، قم، انتشارات ستاره، ۱۴۲۰ق.
۲۹. عبدالمقصود، عبدالمفتاح، *الامام علی بن ابی طالب*، ترجمه محمدمهدی جعفری، تهران، چاپخانه رشدیه، ۱۳۵۴.
۳۰. عسکری، سید مرتضی، *عبدالله بن سبا*، ترجمه احمد فهری و دیگران، چاپ چهارم: تهران، انتشارات مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۰.
۳۱. عسکری، سید مرتضی، *نقش عایشه در تاریخ اسلام*، ترجمه عطاء سردارنیا و دیگران، چاپ چهارم: تهران، انتشارات مجمع علمی و اسلامی، ۱۳۶۸.
۳۲. عوفی، سدید الدین، *جوامع الحکایات و لوازم الروایات*، تصحیح جعفر شعار، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۴.
۳۳. فکرت، محمدآصف، «ابن ابی الحدید، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۳۴. قراگوزلو، محمد، «علی و ناکثین»، *روزنامه همشهری*، ۱۳۷۷، روزهای ۱۷، ۲۰ و ۲۱ دی ماه.
۳۵. مادلونگ، ویلفرد، *جانشینی حضرت محمد ۹*، ترجمه احمد نهایی و دیگران، مشهد، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۷.
۳۶. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق محمد قمیحه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
۳۷. مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، *الاختصاص*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مکتبه الزهراء، ۱۴۰۲ق.
۳۸. مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، به اهتمام مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۲.
۳۹. مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد*، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، [بی تا].
۴۰. مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، *نبرد جمل (الجمل)*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، ۱۳۷۶.

۴۱. ملکی میانجی، علی، ناکثین، *دانشنامه امام علی* 7، ج ۹، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.
۴۲. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، *رجال نجاشی*، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۴۳. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، *رجال نجاشی*، تحقیق محمد جواد نائینی، بیروت، دار الاضواء، ۱۹۸۸م.
۴۴. نوبختی، ابومحمد حسین بن موسی، *فرق الشیعه*، ترجمه محمد جواد مشکور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
۴۵. نویری، شهاب الدین احمد، *نهایة الارب فی فنون الادب*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۴۶. یوسفیان، حسن و احمدحسین شریفی، «امام علی 7 و مخالفان»، *دانشنامه امام علی* 7، ج ۶، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.

منابع اینترنتی

۱. ابراهیم زاده آملی، نبی الله، «انگیزه های مخالفت با حکومت علوی»، ر.ک:
WWW.Nezam.org/nersian/books/hukoomatee_alavi_hunv_an_ha_va_chalesh_ha/og.htm
۲. مهوری، محمدحسین، «سیره امیرالمؤمنین 7 در برخورد بامخالفان جنگ طلب»، ر.ک:
WWW.Nezam.org/persian/magazine/017/16.h
۳. واسعی، سید علیرضا، «جریان شناسی دشمنی با علی 7 در نهج البلاغه»، ر.ک:
WWW.Balagh.org/shareh/majallat/hawzah/101-1021_k.htm





پیامدهای قیام نوزدهم دیماه قم در مشهد

حسن شمس‌آبادی*

چکیده

سال ۱۳۵۶ بستر وقایع و حوادث متعددی در تاریخ انقلاب اسلامی است. درگذشت دکتر علی شریعتی و آیت‌الله سید مصطفی خمینی آغاز حرکت مردمی در این سال پس از یک دوره فترت بود. این دو حادثه، تأثیر شدید اقشار مختلف مردم را برانگیخت. رژیم که از شور و احساسات مردم نسبت به درگذشت این دو عصبانی شده بود، برای به انزوا کشاندن مردم، طی اقدامی مقاله‌ای با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در *روزنامه اطلاعات* به چاپ رساند تا ضمن توهین به امام‌خمینی، مردم را نیز از ادامه نهضت مأیوس سازد. این مسئله باعث اعتراض همگانی در کشور شد و از همه مهم‌تر قیام مردم قم در نوزدهم دی‌ماه را در پی داشت. برپایی چهل‌م شهدای قم در شهر تبریز و متعاقب آن، چهل‌م شهدای تبریز، در شهرهای یزد، اهواز و چهارم حادثه‌ساز شد و در مجموع، زمینه را برای قیامی عمومی علیه رژیم پهلوی فراهم ساخت. وقوع این حوادث، بازتاب وسیعی در مشهد داشت. صدور اعلامیه، برپایی تظاهرات اعتراض‌آمیز، بست‌نشینی در منزل علما، برگزاری مراسم ختم و ... از جمله واکنش‌های مردم مشهد در قبال این حوادث بود. مجموع این وقایع، نهضت امام را یک گام به‌سوی پیروزی پیش برد. در این مقاله، سعی شده تا ضمن مرور اجمالی این حوادث، پیامدها و واکنش‌های علمای مشهد در برابر این وقایع، بررسی شود.

واژه‌های کلیدی: ایران، استعمار سرخ، استعمار سیاه، احمد رشیدی مطلق، نوزدهم دی‌ماه، قم، تبریز و یزد.



مقدمه

سال ۱۳۵۶ بستر حوادث و وقایع متعددی در طول نهضت امام خمینی به شمار می‌رود. اولین حادثه، درگذشت دکتر علی شریعتی در تاریخ ۲۹ خردادماه ۱۳۵۶ در خارج از کشور و پس از مدتی در اول آبان همان سال، درگذشت فرزند امام، آیت‌الله سید مصطفی خمینی در نجف بود. این حوادث، پیامدهای مثبتی برای روند رو به گسترش نهضت داشته و جرقه انقلاب اسلامی در بسیاری از شهرها از این زمان زده شد. هر چند که نهضت امام از سال‌های چهل به بعد شروع شده بود، اما قیام پانزده خرداد ۴۲ و خفقانی که پس از آن بر جامعه حاکم گردید، نوعی عدم تحرک و رکود را بر جامعه مستولی کرده بود.

در چنین شرایطی درگذشت دکتر علی شریعتی تأثیر زیادی در میان قشر روشنفکر و تحصیل کرده داشت. این تأثیر در خراسان و به‌ویژه در مشهد، زادگاه ایشان، ملموس‌تر بود. همچنین درگذشت آیت‌الله سید مصطفی خمینی که از همان شروع نهضت همراه پدر بود و او را یاری می‌رساند، تأثیر تمام اقشار جامعه را برانگیخت. این تأثیرات زمانی بیشتر شد که نیروهای انقلابی عوامل درگذشت آن دو را از جانب رژیم پهلوی و توطئه آنها برای نیروهای انقلاب تلقی کردند.

صدور اعلامیه، برپایی تظاهرات اعتراض‌آمیز، بست‌نشینی در منزل علما، برگزاری مراسم ختم و ... از جمله واکنش‌های مردم مشهد در قبال این حوادث بود. این اقدامات رژیم را بر آن داشت تا برای به انزوا کشاندن نیروهای انقلاب با انتشار مقاله‌ای به قلم احمد رشیدی مطلق در *روزنامه اطلاعات* به مرجع دینی و رهبری نهضت، اهانت کند.

انتشار این خبر در کشور موجی از نارضایتی را برانگیخت و سراسر کشور را در سرنگونی رژیم مصمم ساخت. قیام مردم قم در روز نوزدهم دی‌ماه، سرآغاز این اعتراضات بود. به خاک و خون کشیده شدن مردم قم و ضرب و شتم طلاب، وضع را وخیم‌تر ساخت. در چهلم شهدای قم، مردم تبریز قیام کرده و بی‌دفاع در برابر نیروهای رژیم ایستادند. در چهلم شهدای قیام تبریز، شهرهای یزد، جهرم و اهواز حادثه‌ساز شد. برگزاری چهلم‌های پیاپی در کشور و تحریم عید نوروز سال

۱۳۵۷ و اعلام عزا عاقبت به این منتهی شد که جای هیچ‌گونه بحثی را برای دفاع از رژیم باقی نگذاشت و ضمن مقدمه‌سازی برای حوادث بعدی، نهضت را به هدفش در سرنگونی رژیم و برقراری حکومت اسلامی یاری رساند.

درگذشت دکتر علی شریعتی و آیت‌الله سید مصطفی خمینی، آغاز حرکت

الف) سوگواری شدن مردم مشهد در درگذشت دکتر علی شریعتی

سال ۱۳۵۶ بستر حوادث مهمی در کشور و نیز در مشهد بود که نوید از پیروزی نهضت امام و ملت و از سویی سقوط رژیم پهلوی داشت. وقایعی، چون درگذشت دکتر علی شریعتی و آیت‌الله سید مصطفی خمینی، قیام نوزدهم دی‌ماه قم، قیام مردم تبریز و چهل‌های مکرر، انقلاب را گام به گام به پیروزی نزدیک می‌ساخت. درگذشت مشکوک دکتر علی شریعتی در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ در خارج از کشور و اعلام این مسئله که ایشان توسط ایادی رژیم به شهادت رسیده است، موجی از ناآرامی‌ها و اعتراضات را در پی داشت. این جریان با برگزاری مراسم بزرگداشت برای او، اوج بیشتری یافت. خراسان و به‌ویژه مشهد، زادگاه دکتر علی شریعتی، کانون و محور این اعتراضات علیه رژیم بود. روز سی خرداد، دانشجویان دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد در فقدان استاد خود به سوگ نشستند، چرا که دکتر علی شریعتی مدت‌ها در رشته تاریخ این دانشکده به تدریس پرداخته و دانشجویان، ایشان را از نزدیک می‌شناختند، از این‌رو اولین اعتراضات از سوی آنها مطرح شد. دانشجویان در این روز، دست به راهپیمایی و تظاهرات گسترده‌ای در مشهد زدند. در پنجم تیرماه تعدادی از آیات و علمای مشهد، از جمله آیت‌الله سید علی خامنه‌ای و عباس واعظ طبسی برای ابراز همدردی با استاد محمدتقی شریعتی، پدر دکتر علی شریعتی در منزل ایشان حضور یافتند. نخستین تظاهرات مردمی علیه رژیم در سال ۱۳۵۶، در همین روز و در بازار سرشور و به مناسبت درگذشت دکتر علی شریعتی به وقوع پیوست. فردای آن روز، حدود هفتاد نفر از جوانان مشهد در کوچه عیدگاه راهپیمایی کرده، با پخش اعلامیه و شعار علیه دولت، همبستگی خود را با دیگر مبارزان اعلام کردند.





البته اعتراضات تنها با برگزاری راهپیمایی ابراز نشد، بلکه در تاریخ ۵۶/۴/۲ آیت‌الله خامنه‌ای که از درگذشت دکتر علی شریعتی بسیار متأسف و متأثر شده بود، در منزلش بست نشست و عده‌ای از شخصیت‌های مذهبی، به‌ویژه دانشجویان به منزل ایشان رفته و درگذشت دکتر علی شریعتی را به ایشان تسلیت گفتند.^۱ برپایی مراسم ختم و سوگواری در سوگ دکتر علی شریعتی، بخشی دیگر از برنامه‌ها بود. در همین راستا مراسم یادبودی از سوی آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد کرامت برگزار گردید. در این مراسم، بسیاری از مجامع و کانون‌های مذهبی مشهد، از جمله کانون نشر حقایق اسلامی و همچنین طلاب حوزه علمیه در آن شرکت و یاد و خاطره دکتر شریعتی را گرامی داشتند.

سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد از واعظ مشهور مشهد هم که برای تبلیغ به شهرهای بهشهر، بابل، قوچان و قم سفر کرده بود، در بازگشت به مشهد در ۲۴ تیرماه در مجلس یادبودی که محمدتقی شریعتی در منزلش برگزار کرده بود، شرکت کرد. در این مجلس، جمعی از علمای مشهد، از جمله آیت‌الله خامنه‌ای و عباس واعظ طیبی و حدود صد نفر از دانشجویان هم حضور داشتند.^۲

روز ۶ مردادماه ۵۶ مصادف با چهلمین روز درگذشت دکتر شریعتی، مجلس گرامیداشت یاد و خاطره ایشان در منزل پدرش در مشهد برگزار شد. در این جلسه، عده‌ای از گردانندگان سابق حسینیه ارشاد که زمانی با دکتر شریعتی در آن مرکز فعالیت می‌کردند، همراه افرادی از تهران در مجلس حضور یافتند. از جمله این افراد می‌توان به مهندس مهدی بازرگان، محمد شانه‌چی، علامه محمدتقی جعفری، سید غلامرضا سعیدی و نعمت میرزازاده اشاره کرد. علاوه بر اینها، اقشار مختلف مردم مشهد از جمله روحانیون، دانشجویان و ... هم شرکت داشتند.^۳ در این مجلس ابتدا علامه محمدتقی جعفری بخش‌هایی از نوشته‌های

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۵۷۲، سند شماره ۶۹ و شماره بازیابی ۳۸۹، سند شماره ۴۴.

۲. حسن جلالی عزیزیان، زندگینامه سیاسی شهید هاشمی‌نژاد، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.

۳. رضا قدسی شاعر، محمد عاجز، سید علی خامنه‌ای و برادرش، شیخ عباس واعظ طیبی، سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، محمدعلی دیبا، شیخ ابراهیم عجم، شیخ محمود مروی سماورچی، شیخ حبیب‌الله آشوری و شیخ صفایی. حضور این افراد در جلسه باعث شد تا ساواک مرکز در تاریخ ۱۳۵۶/۶/۲ با ارسال نامه‌ای به ساواک خراسان از آنها بخواهد تا فعالیت‌های سخنرانان جلسه را که ساکن مشهد هستند به دقت تحت نظر گرفته و در ضمن، مشخصات بیشتری از شیخ ابراهیم عجم، شیخ محمود مروی سماورچی، شیخ آشوری و شیخ صفایی را به آن مرکز ارسال نمایند. متعاقب این دستور، شیخان رئیس ساواک خراسان در تاریخ ۱۳۵۶/۷/۲ طی گزارشی به مدیریت اداره سوم ساواک، مشخصات افراد فوق را ارائه می‌دهد (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۵۷۲، اسناد شماره ۷۲، ۷۳، ۷۸ و ۷۹).



دکتر علی شریعتی را که خود گردآوری کرده بود، برای حضار قرائت کرد. این مسئله تأثر شدید شرکت‌کنندگان را در پی داشت. سپس مهندس مهدی بازرگان طی سخنانی با مطرح ساختن بحث علمی انفجارهای طبیعی، ظهور مردان بزرگ را از انفجارهای تاریخی دانست. ایشان با ذکر نام دکتر محمد مصدق، از دکتر علی شریعتی تجلیل و سخن خود را با این جمله خاتمه داد: «مرگ شریعتی نه پایان رسالت اوست و نه پایان اسارت ما». سخنران بعدی این جلسه، آقای غلامرضا قدسی از شاعران مشهد بود. ایشان طی سخنانی تأکید کرد که نباید دکتر علی شریعتی را از یاد برد، بلکه باید ایشان را به جامعه بشناسانیم. در پایان جلسه هم سید غلامرضا سعیدی جوانان را به پیروی و ادامه راهی که دکتر علی شریعتی انتخاب کرده بود، فرا خواند.^۱

ب) شور و هیجان مردم پس از درگذشت آیت‌الله سید مصطفی خمینی

روز اول آبان‌ماه ۱۳۵۶ برابر با نهم ذی‌قعدة ۱۳۹۸ خبر درگذشت حاج آقا مصطفی خمینی فرزند امام در تهران و سپس در تمام شهرهای ایران منتشر شد. بیشتر مردم این اقدام را از سوی ساواک و هدف آن را ضربه زدن به نهضت تعبیر کردند. با رسیدن این خبر، تأثر زائدالوصفی همه جامعه را فرا گرفت و مراسم رحلت ایشان در تمام شهرها، از جمله مشهد برپا شد.

در مشهد آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی طی تماسی با آیت‌الله خامنه‌ای، خبر درگذشت آیت‌الله سید مصطفی خمینی در نجف را به اطلاع ایشان رساند. این خبر به‌طور تلفنی به بیشتر مردم مشهد اطلاع داده شد. در این راستا جمعی از علمای مشهد، از جمله آیت‌الله خامنه‌ای، عباس واعظ طبسی، شیخ غلامرضا محامی و شیخ علی تهرانی جلسه‌ای تشکیل دادند. در این جلسه پس از گفت‌وگو و مشورت تصمیم گرفته شد تا مجالس ترحیمی به این مناسبت در سطح شهر برگزار گردد تا ضمن بزرگداشت یاد فرزند امام، اعتراض خود را نیز به رژیم اعلام کنند.

عده‌ای از روحانیون مشهد هم، از جمله آیات عظام سید عبدالله شیرازی، سید کاظم مرعشی، سید صادق شریعتمداری، عزالدین حسینی زنجانی، میرزا علی آقا

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبانی ۵۷۲، اسناد شماره ۷۵ - ۸۱.



تهرانی، میرزا علی نقی طبسی حائری، آیت‌الله خامنه‌ای، سید عبدالکریم هاشمی نژاد، شیخ علی فلسفی و عباس واعظ طبسی تلگراف‌های تسلیتی به امام در نجف مخابره کردند.^۱ همچنین مجلس ترحیمی از سوی آیت‌الله شیرازی در مسجد حاج ملاهاشم برگزار شده و افراد فوق در مجلس حضور پیدا کردند. در این مجلس تنها سید عبدالکریم هاشمی نژاد به دلیل تأخیر و ممانعت از ورود او به جلسه توسط ساواک نتوانست حضور داشته باشد.

روز ۳ آبان ماه ۵۶ حجج اسلام سید عبدالکریم هاشمی نژاد و محامی به منزل عباس واعظ طبسی رفته و در آنجا گرد هم آمدند. این روز مصادف با سالروز تولد امام رضا ۷ بود. طبق سال‌های قبل علما می‌بایست در این روز دید و بازدید داشته باشند، اما برخلاف سال‌های قبل علمای مشهد از هرگونه برپایی جشن و سرور در این روز خودداری کرده، طلاب حوزه علمیه مشهد نیز به منظور تسلیت درگذشت آیت‌الله سید مصطفی خمینی به دیدن آنها رفتند.^۲ در همین راستا آیات عظام سید عبدالله شیرازی، سید کاظم مرعشی و سید عزالدین حسینی زنجانی هم عید نداشته، سوگوار بودند.^۳

در ادامه برپایی مجالس سوگواری، روز ۶ آبان ماه ۱۳۵۶ از سوی شیخ علی تهرانی، مجلس ترحیمی در مسجد ملاهاشم برگزار شد و عده زیادی از علمای مشهد در آن شرکت کردند. در این مجلس شیخ علی تهرانی طی سخنانی از امام و فرزندشان تجلیل کرد و یاد و خاطره آنها را گرامی داشت. در این جلسه، حاضران برای سلامتی امام دعا کردند.^۴ در این روز، مدرسین کلیه مدارس حوزه علمیه مشهد، حوزه درس خود را تعطیل کرده، در این مجلس حضور یافتند.

در مراسم شب هفت آیت‌الله سید مصطفی خمینی، آیت‌الله شیرازی و عباس واعظ طبسی درس شبانه خود را تعطیل و طی برپا شدن مجلسی به همین مناسبت که در بیت آیت‌الله شیرازی برپا شده بود، شرکت کردند.^۵ همچنین حوزه علمیه مشهد در چهلمین روز درگذشت ایشان طی صدور اعلامیه تسلیتی در روز

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۵۷۲، سند شماره ۱۱۲ و شماره بازبایی، ۱۵۸۱، سند شماره ۱۳.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۴۱۳، سند شماره ۶۰.

۳. همان، سند شماره ۶۲ و شماره بازبایی ۱۲۷، سند شماره ۲۰۷.

۴. همان، شماره بازبایی ۵۷۲، سند شماره ۱۱۵.

۵. همان، شماره بازبایی ۱۵۸۱، سند شماره ۱۴.

جمعه مورخه ۲۷ آذرماه ۱۳۵۶ مجلس یادبودی برگزار کردند.^۱ ساواک صدور این اعلامیه را به آیت‌الله شیرازی نسبت داد.^۲

چاپ مقاله در روزنامه اطلاعات و توهین به امام

ابراز علاقه همه اقشار جامعه به آیت‌الله سید مصطفی خمینی و ذکر و یاد امام در مجالس باعث عصبانیت هر چه بیشتر رژیم شد و دولت را بر آن داشت تا برای مبارزه با مخالفان مذهبی، از جمله روحانیون و در راس آنها امام، مقاله‌ای بر ضد ایشان منتشر سازد و به این واسطه، نام و یاد امام را که بار دیگر در دل‌ها زنده و بر زبان‌ها جاری شده بود، کم‌رنگ سازد. این مقاله در ۱۷ دی‌ماه ۵۶ با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم احمد رشید مطلق در روزنامه اطلاعات درج گردید. البته در باره این‌که نگارنده اصلی مقاله چه کسی است، اقوال متفاوتی وجود دارد. بنا بر نقلی این مقاله توسط پرویز نیکخواه^۳ به نگارش درآمده و به هویدا، وزیر دربار تحویل گردید. او هم پس از دستور شاه در مورد چاپ مقاله، آن را به داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی سپرد تا در مطبوعات درج شود. در نقلی دیگر، این مقاله به قلم فرهاد نیکخواه، مشاور هویدا تهیه و تنظیم شده بود.^۴ در هر حال، چاپ این مقاله باعث شتاب گرفتن تحولات و تحرکات انقلابی مردم ایران شد.

۱. همان، سند شماره ۳۲.

۲. همان، سند شماره ۳۱.

۳. پرویز نیکخواه در سال ۱۳۱۸ش در تهران متولد شد و تحصیلات متوسطه را در رشته ریاضیات گذراند. او در سال ۱۳۳۷ش برای ادامه تحصیل به انگلستان سفر کرد و پس از مدتی جذب حزب توده شد. نبوغ و وجهه مطلوب وی باعث شد تا در اندک زمانی به عضویت کمیته اجرایی فدراسیون اتحادیه‌های دانشجویان ایران در بریتانیا و از فعالان حزب توده درآید. نیکخواه در سال ۱۳۴۲ش به ایران برگشت و در همان سال با رتبه استادیاری در دانشکده پلی-تکنیک استخدام شد. این مسئله، واکنش ساواک را در پی داشت، چرا که از آن مرکز استعلام نشده بود.

با ترور شاه در ۱۳۴۴/۱/۲۱ش توسط رضا شمس‌آبادی در کاخ مرمر، ساواک که به علت عضویت پرویز نیکخواه و دوستانش در کنفدراسیون خارج از کشور و همچنین در بخش‌هایی از تشکل دانشجویی قادر به بازداشت آنها نبود، فرصت را غنیمت شمرد و جریان ترور را به او و دوستانش نسبت داده، آنها را محرک شمس‌آبادی معرفی کرد. از این رو، نیکخواه و دوستانش را بازداشت و زندانی کرد. در این راستا نیکخواه پس از محاکمه و محکومیت، به زندان شهربانی بروجرد منتقل شد. با اعلام آمادگی او برای همکاری با ساواک، عفو شد. از این زمان به بعد او طی حرکتی چرخشی جذب رژیم شده و به یکی از مدافعان سرسخت آن مبدل گشت. نیکخواه طی مصاحبه‌ای تلویزیونی فعالیت‌های کنفدراسیون را زیر سؤال برده و در مقاله‌هایی از شاه و فعالیت‌های او ستایش کرد. خدمات وی به رژیم پهلوی جایگاه او را ارتقا بخشید، به طوری که یکی از تئوریسین‌های رژیم شد. پرویز نیکخواه پس از انقلاب از سوی دادگاه انقلاب محاکمه و به اعدام محکوم شد (ر.ک: پرویز نیکخواه به روایت استاد ساواک و ماجرای سوء قصد به شاه در کاخ مرمر به روایت استاد ساواک، ص ۲۹۰ - ۳۴۱).

۴. مظفر شاهی، «نیکخواه یا رشیدی مطلق»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال پنجم، شماره بیستم، ۱۳۸۷، ص ۱۵۵ - ۱۷۰.





نویسنده در این مقاله، اصلاحات ارضی شاه را برنامه‌ای مترقی دانسته و با عنوان «انقلاب شاه و ملت» از آن یاد کرده و آن را باعث اتحاد استعمار سرخ و سیاه و همچنین علت واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ دانسته بود. در این مقاله، این گونه درج شده بود که چون انقلاب سفید باعث ناامید شدن حزب توده از فریب‌دادن دهقانان و ایجاد انجمن‌های دهقانی گشته است، این امر باعث شده تا توده‌ای‌ها با مالکان بزرگ که طی سالیان دراز میلیون‌ها دهقان را استعمار کرده بودند، متحد و برای پیشرفت کارشان به روحانیت متوسل شده تا برنامه اصلاحات را خنثی سازند. در همین راستا چون روحانیون برجسته حاضر به همکاری نشدند، از این رو لذا آنها در صدد برآمده‌اند تا روحانی‌ای پیدا کنند که «ماجراجو، بی‌اعتقاد و وابسته به مراکز استعماری و شخصی جاه‌طلب باشد. کسی که سابقه مجهولی داشت. او کسی بود که نتوانسته بود در میان روحانیون جایگاهی داشته باشد، لذا از فرصت استفاده کرد تا شهرتی کسب نماید. او معروف به سید هندی بود که مدتی در هندوستان به سر برد و با مراکز استعماری انگلیس ارتباط داشته است». در پایان مقاله، امام و همدستان او عاملان واقعی پانزده خرداد معرفی شده بودند. در این مقاله از شخصی به نام توفیق القیسی نام برده شده بود که با یک چمدان محتوی ده میلیون ریال پول نقد در فرودگاه مهرآباد دستگیر شده و قرار بوده تا این پول‌ها را در اختیار افراد مشخصی قرار دهد.^۱

این حادثه، نقطه عطفی در اعتراضات و اعتصابات مردم شد، چرا که مردم توهین به جامعه روحانیت و به‌ویژه شخص امام را گناهی نابخشودنی می‌دانستند. انتشار این مقاله با واکنش جدی علما و روحانیت قم روبه‌رو شد. در روز هجدهم دی‌ماه ۱۳۵۶، حوزه علمیه تعطیل و طلاب و مردم قم ضمن شرکت در تظاهرات، علیه دولت و به نفع امام شعار دادند. فردای آن روز در نوزدهم دی‌ماه، تظاهرات اوج بیشتری یافته و به دخالت نیروهای رژیم منجر شد. در نتیجه این درگیری‌های خیابانی تعداد زیادی کشته و مجروح و عده‌ای هم دستگیر و تبعید شدند. این روز به قیام مردم قم در تاریخ ثبت شده است.

۱. روزنامه اطلاعات، سال ۲۵۳۶، شماره ۱۵۵۰۶، ص ۷.

روز هفدهم دی‌ماه در مشهد

در مشهد روز هفدهم دی‌ماه ۱۳۵۶ مصادف با سالگرد کشف حجاب توسط رضاخان بود. در این روز چون سال‌های گذشته، مراسمی برای تجلیل از این اقدام رضاخان با حضور گروه‌های مختلف زنان در میدان شاه مشهد (شهدای فعلی) برگزار شد. در این مراسم، خانم پالزبان فرماندار مشهد، اعضای سازمان زنان، نمایندگان زنان شاغل در سازمان‌های اداری و مؤسسات و ... شرکت داشتند. خانم مهرتاش، عضو سازمان زنان خراسان طی سخنانی این روز را تبریک گفت. او در سخنانش از فرمان رضاخان مبنی بر اعطای آزادی سیاسی به زنان تجلیل کرد.^۱

در اعتراض به برگزاری این تجمع، حدود ۱۲۰ نفر از بانوان مشهد که بیشتر آنها را دانشجویان تشکیل می‌دادند، در اعتراض به مراسم ۱۷ دی‌ماه وارد خیابان‌های شهر شده، راهپیمایی خود را از خیابان‌های خسروی نو، آزادی (شاه‌رضای سابق) و خیابان شهدا (نادری سابق) آغاز و به سوی میدان شهدا حرکت کردند. شعار آنها روی پرده‌ای سفید چنین نوشته شده بود: «ما زنان مسلمان خراسان، آزادی خواهران در بند را خواهیم». با نزدیک شدن به میدان شهدا، مأموران رژیم آنها را متوقف و هفده نفر از آنها را بازداشت کردند. بازداشت آنها چندان به درازا نکشید و با حمایت و تلاش‌های روحانیون آزاد شدند.^۲

اعتراض علمای مشهد به کشتار مردم قم

متعاقب درج این مقاله در روزنامه اطلاعات و کشتار مردم قم، روحانیون و مدرسین حوزه علمیه مشهد، از جمله آیات عظام سید عبدالله شیرازی، سید کاظم مرعشی، آیت‌الله زاده سید جواد فقیه سبزواری، میرزا علی تهرانی، علی فلسفی، عزالدین حسینی زنجانی، حسنعلی مروارید، محمدرضا محامی، عباس واعظ طبسی در اعتراض به این فجایع، حوزه و درس‌های خود را تعطیل کردند.^۳

۱. روزنامه خراسان، شماره ۸۲۹۲، ص ۱.

۲. حسن جلالی عزیزیان، زندگینامه سیاسی شهید هاشمی‌نژاد، ص ۲۰۷.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۱۵۸۱، سند شماره ۶۳ و شماره بازبایی ۴۱۳، سند شماره ۷۶.





در اعتراض به این حادثه، آیت‌الله شیرازی در تاریخ ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۶ با ارسال اعلامیه‌ای به علمای قم (آیات عظام سید محمد کاظم شریعتمداری، سید محمدرضا گلپایگانی و سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی) حادثه قم را اهانت به مقام شامخ روحانیت دانسته، ضرب و شتم و قتل و کشتار عده‌ای از طلاب علوم دینی و مردم بی‌گناه را که در مقام دفاع از ناموس و قرآن برخاسته بودند، محکوم و از اقدامات رژیم ابراز تنفّر کرد. ایشان با تصریح به این‌که مسئولان امور باید مروجان دین اسلام و مذهب جعفری باشند، اما متأسفانه این‌گونه نیستند، افزودند:

اینجانب در طی نامه‌ای که به حضرت آیت‌الله آقای خوانساری - دامت برکاته - نوشتم، خواستار شدم که به مقامات مربوطه تذکر دهند که وظیفه آنان است از روحانیت و احکام دین تجلیل نمایند و ایادی مرموزی که نسبت به آنان تعدی و تجاوز می‌نمایند کوتاه نمایند، و نیز مکرر تذکر داده‌ام که ترویج میانی دین مبین و تقویت شعائر اسلامی و تجلیل از مقام شامخ روحانیت و نزدیک نمودن مردم به جامعه روحانیت، عامل مساعدی است برای حفظ امنیت کشور و جلوگیری از نفوذ ایادی استعمار و به عکس آن باید دانست که سلامتی کشور مهدد به خطر است.^۱

در این راستا آیت‌الله گلپایگانی هم طی نامه‌ای به ایشان از ارسال تلگراف و ابراز همدردی وی و تمام کسانی که به عنوان حمایت از حوزه مقدسه علمیه و مقام شامخ روحانیت هر یک به گونه‌ای ابراز احساسات کرده‌اند، تشکر کرد. ایشان بروز این‌گونه احساسات را در شرایط فعلی، نشانه حیات و شعور اسلامی ملت و استقامت در برابر عوامل استعمار دانستند.^۲

با نزدیک شدن به چهلم شهدای قم، حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد از محمدرضا محامی و عباس واعظ طبسی دعوت کرد تا برای تصمیم‌گیری و مشورت در باره کیفیت برگزاری چهلم شهدای قم، در منزل او گرد هم آیند. آنها طی جلسه‌ای در باره حادثه رخ داده و برنامه پیش رو، مشورت و گفت و گو کردند. در این جلسه، هاشمی‌نژاد طی سخنان خود اشاره کرد که روز ۲۹ بهمن‌ماه ۵۶ به مناسبت چهلم کشته‌شدگان حادثه قم تعطیل اعلام شده است. در این جلسه،

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۱۵۶۵، سند شماره ۱، برای آگاهی از متن نامه، ر.ک: اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۴۱۴ - ۴۱۵.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۴۲۱.



واعظ طبسی پیشنهاد کرد طی تماسی تلفنی با تهران، از اوضاع آنجا باخبر و مطلع گردند، از این رو لذا آنها طی تماسی با آیت‌الله بهشتی، حوادث و اوضاع تهران را جویا شدند. در این تماس تلفنی آیت‌الله بهشتی از تعطیلی عمومی روز ۲۹ بهمن ماه ۵۶ در تهران و قم خبر داد و از آنها خواست تا در مشهد هم تعطیل عمومی اعلام گردد.^۱

به مناسبت چهلم شهدای قم، به دستور آیت‌الله شیرازی مراسم ترحیمی برگزار و از عموم مردم خواسته شد تا در این مراسم شرکت کنند. همچنین ایشان ضمن صدور اعلامیه‌ای مبنی بر تسلیت چهلم شهدای قم به ملت ایران، در قسمتی از آن به دولت در باره ارتکاب این‌گونه اقدامات هشدار داد. ایشان از تبعید تعدادی از علما و روحانیون به مناطق بد آب و هوا انتقاد و در پایان تأکید کرد:

ما این روز را که روز چهلم آن فاجعه عظیمه می‌باشد تعطیل عمومی اعلام می‌نماییم و حوزه‌های علمیه در سرتاسر ایران با تعطیل نمودن دروس خود، همدردی خود را با دیگر طبقات ایران اعلام می‌دارند.^۲

در تاریخ ۲۹ بهمن ماه ۵۶ همگام با دیگر شهرها در مشهد هم مراسم عزای برپا شد و به مناسبت چهلمین روز درگذشت عده‌ای از طلاب و مردم قم، مجلس ختمی در منزل آیت‌الله شیرازی برپا شد. در این مجلس فرزند بزرگ آیت‌الله شیرازی و همچنین سید محمدعلی ابطحی سخنرانی کرده و در پایان متن اعلامیه آیت‌الله شیرازی که در باره این روز صادر شده بود، قرائت گردید. همین‌طور در همین روز یکی از طلاب حوزه علمیه قم، نوار سخنرانی امام در نجف را که به مناسبت چهلم کشته‌شدگان قم سخنرانی کرده بود، به مشهد آورد. با رسیدن این نوار، سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، محامی و واعظ طبسی گرد هم آمده و نوار را گوش دادند. آنها برای اطلاع یافتن مردم از متن سخنرانی امام با پرداخت سه هزار تومان به تکثیر آن پرداخته و آن را در اختیار مردم قرار دادند.^۳

۱. آرشيو مركز اسناد انقلاب اسلامي، شماره بازبایي ۱۵۶۵، سند شماره ۷ و شماره بازبایي ۱۲۸، سند شماره ۳۱۵.

۲. همان، شماره بازبایي ۱۲۸، سند شماره ۳۱۵.

۳. آرشيو مركز اسناد انقلاب اسلامي، شماره بازبایي ۴۱۳، سند شماره ۹۰. برای آگاهی از سخنرانی امام، ر.ک: صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۳۰ - ۳۴۹.



قیام خونین مردم تبریز

روز ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶، مصادف با چهلیم فاجعه شهدای قم و کشتار طلاب و مردم مسلمان در این شهر بود. در این روز در بسیاری از شهرها مجالس ختم و سوگواری برگزار گردید. در تبریز هم مجالسی به یاد شهدای حادثه قم برگزار شد. مردم عزادار تبریز ضمن شرکت گسترده در این مراسم، اعلامیه علما از جمله آیت‌الله شریعتمداری را که بر در و دیوار مساجد نصب شده بود، را مطالعه کردند. پاره کردن این اعلامیه‌ها توسط مأموران باعث درگیری مردم عزادار با آنها شده، در نتیجه، عده‌ای مجروح و کشته شدند.

در باره کشته و زخمی‌شدگان این روز در تبریز اقوال متفاوتی وجود دارد. بنا بر نقلی تا ظهر روز ۲۹ بهمن ماه، شش تن توسط مأموران ساواک و شهربانی به شهادت رسیدند. جدای از این شش تن، هشت تن دیگر که طی چند روز قبل مجروح شده بودند نیز به شهادت رسیدند که در مجموع تعداد شهدای این قیام در تبریز به چهارده نفر رسید.^۱ اما بنا به گزارش هیئت ویژه رسیدگی به حادثه تبریز که به سرپرستی ارتشبد شفقت تهیه شد، در این روز به ۱۱۸ نفر گلوله اصابت کرد و در نتیجه، زخمی شدند. در گزارش وی تعداد دستگیرشدگان ۵۸۱ نفر ذکر شده بود.^۲

اعلامیه امام و آیت‌الله قاضی طباطبایی در محکومیت حادثه تبریز

امام در تاریخ ۸ اسفندماه ۱۳۵۶ برابر با ۱۹ ربیع الاول ۱۳۹۸ طی پیامی به مردم غیور آذربایجان به مناسبت قیام ۲۹ بهمن تبریز، از دلاوری‌های مردم این مرز و بوم تشکر و تمجید کرد. ایشان با شمردن عملکرد رژیم، اقدامات شخص شاه را محکوم و او را نجات‌دهنده کشور چنان که گفته می‌شود، ندانستند. حضرت امام

۱. اسامی شهدای تبریز عبارت‌اند از: پرویز احسن‌زاده کلجاهی، بهمن اره‌چی، محمد تجلا، محرم جبرائیلی، سید حسن جدیدی گلابی، جعفر درگاهی، محمدباقر رنجبر آذر فام، قربانعلی شاکری، سعید صالح الوندی، اصغر علی‌زاده شیخ احمدلو، ضربعلی فتحی، بالا آقا کشاورزی قازانجانی، حبیب نقی‌نژاد و غلامعلی نجفیان پور (ر.ک: *تبریز در انقلاب*، ص ۲۴۰ - ۲۴۲).

۲. *تبریز در انقلاب*، ص ۲۴۳ و ۲۴۵. راجع به ماهیت، علل، انگیزه و اهداف این قیام، ر.ک: *حماسه ۲۹ بهمن تبریز*.



خمینی با عرض تسلیت بر اثر این فاجعه غم‌انگیز به مادران داغ‌دیده و پدران مصیبت کشیده، بیان کردند:

خاطره بسیار اسف انگیز قم هنوز ما را در رنج داشت که فاجعه بسیار ناگوار تبریز پیش آمد که هر مسلمی را رنج داد و ما را به سوگ نشاند. من به شما اهالی معظم آذربایجان نوید می‌دهم؛ نوید پیروزی ...

امام در بخشی از پیام خود با اشاره به قیام مردم آذربایجان در برابر استبداد در صدر مشروطیت، مردم دیگر شهرها را مدافع و حامی مردم تبریز دانسته و از درگاه احدیت، اصلاح امور مسلمانان و رفع شر اشرار و محو آثار این دودمان را خواستار شدند.^۱

در پی اعزام هیئت عالی به بازرسی به ریاست تیمسار ارتشبد شفقت به تبریز برای بررسی اوضاع شهر پس از واقعه اسفناک ۲۹ بهمن‌ماه، علمای تبریز، از جمله آیت‌الله قاضی طباطبایی طی نامه‌ای در تاریخ ۴ اسفندماه ۱۳۵۶ مواضع و خواسته‌های اصولی خود را بیان داشتند. مهم‌ترین مطالب این نامه عبارت بود از:

۱. جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی مردم در پی حادثه قم، ۲. محکوم کردن رژیم به دلیل تأخیر در رسیدگی به این حادثه، ۳. تأکید بر این مسئله که مردم تبریز طبق دستور مراجع عظام تقلید و ضمن نظم و آرامش، اربعین مردم قم را برپا کرده‌اند، ۴. این‌که ممانعت از ورود مردم به مسجد و خشونت و فحاشی مأموران پلیس، خشم مردم را فراهم کرده است، ۵. حمایت از خواسته‌های آیت‌الله شریعتمداری و دیگر علما، ۶. این‌که به خواسته‌های مردم اعتنا نمی‌شود، ۷. و بالأخره اظهارات عده‌ای ناهل در جراید در باره مسائل اسلامی.^۲

در همان روز آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی با صدور اعلامیه‌ای اعلام کرد که برای هرگونه خدشه و وارونه کردن نامه علمای تبریز متن آن منتشر و در اختیار مردم قرار می‌گیرد.^۳

۱. صحیفه امام، ص ۳۵۳ - ۳۵۵.

۲. همان، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

۳. همان، ص ۱۹۲.



واکنش علمای مشهد به حادثه تبریز

وقوع این حادثه بر ناراحتی و عصبانیت مردم افزود. این حادثه در مشهد واکنش‌های زیادی در پی داشت. آیت‌الله شیرازی در تاریخ ۱ اسفندماه ۵۶ برابر با دوازدهم ربیع‌الاول ۱۳۹۸ اعلامیه‌ای خطاب به علمای تبریز در باره جنایات رژیم شاه در روز ۲۹ بهمن صادر کرد. ایشان در این اعلامیه، حوادث اسفناک تبریز را باعث تأسف خود و حوزه علمیه خراسان دانسته، این حادثه را به مسلمانان، به‌ویژه اهالی آذربایجان و خانواده‌های داغ‌دیده، تسلیت گفت. همچنین ایشان به مسئولان هشدار داد تا در مقابل خواسته‌های مذهبی و حقوق مشروع ملت نباید چنین اقداماتی نشان دهند. ایشان ضمن فرا خواندن مردم به حفظ آرامش از آنها خواستند تا به اقداماتی دست نزنند که افراد مغرض از آن سوء استفاده کنند.^۱

روحانیون مبارز خراسان هم به مناسبت هفتمین روز شهادت قیام ۲۹ بهمن تبریز، اعلامیه‌ای در تاریخ ۶ اسفندماه ۵۶ صادر کردند. در این اعلامیه، ضمن محکومیت رژیم به‌دلیل شهادت شهدای تبریز، تأکید شده بود که برای بزرگداشت آنها می‌بایست با تعطیل کردن بازارها و برپا کردن مجالس سوگواری و یادبود، میثاق و همبستگی خود را با شهدا، اعلام نموده و مبارزه را با رهبری امام خمینی تا رسیدن به پیروزی نهایی ادامه دهند.^۲

تحریم عید نوروز و اعلام عزای عمومی

با نزدیک شدن عید نوروز، طی جنبشی عمومی در مشهد، علما تصمیم گرفتند تا به دلیل وقایع اخیر قم و تبریز و مصائبی که باعث جریحه‌دار شدن قلوب مسلمانان شده، در فروردین ۱۳۵۷ از دید و بازدید و مراسم عید خودداری کرده و در سطح شهر عزای عمومی اعلام شود. در همین راستا آیات عظام جواد تهرانی، علی فلسفی، سید کاظم مرعشی، حسین موسوی شاهرودی، ابوالحسن شیرازی، حسنعلی مروارید و حجج اسلام محمد مهدی نوقانی و محمدرضا مدرسی در

۱. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۴۲۹ - ۴۳۰.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبانی ۱۲۸، سند شماره ۲۷۸.



مورخه ۲۵ اسفندماه ۱۳۵۶ اعلامیه‌ای صادر کردند که طی آن از مردم مسلمان خواسته شد که به دلیل حوادث اتفاق افتاده در شهرهای قم و تبریز، از گرفتن عید در فروردین ۱۳۵۷ خودداری نمایند:

حوادث مؤلمه شهرستان قم و تبریز که قلوب مسلمانان را جریحه‌دار نموده، موجب شد که فروردین ۱۳۵۷ را عید نداشته باشیم. مقتضی است که مردم مسلمان نیز برای دلجویی از داغدیدگان، این جهت را رعایت نمایند.^۱

در این راستا مدرسان حوزه علمیه مشهد هم اعلامیه‌ای بدین مضمون صادر کردند، از جمله افراد مشخص و بارز آنها می‌توان به عباس واعظ طبسی، سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، محمدرضا محامی، سید حسن ابطحی و سید جعفر سیدان اشاره کرد. بازاریان و اصناف مشهد هم طی صدور اعلامیه‌ای عید نوروز را به پیروی از علما و مراجع و برای ابراز همدردی و عرض تسلیت با بازماندگان قم و تبریز، عزا اعلام کرده، اعلامیه خود را با سه بند شعر به پایان بردند:

عید ما روزی بود کز ظلم آثاری نباشد درکمند رنج و درد و غم گرفتاری نباشد
عید ما روزی بود کز پرتو امن و عدالت نباشد هیچ مظلومی اسیر ظلم جباری نباشد
عید ما روزی بود کاندر محیط کشور ما نباشد از خیانت پیشگان سفله دیاری نباشد^۲

همچنین آنها روز شنبه ۱۶ اسفندماه ۱۳۵۶ را که با روز ولادت پیامبر اکرم ۹ و امام صادق 7 مصادف بود، به‌واسطه کشتار در شهرهای قم و تبریز و بنا به دستور مراجع بزرگ، عزای عمومی اعلام کردند. همین‌طور بازاریان پرچم‌های سیاه را بر سردر مغازه‌های خود نصب کردند.

از دیگر اقدامات صورت گرفته در مشهد این بود که اعلامیه‌های آیات عظام سیدکاظم شریعتمداری، شهاب‌الدین مرعشی نجفی و هاشم آملی هم که در آنها بر تحریم عید نوروز تأکید شده بود، در حرم مطهر امام رضا 7 توزیع و پخش شد. در همین زمینه، اعلامیه‌ای خطی و دست‌نویس در مدرسه عباسعلی‌خان مشهد نصب و در آن خواسته شده بود به علت کشته شدن طلاب حوزه علمیه قم و تبریز و تبعید عده‌ای از آزادی‌خواهان، جامعه اسلامی هیچ‌گونه عیدی نداشته و طلاب نباید برای گرفتن عیدی به آستانه بروند.

۱. آرشیر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۲۸، سند شماره ۲۲۲ و شماره بازیابی ۴۱۳، سند شماره ۸۶.
۲. همان، شماره بازیابی ۱۸۲، سند شماره ۴۹.



آیت‌الله شیرازی هم در ۲۷ اسفندماه ۱۳۵۶ برابر با هشتم ربیع الثانی ۱۳۹۸ طی صدور اعلامیه‌ای با گرامیداشت یاد و خاطره شهدای دو فاجعه مؤلمه حوزه علمیه قم و تبریز و تشکر از همکاری و هماهنگی علمای کلیه شهرستان‌ها، اعلام کرد که با در نظر گرفتن آن حوادث مؤلمه که خاطر کلیه شیعیان را جریحه‌دار کرده، جای آن نیست که در این ایام، مراسم عیدی برپا شود، بلکه باید تمامی مردم برای همدردی با جامعه روحانیت و مصیبت‌دیدگان حادثه، نوروز امسال را عید نداشته، مراسمی برپا نکنند.^۱

بزرگداشت چهارم شهدای تبریز در مشهد

با فرا رسیدن چهارم شهدای حادثه تبریز امام طی اعلامیه‌ای، اربعین این شهدا را عزای عمومی اعلام کرد.^۲ در مشهد هم از همان روزهای اول فروردین تدارکات لازم برای برپایی مراسم گرامیداشت شهدای تبریز فراهم شد. روز اول فروردین که چراغ‌های صحن حرم امام رضا ۷ به مناسبت حلول سال جدید خاموش گردید، تعدادی اعلامیه تحت عنوان دعوت‌نامه و با امضای حوزه علمیه مشهد در میان جمعیت پخش شد. در اعلامیه مذکور روز ۱۰ فروردین ماه ۱۳۵۷ اربعین شهدای حوادث تبریز اعلام و از اقشار مختلف مردم خواسته شده بود تا در میدان دقیقی (فلکه آب فعلی) اجتماع نمایند. همچنین در این اعلامیه اعلام شده بود که در این روز چند تن از علما و مدرسان حوزه برای راهپیمایان سخنرانی خواهند کرد.^۳

همچنین حوزه علمیه مشهد طی اعلامیه‌ای اعلام کرد که به منظور اعتراض به جنایات رژیم شاه در شهرهای قم و تبریز، نماز جماعات تعطیل خواهد بود. همین‌طور آنها در اطلاعیه‌ای دیگر، از توهین روزنامه اطلاعات به روحانیت و به‌ویژه امام و همچنین کشتار مردم و طلاب قم که در اعتراض به این مسائل دست به تظاهرات زده بودند، ابراز تنفر و از حادثه تبریز به «قتل عام تبریز» یاد کردند.

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۵۶۵، سند شماره ۹.

۲. ر.ک: صحیفه امام، ص ۳۵۹.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۲۸، سند شماره ۲۵۲.



آیت‌الله شیرازی هم در تاریخ ۶ فروردین ۱۳۵۷ برابر با ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸ طی اعلامیه‌ای، حادثه تبریز و قم را باعث تشدید اعتراضات، اعتصابات و تعطیلی عمومی بازار در سراسر کشور دانستند. ایشان ضمن اعتراض جامعه روحانیت در خصوص اهانت‌های رژیم به علما، اجرای احکام اسلامی، عمل به قانون اساسی، برقراری عدالت اجتماعی، به کیفر رسیدن جنایت‌کاران، آزادشدن زندانیان بی‌گناه و بازگشت تبعیدشدگان را خواستار شدند.^۱ آیت‌الله شیرازی در پایان این اعلامیه، روز پنجشنبه دهم فروردین را به مناسبت چهل‌م حادثه تأسفانگیز تبریز و همچنین حمله اسرائیل به شیعیان لبنان که به کشته‌شدن صدها نفر از برادران دینی و آواره‌شدن هزاران نفر منجر شد، عزای عمومی اعلام کرد.^۲ همچنین ایشان طی تلگرافی به آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی و سایر علمای تبریز، حوادث این شهر را، باعث تأثر شدید خود و حوزه علمیه خراسان دانسته، این مصیبت را به همگان تسلیت گفت. همین‌طور او طی تشکر از مردم به دلیل دفاع از خواسته‌های دینی و مذهبی و حمایت از علما از آنها خواست تا به مبارزات خود ادامه دهند.^۳ دیگر علمای حوزه علمیه مشهد^۴ هم اعلامیه‌هایی بدین مضمون صادر کردند. این اعلامیه‌ها بر در و دیوار مسجد بناها و مدارس جعفریه و عباسقلی‌خان نصب شده و برای تأثیرگذاری بیشتر در بیشتر شهرهای استان نیز منتشر گردید.

روز نهم فروردین حدود پانصد نفر که در جمع آنها علما نیز حضور داشتند به‌سوی بیت آیت‌الله شیرازی حرکت و با تجمع مقابل منزل ایشان، شعارهایی در حمایت از امام و شهدای تبریز سر دادند. در این زمان استاندار خراسان در محل حاضر و ضمن گفت‌وگو با پسران شیرازی، مردم را دعوت به متفرق‌شدن کرده، حتی آنها را تهدید کرد. همچنین او طی تماس تلفنی با آیت‌الله شیرازی، اقدامات ایشان را علت اعتراض مردم در مشهد دانست.

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۵۶۵، سند شماره ۱۱.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ص ۴۴۶ - ۴۴۷.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۵۸۲، سند شماره ۱۷.

۴. حسنعلی مروارید، علی فلسفی، محمد مهدی نوقانی، جواد تهرانی، ابوالحسن شیرازی، حسین موسوی شاهرودی، محمد رضا مدرسی، علم الهدی سبزواری.



البته این تهدیدات خللی در اراده و عزم مردم وارد نکرد، چرا که در همین روز تظاهراتی در خیابان‌های شاهرضا (آزادی کنونی) و نادری (شیرازی کنونی) روی داد. در این راهپیمایی مردم علیه رژیم و به‌ویژه شخص شاه شعار دادند. همچنین حدود دویست نفر از طلاب در مدرسه عباسقلی‌خان برای راهپیمایی تجمع کردند. در این روز مغازه‌های بالاخیابان و همچنین خیابان طبرسی بسته، اعلامیه دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد بین مردم توزیع شد.

روز دهم فروردین تمام شهر را عزا گرفت و در سطح شهر تظاهرات مردمی بود. این تظاهرات باعث درگیری مردم و مأموران گردیده، عده‌ای مجروح شدند. روز پس از تظاهرات هم یکی از شعب بانک‌های صادرات و تهران به آتش کشیده شد و مجموعه این حوادث باعث شد تا مسافران نوروزی و همچنین بیشتر مردم مشهد شهر را ترک کنند. خیابان‌های اطراف حرم توسط مأموران مسدود و افراد گارد ضد ضربت در خیابان‌ها مستقر شدند و شهر حالت حکومت نظامی به خود گرفت. با وجود این، تظاهرات گروهی در خیابان‌ها ادامه یافته و مردم شعار زنده باد خمینی سر دادند.^۱

روز یازدهم فروردین حدود چهل نفر ضمن در دست داشتن پرچمی که روی آن شعار «درود بر شهدای قم، تبریز و یزد» نوشته شده بود، با میله آهنی و چوب‌دستی شیشه‌های بانک سپه و بانک صادرات را در فلکه طبرسی شکستند. مردم خشمگین قصد داشتند با گالن و بطری‌های محتوی بنزین که همراه خود آورده بودند، این بانک‌ها را به آتش بکشند، اما حضور مأموران انتظامی باعث شد تا آنها متواری شوند.

رژیم که از تظاهرات دهم فروردین احساس خطر کرده بود طی اقدامی زیرکانه، بیانیه‌ای صادر کرد و تعداد شرکت‌کنندگان در این تظاهرات را اندک و راهپیمایی را بی‌اهمیت جلوه داد. علمای مشهد، از جمله حجج اسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، عباس واعظی طبرسی و محمدرضا محامی که متوجه نیرنگ رژیم شده بودند، برای خنثی ساختن بیانیه رژیم، اعلامیه‌ای صادر نموده و

۱. آرشیو مرکز اسناد آستان قدس رضوی، سند شماره ۶۲۰۹۱/۱۵.



ضمن محکوم کردن اقدامات رژیم، اعلام کردند که رژیم در پی وارونه جلوه‌دادن تظاهرات سراسری ایران در دهم فروردین بوده است. آنها در این اعلامیه از برخوردهای رژیم و استفاده از زور و قدرت و ارباب برای پیشبرد اهدافش انتقاد و در پایان خواسته‌های خود را به شرح ذیل اعلام کردند:

۱. بازگشت به تاریخ اسلامی، یعنی هجری شمسی به جای تاریخ شاهنشاهی؛
۲. لغو حزب رستاخیز به عنوان حزبی دولتی که مردم هیچ‌گونه ارتباطی با آن ندارند؛
۳. رفع ممنوعیت منبر از گویندگان اسلامی؛
۴. بازگرداندن تبعیدشدگان به کشور؛
۵. رفع هر گونه فشار و محدودیت از محیط‌های علمی - فرهنگی، حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها و ...^۱.

قیام مردم شهرهای یزد، جهرم و اهواز

چهارم شهدای تبریز در چندین شهر، از جمله قم، مشهد، کرمان، اهواز، جهرم، شیراز، اصفهان و ... برگزار شد، البته شهر یزد در این میان سهم بیشتری داشت. در این روز یزد خود حادثه‌ساز شده، تظاهرات مردم و طلاب حوزه این شهر موجب ضرب و شتم آنها از سوی مأموران شد. پس از این حادثه، آیت‌الله شیخ محمد صدوقی، روحانی موجه و طراز اول یزد و دیگر روحانیون این شهر طی ارسال نامه‌هایی به علما و ملت ایران، کشتار مردم یزد توسط رژیم را به اطلاع آنان رساندند.^۲

با اطلاع یافتن علمای مشهد از حوادث اتفاق افتاده در شهر یزد، جمعی از روحانیون مشهد^۳ طی نامه‌ای به آیت‌الله صدوقی، ابراز همدردی نمودند:

اعلامیه شریف که حاکی از فاجعه جان‌گداز و مصیبت دردناک مظلومین یزد بود، زیارت و موجب تأسف و تأثر شدید هر مسلمان آگاه شد. به محضر مبارک عالی و تمام مسلمین، مخصوصاً خاندان‌های داغ‌دیده و ماتم‌زده تسلیت عرضه می‌دارد.

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۲۸، اسناد شماره ۳۴۲ - ۳۴۴.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۲۴۳ - ۲۴۴؛ ج ۳، ص ۲۶۰ - ۲۶۳ و ج ۴، ص ۴۶۶ - ۴۶۷.

۳. جواد تهرانی، ابوالحسن شیرازی، عزالدین الحسینی الموسوی، علی فلسفی، محمد مهدی نوقانی، سید کاظم مرعشی، حسین الموسوی شاهرودی، محمدرضا مدرس، حسنعلی مروارید و سید ابراهیم علم الهدی.



آنها در ادامه اضافه کردند:

حکومت‌ها اگر هیچ‌گونه اعتقاد به خدای عزیز و روز جزا نداشته و خوف از انتقام قادر متعال و مسئولیت در پیشگاه مقدس او ندارند باید بدانند که بر این حرکات جاهلانه و رفتارهای وحشیانه و خون‌خوارگی و تبلیغات نابجای آنان که برای پیشرفت مقاصد باطل و حکومت جابرانه خود انجام می‌دهند، جز تشدید خشم و غضب مردم و ناراحتی و تضعیف پایه‌های حکومتشان نتیجه‌ای بار نخواهند داشت.

ارسال‌کنندگان نامه در پایان افزودند که روز سه‌شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۷ برابر با اول جمادی‌الثانی ۱۳۹۸ را در مشهد مقدس برای تسکین خاطر مردم مسلمان و ابراز تأسف و تأثر، اعلام عزا کرده‌اند.^۱

حوادث ناگواری که اخیراً در کشور اتفاق افتاد آن‌چنان باعث تأسف و تأثر شد که حتی روحانیون تبعیدی را نیز به واکنش واداشت. در این زمان آیت‌الله خامنه‌ای در ایرانشهر دوران تبعید را سپری می‌کرد. اطلاع یافتن ایشان از حوادث شهرهای قم، تبریز و در ادامه، شهر یزد باعث شد تا نامه‌ای در این باره خطاب به آیت‌الله صدوقی ارسال نماید. ایشان پس از نگارش نامه، آن را به امیر مجد یکی از روحانیون مشهد که برای دیدن ایشان به ایرانشهر رفته بود، سپرد تا آن را در مشهد به عباس واعظ طبسی یا محمدرضا محامی تحویل دهد تا آنها پس از تکثیر، در سطح شهر مشهد منتشر نمایند. اما امیر مجد در زاهدان نامه را به یک روحانی دیگر، به نام سید حسین موسوی جهان‌آبادی سپرد و ایشان تا حدودی در این کار تعلل کرد.^۲

با این حال، این اعلامیه در سطح شهر زاهدان منتشر شد.^۳ آیت‌الله خامنه‌ای در این نامه به کشته و زخمی شدن مردم مسلمان یزد، قم و تبریز اشاره و این مصیبت را به آیت‌الله صدوقی و تمام علمای متعهد تسلیت عرض کرد. ایشان با بیان حوادث اخیر افزود:

بر خاطر مبارک پوشیده نیست که حوادث مزبور که به‌طور پیوسته در فاصله‌ها و چهل روز در پی یکدیگر اتفاق افتاده و کم‌کم به همه جای کشور و در ابعادی گسترده کشیده شده است، دو موضوع اساسی را آشکار می‌سازد و از تصمیم قاطع پرده بر می‌دارد: نخستین موضوع، نارضایتی دستگاه حکومت ایران از خود آگاهی

۱. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، ص ۲۷۹ - ۲۸۰.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبانی ۵۷۶، سند شماره ۶۹.

۳. همان، شماره ۷۴.



ملت است و تصمیم بر سرکوب عامه خلق و بالخصوص عناصری که آنان را در این آگاهی و در این موقعیت مدد می‌دهند، و دومین موضوع، نارضایی ملت از این دستگاه جابر و جائز است و تصمیم بر یکسره کردن کار خویش و گسستن ریشمانی که هر لحظه بر گردن او محکم‌تر می‌شود و گلوی او را می‌فشارد ...

ایشان با بیان این مسئله که رژیم سعی کرده است تا واقعیت‌های موجود در ایران را تا حد ممکن وارونه جلوه داده و تظاهرات عظیم صورت گرفته را از طرف عده‌ای معدود وانمود سازد، این سیاست‌ها را محکوم به شکست دانسته، علت تظاهرات مردم ایران را بیداری و آگاهی آنها از مسائل و عدم وجود آزادی و عدل اجتماعی در کشور شمردند:

در دنیا کم نیستند کسانی که انگیزه و مطلوب ملت ایران را از این تظاهرات می‌دانند. می‌دانند که ایرانی می‌خواهد به دنیا اعلام کند که در کشور وی آزادی و عدل اجتماعی و احترام به حیثیت انسانی وجود ندارد و وی مصمم است که بر ضد این شیوه ستمگرانه اقدام کند. این آگاهی در سطح جهانی خاصیت همگانی بودن تظاهرات ملت و یکصدا بودن آنان در مخالفت و اعتراض بر حکومت است. امروز مردم ایران بیدار شده‌اند. گسترش و اوج‌گیری مبارزات آنان که در همه سطوح با عشق به آرمان‌های انسانی اسلام توأم است، این بیداری و خودآگاهی را تأیید می‌کند ...

آیت‌الله خامنه‌ای سخن بلندگوهای رژیم مبنی بر این که تظاهرات کنندگان و شورشیان تبریز از آن سوی مرزها آمده‌اند را بی اساس خواند. ایشان فقدان آزادی‌های سیاسی - اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده و ضمن رد این مسئله که رژیم برگزاری تظاهرات را ناشی از وجود آزادی در کشور دانسته، بیان می‌کند:

دولت ایران آن تظاهراتی را می‌تواند دلیل وجود آزادی بداند که انگیزه آن، اختناق و فشار بیش از حد تحمل نباشد. وقتی تظاهرات کاملاً آرام قم با چنان قساوت وحشیانه‌ای روبه‌رو می‌شود و وقتی تشکیل مجالس ترحیم شهدای قم در تبریز با چنان خشونت احمقانه‌ای سرکوب می‌گردد و وقتی گرامیداشت خاطره شهیدان تبریز و قم در یزد و جهرم و اهواز و ... به خشونت‌های کما بیش مشابهی منجر می‌شود، چگونه یک مقام رسمی شرم نمی‌کند که چنین تظاهرات سرکوب شده‌ای را که طی آن عده‌ای غیر نظامی بی‌سلاح با اسلحه پلیس درو شده‌اند را دلیل وجود آزادی و دموکراسی قلمداد نماید.

ایشان در پایان به توطئه‌های اخیر رژیم در تأسیس تشکیلات ضد مردمی «کمیته اقدام ملی» و انجام خشونت‌ها در پوشش این تشکیلات اشاره و آنها را محکوم به فنا دانستند.^۱

۱. آرشيو مركز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبای ۵۷۶، اسناد شماره ۷۲ - ۷۳.



در شب هفت کشته‌شدگان یزد، عباس واعظ طبسی و سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، تصمیم گرفتند در مسجد بناها مجلس ترحیمی برگزار کنند. آنها در این باره با علی فلسفی ملاقات و طی مشورت با او اعلامیه‌ای برای برگزاری این مجلس صادر کردند.

در جواب نامه‌هایی که آیت‌الله صدوقی و دیگر علمای یزد خطاب به علما و مراجع صادر کرده بودند، آیت‌الله شیرازی طی ارسال نامه‌ای کشته و مجروح شدن عده زیادی از مؤمنان شهرستان یزد را ناراحت کننده توصیف کرد. در این اعلامیه ایشان به تصور نادرست خود در پایان دادن رژیم به جنایاتش اقرار کرد و علت مهاجرتش را از عراق به ایران پس از شصت سال، بی‌تدبیری نظام حاکم و بی‌اعتنایی به احکام اسلام و ایجاد خفقان در کشور عراق ذکر کرد. ایشان امنیت و استقلال یک کشور را در آزادی عقاید دینی و خواسته‌های مشروع ملت در پیروی از رهبران و زمامداران دانسته، در پایان ضمن تسلیت به خانواده‌های داغدار بیان کرد که برای چهلمین روز این حادثه روز سه‌شنبه ۱۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۷ برابر اول جمادی الثانی ۱۳۹۸ مجلس ختمی در مشهد منعقد خواهد شد.^۱

همچنین ایشان در تاریخ ۱۷ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۷ در حوزه تدریس خود روز نوزدهم اردیبهشت را تعطیل اعلام کرد. در همین راستا روز قبل از چهلم شهدای یزد، آیات عظام مشهد جواد تهرانی، علی فلسفی، حسنعلی مروارید و سید کاظم مرعشی به منزل آیت‌الله شیرازی رفته و طی مشورت و گفت‌وگو با ایشان به پیش‌نمازان مسجد گوهرشاد، حرم و سایر مساجد مشهد پیغام فرستادند تا به منظور همدردی با داغدیدگان از برگزاری نماز جماعت خودداری کنند.

دانشجویان دانشکده‌های علوم و ادبیات دانشگاه فردوسی نیز دست به اعتصاب زده و به سبب دخالت مأموران گارد دانشگاه، با آنها درگیری به‌وجود آمد. در اطراف حرم (بازار بزرگ، مدرسه علمیه نواب و بازار رضا) نیز مأموران و پلیس‌های ضد شورش مستقر شدند.^۲

روز ۱۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۷ که مصادف با چهلم شهدای یزد، جهرم و اهواز بود، تمامی مغازه‌های بازار رضا، بازار فرش فروش‌ها و بیشتر مغازه‌های خیابان‌های

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۵۶۵، سند شماره ۱۵. برای اطلاع از متن کامل این اعلامیه، رک: اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۴۵۶ - ۴۵۷.

۲. آرشیو مرکز اسناد استان قدس رضوی، شماره اموالی ۶۲۰۰۷.



منتهی به حرم بسته و اطراف بیت شیرازی تحت نظارت و کنترل شدید مأموران قرار گرفت.^۱ با وجود این، مردم گروه گروه برای شرکت در مراسم به منزل آیت‌الله شیرازی روانه شدند. در این مجلس که بیش از دو هزار نفر از طبقات مختلف مردم شرکت داشتند، رجایی واعظ ضمن سخن گفتن از قدرت علما به اقتدار آنها، به‌ویژه میرزای شیرازی در قیام تنباکو اشاره کرد. در این جلسه مردم برای امام دعا نموده، در پایان اعلام شد که این جلسه برای گرامیداشت شهدای یزد و جهرم منعقد شده است.^۲ پس از اتمام مجلس، جمعیت وارد خیابان‌ها شده و شروع به تظاهرات و سردادن شعار علیه رژیم نمودند که به درگیری تظاهرات‌کنندگان و نیروهای رژیم منجر شد. طی این درگیری، مأموران تعداد ۳۲ نفر از آنها را بازداشت کردند.

البته این بازداشت‌ها نه تنها موجب ترس مردم نشد، بلکه آنها را برای ادامه مبارزه، تشجیع کرد. چنان‌که در روز ۲۳ اردیبهشت‌ماه ۵۷ حدود ۱۵۰ نفر از مردم مذهبی که بیشتر آنها را قشر دانشجویی تشکیل می‌دادند، با در دست داشتن چوب‌دستی‌هایی و در حالی که پلاکاردهایی که روی آنها شعارهایی علیه رژیم نوشته شده بود با خود حمل می‌کردند، تصمیم گرفتند در خیابان صفوی تجمع کنند، اما با دخالت پلیس آنها متفرق شده و یکی از آنها دستگیر می‌شود. تظاهرات‌کنندگان هنگام متفرق شدن یکی از شیشه‌های شعبه بانک تهران را در خیابان صفوی می‌شکنند. شعارهایی که آنها روی پلاکاردهای خود نوشته بودند بدین شرح بود: پیروز باد جنبش مسلمانان ایران، اربعین شهدا را گرامی می‌داریم، درود بر آیت‌الله خمینی، ما خواستار حکومت اسلامی هستیم، مرگ بر دیکتاتور، درود بر شهدای اسلام. همچنین آنها در این پلاکاردها عکس‌هایی از امام، شیخ حسین غفاری و شهید سعیدی نصب کرده بودند.

ارسال اعلامیه‌های تسلیت از سوی علما همچنان ادامه یافت، چنان‌که در همین باره علمای داراب فارس طی پیامی به آیت‌الله شیرازی فاجعه عظیم قتل و عام طلاب حوزه علمیه قم و مردم شهرهای تبریز، یزد، جهرم، کازرون و اهواز را باعث جریحه‌دار شدن قلوب مسلمانان جهان و اهانت بزرگی به محضر روحانیت

۳. همان، سند شماره ۶۲۰۳۶.

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۵۸۳، سند شماره ۲۱. برای اطلاع از متن کامل سخنرانی رجایی واعظ،

ر.ک: اسناد شماره ۶۸ و ۶۹.



دانستند. آنها در پایان، اعلام کردند که مردم این شهرستان برای اعتراض خود به این جنایات، مغازه‌های خود را تعطیل کرده‌اند. آیت‌الله شیرازی هم با ارسال نامه‌ای به آنها از حمایت‌ها و ابراز همدردی آنها تشکر کرد.

انتشار مقاله توهین آمیز به امام و قیام مردم قم و سپس چهل‌م‌های پی در پی رژیم پهلوی را به سقوط نزدیک‌تر کرده، مردمی را که پس از قیام پانزده خرداد ۴۲ در نوعی انزوا به سر می‌بردند، بار دیگر بیدار ساخت. در سال ۱۳۵۷ شاهد هر چه بیشتر این اعتراضات به اقدامات رژیم بوده و مجموع این اقدامات به پیروزی انقلاب شکوهمند انقلاب منجر شد.

نتیجه

درگذشت دکتر علی شریعتی و آیت‌الله سید مصطفی خمینی در فاصله چند ماه از یکدیگر در سال ۱۳۵۶، اوج گرفتن اعتراضات مردمی را در سراسر کشور در پی داشت. عصبانیت رژیم از این مسئله و از سوی دیگر، حملات و انتقادات امام خمینی، شاه را بر آن داشت تا به هویدا وزیر دربار دستور دهد که مقاله توهین آمیزی علیه امام در روزنامه‌های کثیرالانتشار درج گردد. در ادامه این دستور بود که مقاله‌ای با عنوان «استعمار سیاه و سرخ» و با اسم مستعار احمد رشیدی مطلق در روز هفدهم دی‌ماه در روزنامه اطلاعات درج شد. چاپ این مقاله سراسر توهین آمیز به رهبر نهضت باعث قیام مردم قم در روز نوزدهم دی‌ماه شد. در این روز در درگیری بین مأموران و مردم قم تعدادی کشته و زخمی شدند. در چهل‌مین روز شهدای قم، مردم تبریز به پا خواستند که مراسم آنها به خاک و خون کشیده شد. در چهل‌مین روز شهدای تبریز، شهرهای یزد، جهرم و اهواز حادثه‌ساز شد. برپایی این چهل‌مین‌ها همه و همه از بیداری جامعه و تصمیم آنها برای جایگزین کردن حکومت جدید، حکایت داشت؛ حکومتی اسلامی که عدالت اجتماعی را تحقق بخشد و با برنامه‌ریزی دقیق، سعادت دنیا و آخرت مردم را تأمین نماید.

مجموعه این حوادث در شهرهای قم، تبریز و یزد، واکنش جدی علمای مشهد را در پی داشت. برپایی مجالس سوگواری در مساجد و بیوت مراجع عظام مشهد، تظاهرات و راهپیمایی، صدور اعلامیه در محکومیت این حوادث و ... را

می‌توان از بازتاب‌های مقاله مذکور و به تبع آن، قیام‌های شهرها در مشهد دانست. در حقیقت، درج مقاله توهین‌آمیز به امام در روزنامه اطلاعات جرقه انقلاب را شعله‌ورتر ساخته، مقدمات را برای پیروزی انقلاب فراهم کرد.





فهرست منابع

کتاب‌ها

۱. *اسناد انقلاب اسلامی*، ج ۱ - ۳، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
۲. *پرویز نیکخواه به روایت اسناد ساواک*، چاپ اول: تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۵.
۳. *تبریز در انقلاب*، به کوشش هدایت الله بهبودی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س) مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۳.
۴. جلالی عزیزیان، حسن، *زندگینامه سیاسی شهید هاشمی نژاد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
۵. *حماسه ۲۹ بهمن تبریز*، به کوشش علی شیرخانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۶. شاهدی، مظفر، «نیکخواه یا رشیدی مطلق»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، سال پنجم، شماره بیستم، ۱۳۸۷.
۷. *صحیفه امام*، ج ۳، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹.
۸. *ماجرای سوء قصد به شاه در کاخ مرمر به روایت اسناد ساواک*، چاپ اول: تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.

اسناد

۹. آرشیو مرکز اسناد آستان قدس رضوی، سند شماره ۶۲۰۹۱/۱.
۱۰. آرشیو مرکز اسناد آستان قدس رضوی، شماره اموالی ۶۲۰۰۷ و سند شماره ۶۲۰۳۶.
۱۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۴۱۳، سند شماره ۴۰.
۱۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی، ۱۵۸۱، اسناد شماره ۱۳، ۱۴، ۳۱، ۳۲ و ۶۳.
۱۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۲۷، سند شماره ۲۰۷.
۱۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۲۸، اسناد شماره ۲۲۲، ۲۵۲، ۲۷۸، ۳۱۵ و ۳۴۲ - ۳۴۴.

۱۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۵۶۵، اسناد شماره ۱، ۷، ۹، ۱۱ و ۱۵.

۱۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۵۸۲، سند شماره ۱۷.

۱۷. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۵۸۳، اسناد شماره ۲۱ و ۶۸ - ۶۹.

۱۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۸۲، سند شماره ۴۹.

۱۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۴۱۳، اسناد شماره ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۸۶ و ۹۰.

۲۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۵۷۶، اسناد شماره ۷، ۶۹، ۷۲ و ۷۳.

۲۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۵۷۲، اسناد شماره ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۱۱۲ و ۱۱۵.

روزنامه‌ها

۲۲. روزنامه اطلاعات، سال ۲۵۳۶، شماره ۱۵۵۰۶.

۲۳. روزنامه خراسان، شماره ۸۲۹۲.





بست و بست‌نشینی در دوره قاجاریه (تا انقلاب مشروطه)

سید محمد طیبی *

چکیده

در تاریخ نظام قضایی و آیین دادرسی ایران، به‌ویژه در دوران حکومت‌های متأخر، بست‌نشینی و موضوعات پیرامونی آن در خور پژوهش مستقل و ویژه است. مقاله حاضر کوشیده است تا به روش سندکاوی و کتابخانه‌ای، عنوان یاد شده را در دوره قاجاریه (تا ظهور مشروطه) بررسی، توصیف و تبیین کند. یافته‌ها بر این دلالت دارد که در مقطع و محدوده مزبور، بست‌نشینی نمود و رونق گسترده‌ای داشته و از مکان‌های متعددی برای این منظور استفاده می‌شده است. پناهندگان به طور عمده، دادخواهان و مجرمان فراری از مجازات بودند. آنان برای دستیابی به اهداف، کمابیش موفقیت‌هایی کسب می‌کردند، گرچه این اقدام، موجبات رهایی حتمی مجرمان از جرم ارتكابی یا فریادرسی و دادستانی از ستم‌پدگان را توسط حاکمیت فراهم نمی‌ساخت. برخی رجال اصلاح‌طلب، تکاپوها و اقدام‌هایی در جهت تحدید بست‌نشینی انجام دادند، اما به لحاظ قائم بودن به فرد، موفقیتی در پی نداشت.

واژه‌های کلیدی: قاجاریه، مکان‌های بست، بست‌نشینان، بست‌نشینی، مساجد، امامزادگان، سفارتخانه و اصطبل.

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان.

مقدمه

بست و بست‌نشینی و پناه‌گرفتن در مکان‌های مختلف، به‌ویژه اماکن مقدس، از دیرباز در جوامع انسانی نمود و ظهور داشته است. پدیده مزبور در نظام قضایی و آیین دادرسی ایران، از جمله در دوران‌های متأخر به لحاظ واقعیت و کارکرد آن غیرقابل انکار بوده و جایگاهی مبنایی و اساسی داشته است. به نظر می‌رسد که عواملی مانند فقدان عدالت قضایی و دادرسی، عدم تشکیلات منظم، قاطع، نظام‌مند و قانون‌مند، اتخاذ تصمیم‌های خودسرانه فردی، عدم تناسب میان جرم و مجازات، درماندگی بی‌پناهان و ستم‌دیدگان، موجبات و زمینه ضرورت ایجاد پناهگاهی را برای مصونیت و دادخواهی فراهم می‌ساخته است. البته این اقدام در گذر زمان، مسیر مقبول، کارکرد مثبت و منطبق با شرایط تاریخی حاکم را طی نکرد تا آنجا که آدمکشان، اشرار، تبهکاران و متجاوزان به حقوق فردی و عمومی برای امان ماندن و دوری از تیررس مجازات، در مکان‌های بست، پناه گرفته و با این اقدام بر هرج و مرج حاکم بیش از پیش می‌افزودند.

در دوره فرمانروایی صفویان از مقوله بست و مکان‌های مذهبی و غیرمذهبی به عنوان پناهگاه و ملجأ مجرمان و مرعوب‌شدگان از مجازات و ستم پادشاهان و حکام، سخن به میان آمده است. اما در دوره افشاریه با توجه به سیار بودن دستگاه و مقرر حکومتی، نظامی‌گری خشن و بی‌رحم، تأکید و اصرار نادرشاه بر مجازات مجرمان و دیدگاه مذهبی او، زمینه و موقعیت لازم برای بست‌نشینی فراهم نشد. در حاکمیت زندیه پدیده مزبور همانند دوره صفویه احیا و رونق دوباره یافت. در دوره قاجاریه (تا پیروزی انقلاب مشروطه) نیز بست‌نشینی، رواج و گسترش چشمگیری یافت.

در این مقاله، سعی بر آن است تا موضوع مزبور و سؤال‌های طرح شده در باره آن، همانند مراکز بست، ماهیت بست‌نشینی، سرانجام و سرنوشت بست‌نشینی و دیگر موضوعات مرتبط در این عرصه، در دوره قاجاریه بررسی و پاسخ‌های لازم بر مبنای اسناد، ارائه شود.





الف) مکان‌های بست

۱. زیارتگاه‌های شیعی

بارگاه امام رضا ۷ و نیز بارگاه‌های امامزادگان صحیح‌النسب و مقبول‌النسب در نواحی و شهرهای ایران از مراکز به رسمیت شناخته شده و مورد احترامی بودند که بست‌نشینان به آنها پناه می‌بردند. منابع در این باره از بارگاه حضرت امام رضا ۷ در مشهد مقدس، حضرت عبدالعظیم حسنی در ری، حضرت معصومه در قم، حضرت شاه‌چراغ در شیراز، حضرت سید حمزه در تبریز، حضرت سید اسماعیل در تهران و سید حاجی غریب در شیراز یاد کرده‌اند. بیشترین پناهندگان و بست‌نشینان در بقاع و بارگاه‌های یادشده، افراد مورد خشم و مغضوب شاهان، کارگزاران خطاکار، ستمدیدگان، مخالفان و معترضان به عملکرد حکومت، قاتلان و بدهکاران بودند.^۱

۲. مساجد

یکی دیگر از پناهگاه‌های بست‌نشینان، مساجد جامع و معروف در شهرهای بزرگ بود. برای مثال، در این مورد می‌توان به مسجد شاه و مسجد جمعه در تهران، مسجد حاج سید اسداله در اصفهان، مسجد نو در شیراز و نیز مساجد دیگری که مجتهدان معروف و با نفوذ در آنها اقامه نماز می‌کردند، اشاره داشت. مصادیق پناهنده به مساجد مزبور بیشتر مجرمان و فراریان از مجازات و معترضان به عملکرد حکومت بودند.^۲

۳. منازل علما و مجتهدان

منازل مسکونی مجتهدان، ائمه جمعه، علمای شاخص، با نفوذ و برجسته شهرها، به‌ویژه شهرهایی که فاقد بارگاه‌های مذهبی مورد احترام بودند، از دیگر

۱. ر.ک: میرزا سیدحسین کاشانی، *مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی*، ص ۵۰۸؛ میرزا محمدتقی سپهر، *ناسخ التواریخ*، ج ۳، ص ۹۸؛ محسن صدر الاشراف، *خاطرات*، ص ۵۷ - ۵۸؛ جهانگیر میرزا، *تاریخ نو*، ص ۲۹۴ - ۲۹۵؛ سرآرتور هاردینگ، *خاطرات سیاسی*، ص ۴۷ و ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، بخش اول، ص ۲۹۴ - ۵۰۸.

۲. ر.ک: محمدجعفر خورموجی، *حقایق الاخبار ناصری*، ص ۷۷ - ۷۸؛ کنت دوگوبینو، *سه سال در آسیا*، ۳۹۸ - ۳۹۹؛ میرزا محمدتقی سپهر، *ناسخ التواریخ*، ص ۳۸۰؛ محمدحسن اعتمادالسلطنه، *مرآة الیسلطان*، ج ۲، ص ۹۸۹ و ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۵۰۸.



مکان‌های مورد استفاده بست‌نشینان بود.^۱ در موارد معدودی، محدوده کامل محلّه‌ای که منزل مجتهد اعلم در آن قرار داشت، مکان امن و محل بست شناخته می‌شد.^۲ در برخی شهرها (مانند تبریز) علاوه بر منزل مجتهد، منازل فرزندان وابستگان درجه اول او نیز در زمره مکان‌های بست قرار داشت.^۳ از پناهندگان به منازل یادشده می‌توان به معترضان و مخالفان حکومت، شورشیان، مجرمان و افراد تحت تعقیب اشاره کرد.^۴

۴. منازل رجال و شخصیت‌های وابسته به نهاد سلطنت

ساختمان‌ها و منازل منسوب و متعلق به شاه، خانه‌های صدر اعظم و وزراء، منازل فرزندان و عموهای شاه، خانه‌های فرمانروایان و حکام قدرتمند ولایات و نیز منازل خانم‌های متشخص دربار و خواجه‌های شاه، مشمول مکان‌های بست بود. منابع در بیان مصادیق و نمونه‌های پناهنده به منازل مزبور، از متقاضیان مقرری موجب دولتی، مخالفان عزل برخی مقامات مردمی، دادخواهان، مجرمان و فراریان از مالیات‌های خشن و سنگین تحمیلی یاد کرده‌اند.^۵

۵. توپ و توپخانه

در میدان ارگ (میدان توپخانه) و محوطه بیرونی قصر سلطنتی و در مدخل ارگ، توپ بزرگی موسوم به توپ «مروارید» که یادگاری از پیروزی ایرانیان بر دشمن استعمارگر و کسب غنیمت بود، روی سکویی مرتفع قرار داشت. این مکان نیز در زمره دیگر مکان‌ها و پناگاه‌های بست‌نشینان قرار گرفت. از منظر حاکمیت قاجار توپ مزبور، حرمت ویژه داشت تا آنجا که شخص اول مملکت، آن را از سوی

۱. همان.

۲. بارون دوبد، *سفرنامه از لرستان تا خوزستان*، ص ۴۲.

۳. خانبابا بیانی، *پنجاه سال از تاریخ ایران در دوره ناصری*، ج ۳، ص ۴۰۹.

۴. ر.ک. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ج ۱، ص ۱۴۸؛ میرزا محمدتقی سپهر، *تاریخ التواریخ*، ص ۱۷۶ و اعتماد السلطنه، *روزنامه خاطرات*، ص ۱۱۹.

۵. ر.ک. میرزا محمدتقی سپهر، *تاریخ التواریخ*، ج ۳، ص ۴۸؛ عین‌السلطنه، *روزنامه خاطرات*، ج ۲، ص ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱؛ سرآرتور هاردینگ، *خاطرات سیاسی*، ص ۴۸؛ ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۵۰۸ - ۵۰۹ و هانری رنه دالماتی، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ص ۳۹ - ۴۰.

۶. این توپ بزرگ به پرتغالی‌ها تعلق داشت که در حمله ایرانیان به جزیره مسقط به تصرف ارتش ایران درآمد و از آنجا به تهران انتقال یافت (ر.ک: کارلانا سرنا، *سفرنامه*، ص ۶۱).



خود نیابت داده بود.^۱ بنا بر این، اگر مجرمی خود را به زیر چرخ‌های اربابه می‌رساند از تعرض و مجازات فوری مصون می‌ماند. گفتنی است به لحاظ موقعیت مکانی و اطلاع فوری شاه و صدر اعظم، تقاضای دادخواهان پناهنده به توپ مزبور زودتر بررسی و به آن توجه می‌شد.^۲

از محل استقرار توپخانه ارتش نیز گاه برای مکان بست استفاده می‌شد. در مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیسی در شیراز به پناه‌آوردن و بست‌نشینی دادخواهان و شاکسانی به سرتوپخانه و میدان توپخانه اشاره شده است.^۳ همچنین نظامیان معترض به عقب‌افتادن مقرری و مواجب دولتی، درماندگان، قاتلان، شرارت‌گران و ناراضیان از عملکرد کارگزاران حکومتی، در زمره پناهندگان به توپ مروارید و توپخانه ارتش بودند.^۴

۶. اصطبل و طویله

طویله اسب‌های خاصه پادشاه (حیاط، کمند و طنابی که اسب‌ها بر آن بسته می‌شدند) از دیگر مکان‌های معتبر بست‌نشینی بود. از میان اسب‌ها، اسب سواری مخصوص شاه جایگاه ویژه داشت. پناهندگان می‌کوشیدند تا دم رنگ شده اسب یاد شده را در دست بگیرند؛ گرچه این اقدام گاه به ضرب و جرح آنان - در نتیجه لگد خوردن - می‌انجامید. لیدی شیل، همسر سفیر مختار انگلیس در ایران، در باره اهمیت و جایگاه اصطبل سلطنتی به عنوان مکان بست می‌نویسد:

اصطبل سلطنتی هم یک نوع محل پناهندگی به شمار می‌آید و حتی مخالفان شاه نیز از آن استفاده می‌کنند. حتی شخص شاه هم حاضر نیست این حریم را که در داخل قصر خودش قرار دارد، بشکند و کسی را که به اصطبل او پناه برده از آنجا بیرون بکشد ...^۵

۱. چارلز جیمز ویلسن، *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*، ص ۲۱۴ - ۲۱۵.

۲. رک: هانری رنه دالماتی، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ص ۳۹ - ۴۰ و ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ پیداری ایرانیان*، ص ۵۰۸.

۳. *وقایع اتفاقیه*، مجموعه گزارش‌های خفیه نویسان انگلیس، ص ۳۱۹ - ۷۱۹.

۴. سیدحسن کاشانی، *مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی*، ص ۱۴۶؛ چارلز جیمز ویلسن، *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*، ص ۲۱۱ - ۲۱۳ و بارون دوید، *سفرنامه از لرستان تا خوزستان*، ص ۵۲.

۵. لیدی شیل، *خاطرات*، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.



به تدریج و با گذر زمان، طویله و اصطبل اسب‌های شاهزادگان، حکام و معدودی از مجتهدان نیز مشمول بست قرار گرفت.^۱ نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان در بیان علت توسعه و تعمیم مراکز بست‌نشینی به اصطبل‌ها و طویله‌ها چنین بیان می‌دارد:

... در واقع ناصرالدین شاه ملتفت شده بود که گفته بود باید وسایط را تعمیم داد که مظلومین از خدا منصرف شوند؛ چه در امکانه مقدّسه شاید یک نفر متوجه خدا گردد، آن وقت خانواده ظالم، تباه و هلاک می‌شوند. به این جهت، امکانه غیرمقدسه را نیز ضمیمه امکانه مقدس نمود تا به کلی مردم را نظر به واسطه باشد و ظالم راحت و آسوده بخوابد ... اتفاقاً کار عارض هم اصلاح می‌شود.^۲

بیشترین مصادیق پناهنده به مکان مورد بحث، شورشیان علیه حکومت، ضاربان، دزدان، راهزنان، مخالفان مسئولان محلی، نظامیان ناراضی از فرماندهان یا متقاضی مقرری عقب افتاده دولتی و حکام ستمگر - از ترس مجازات - بودند.^۳

۷. سفارتخانه‌ها

سفارتخانه‌ها و محل استقرار هیئت‌های خارجی (دیپلمات‌ها و مأموران خارجی) در پایتخت و شهرستان‌ها، از جمله دیگر مکان‌های بست بود. اجانب، به‌ویژه دو دولت قدرتمند روس و انگلیس، با شناخت ساختار قضایی، ضعف مفرط حاکمیت، در راستای تحکیم موقعیت، دستیابی به منافع و اهداف سیاسی - اقتصادی و حمایت از وابستگان و عمال استعماری خود در داخل، با شعار پاسداشت حقوق ایرانیان، سفارتخانه‌ها و دیگر مراکز وابسته را در زمره مکان‌های معتبر - و حتی برتر - بست‌نشینی قرار دادند. از مراکز سیاسی - اقتصادی مورد بحث مرتبط با بیگانه و مورد توجه منابع به چند مصداق اشاره می‌شود:

یک - سفارتخانه انگلیس و کنسولگری‌های وابسته

در پایتخت مملکت، محوطه سفارت انگلیس، اصطبل اسب‌های سفارت و پایه فلزی پرچم، مکان بست بود. لیدی شیل ضمن مبراً دانستن مسئولان

۱. ر.ک: وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارش‌های خفیه نویسان انگلیس، ص ۴۱ - ۷۷ و ۱۰۸ و آگوست بن‌تان، سفرنامه، ص ۱۰۴.

۲. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۵۰۸.

۳. ر.ک: آگوست بن‌تان، سفرنامه، ص ۱۱۴؛ هانری رنه دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۳۸ - ۳۹؛ محمدحسن اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۱، ص ۱۴۷۸ و میرزا محمدعلی غفاری، خاطرات و اسناد (تاریخ غفاری)، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.



سفارت از حمایت متهمان و مجرمان، در باره چگونگی پناهندگی افراد چنین توضیح می‌دهد:

بست‌نشینی اشرار در محل سفارتخانه ما در شهر تهران مکرر اتفاق می‌افتاد، و چون تحویل این گونه افراد به مراجع قضایی ممکن بود برای سفارتخانه، بدنامی به بار آورد، و ایرانی‌ها در باره این مسائل، فوق‌العاده کنجکاوند و موضوع خوشنامی و بدنامی برایشان بسیار اهمیت دارد، لذا ما سعی داشتیم که اکثر تبهکاران را شبانه، امر به خروج بدهیم ... ، ولی این کار، اغلب به آسانی صورت نمی‌گرفت. و من گاه به گاه صدای پناهندگان را که در دل شب فریاد امان پادشاه انگلیس، امان وزیر مختار، امان خانم و امان صاحب کوچک - که منظور پسر نوزاد چند ماهه من بود - می‌کشیدند، می‌شنیدم.^۱

در دیگر شهرها - به غیر از پایتخت - کنسولگری‌های وابسته به دولت انگلیس، همان موقعیت و جایگاه سفارت را در مرکز داشتند. برای مثال، فرصت الدوله شیرازی در گزارشی آورده است:

قوام‌الملک که فراری شده و در صدد اعدام او بودند، خود را به طرف شیراز به قسولخانه انگلیس رسانیده، پناهنده شد.^۲ از سال ۱۲۸۰ ق / ۱۸۶۳ م (زمان اخذ امتیاز تلگراف سراسری انگلیسیان از ناصرالدین شاه)، منزلت تلگرافخانه‌ها به عنوان ملک دولت مزبور، مشابه مراکز یاد شده بالا قلمداد گردید.^۳

خانم لمبتون مدعی است که نمایندگی‌های دولت انگلیس، بست‌نشینان تبهکار را به رسمیت نمی‌شناختند، بلکه بیشتر به شخصیت‌های سیاسی، شاهزادگان، وزرا و حکامی که با بی‌مهری و خشم شاه روبه‌رو می‌شدند، اجازه پناهندگی می‌دادند و این اقدام، واکنش ارزنده و مثبتی در برابر کارگزاران مستبد ایران بود.^۴ البته لیدی شیل تمامی بست‌نشینان در نمایندگی‌های سیاسی - اقتصادی دولت انگلیس را فراریان از ستم حاکمیت مستبد نمی‌داند، گرچه می‌کوشد تا از حمایت آنان اجتناب کند. او می‌نویسد:

در میان شاهزادگان، رجال و خوانین پناهنده، معمولاً اختلاس‌کنندگان بودجه مملکت، صرافان کلاهبردار، ستمگران به مردم و ضعفا نیز وجود داشتند. ما از

۱. لیدی شیل، *خاطرات*، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.

۲. فرصت‌الدوله شیرازی، *آثار عجم*، ص ۸۱ - ۸۲.

۳. ر.ک. لیدی شیل، *خاطرات*، ص ۱۱۵ و چارلز جیمز ویلسن، *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*، ص ۲۱۵.

۴. لمبتون، *ایران عصر قاجار*، ص ۲۸۰ - ۲۸۱.



آنها تقاضا می‌کردیم که سفارتخانه را ترک کنند، و تنها به قربانیان حاکمیت استبدادی و مظلومین آن قدر در سفارتخانه فرصت می‌دادیم تا زمینه لازم برای حل مشکلات آنها و مصالحه صورت پذیرد.^۱

منابع در باره پناهندگان و بست‌نشینان در نمایندگی‌های دولت انگلیس در پایتخت و دیگر شهرها به مصادیقی همانند مجرمان و تبهکاران، زنان و فرزندان آنان، شاهزادگان تحت تعقیب و مغضوب شاه، شورشیان علیه حکومت، دادخواهان و نوکرهای مورد غضب اربابان، اشاره کرده‌اند.^۲

دو - سفارتخانه روس و کنسولگری‌های وابسته

پناهندگی و بست‌نشینی در سفارت روسیه و دیگر نمایندگی‌های آن به لحاظ موقعیت و نفوذ آن دولت، از نسبت بالا و آمار چشمگیری برخوردار بود. سفارتخانه کشور مزبور در محله پامنار و کنسولگری‌های مرتبط در دیگر شهرها مکان‌هایی بسیار امن و مطمئن برای بست‌نشینان محسوب می‌شد. از مصادیق بارز پناهنده به مراکز سیاسی - اقتصادی وابسته به قدرت مورد بحث، شورشیان علیه حکومت، مجرمان و متهمان، ستمدیدگان از صدر اعظم و شاهزادگان و حکام ولایات، پیروان مورد تعقیب مسلک بابیه و شاهزادگان شورشی بودند.^۳

سه - سفارتخانه عثمانی

از سفارتخانه عثمانی نیز گاه برای مکان بست و پناهندگی استفاده می‌شد. ناظم الاسلام کرمانی در باره شخصی به نام حاج شیخ الرئیس می‌نویسد:

... در ماه گذشته حاج شیخ الرئیس که از علما و شاهزادگان است، به اتهام حریت‌طلبی، طرف سوءظن دولت واقع شد؛ به محض آنکه دانست عین‌الدوله در خیال گرفتاری اوست، پناه به سفارتخانه عثمانی برد و از آنجا خارج نشد تا آنکه به توسط سفارت، تأمین‌نامه از دولت برای او گرفته و در دفتر سفارت ضبط نمودند.^۴

۱. لیدی شیل، *خاطرات*، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۲. ر. که ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۵۲۹؛ سرآرتور هاردینگ، *خاطرات سیاسی*، ص ۴۸؛ فرصت الدوله شیرازی، *آثار عجم*، ص ۸۱؛ یحیی دولت‌آبادی، *تاریخ یحیی*، ج ۲، ص ۷۱ و کلنل کاساکوفسکی، *خاطرات*، ص ۲۲.

۳. ر. که میرزا محمدتقی سپهر، *ناسخ التواریخ*، ص ۴۷؛ ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۵۰۹؛ لیدی شیل، *خاطرات*، ص ۱۳ و یحیی دولت‌آبادی، *تاریخ یحیی*، ص ۳۱۸ - ۳۱۹.

۴. ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۵۰۴.



۸. دیگر مراکز

از مراکز متفرقه دیگری که برخی منابع از آنها به عنوان مراکز بست نام برده‌اند، می‌توان به مدارس دینی دایر و طلبه‌نشین مشهور در شهرهای بزرگ، بعضی محله‌های شهری، برای مثال محله‌ای به نام صوفیان در بروجرذ، اشاره کرد.^۱

(ب) سرنوشت نهایی بست‌نشینان

همان‌گونه که پیشتر یادآور شدیم، آدمکشان و قاتلان در زمره پناهندگان به مکان‌های بست بودند، لکن پناهندگی به منزله فرار و رهایی حتمی از جرم ارتكابی محسوب نمی‌شد. برخی از آنان توسط مأموران دولتی به شگردهای مختلف دستگیر و برای قصاص به خانواده‌های مقتولان سپرده می‌شدند.^۲ گرچه این اقدام، بیشتر مشمول قاتلانی بود که بازماندگان افراد مقتول، در دربار و حاکمیت نفوذ داشته یا صاحبان دم (ولی دم) پیگیر و مصرّ داشتند. برخی از قاتلان، مدت‌ها در مکان بست ماندگار می‌شدند؛ بدان امید که بستگان، حامیان و واسطه‌هایی با پادرمیانی، رضایت خانواده‌های مقتولان را جلب کرده و با پرداخت خون‌بها و دیه، زمینه رهایی آنان را فراهم سازند.^۳ اما اگر زمینه تفاهم فراهم نمی‌شد، با مرور زمان و شدت فشارها، قاتل تسلیم و به وراثت مقتول، تحویل داده می‌شد. ویلسن در این باره چنین توضیح می‌دهد:

... ممکن است از جانب حکومت به اقوام قاتل تأکید شود که برای او غذا نبرند یا به اهالی اصطبل [به عنوان مثال یکی از مکان‌های بست] قدغن شود که هرگاه اقارب او غذا آوردند، ممانعت نماید، به‌واسطه آنکه قاتل مقصر معذب گردد و از شدت گرسنگی خارج شود یا به دست وراثت مقتول گرفتار شود یا در همان‌جا از گرسنگی بمیرد و یا چند قدم از اسب [اسبی که در مکان بست، یعنی اصطبل به او پناه آورده و یا دم او را در دست گرفته] دور شود، حتماً ورثه مقتول، مشارالیه را دستگیر کرده به نهج مذکور سیاست نمایند.^۴

اگر اشرار و راهزنان بست‌نشین چند متر از مکان‌های یاد شده فاصله می‌گرفتند، بی‌درنگ توسط مأموران دولتی دستگیر و پس از صدور حکم از سوی

۱. ر.ک. میرزا سیدحسین کاشانی، *مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی*، ص ۱۴۶ و مسعود میرزا ظل‌السلطان، *خاطرات*، ج ۲، ص ۵۹.

۲. محسن صدر الاشراف، *خاطرات*، ص ۵۷ - ۵۸.

۳. هانری رنه دالمانی، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ص ۴۰.

۴. چارلز جیمز ویلسن، *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*، ص ۲۱۵.



مقامات مجازات می‌شدند. همچنین پاره‌ای از مجرمان خطرناک را با ممانعت از رساندن خوراک، اغفال یا مسمومیت، دستگیر و مجازات می‌کردند.^۱ در مواردی به فرمان ویژه شاه یا برخی حکام و شاهزادگان قدرتمند، مقصران و مجرمان را از مکان بست خارج و براساس جرم ارتكابی، کیفر لازم را اعمال می‌نمودند.^۲

بعضی از بست‌نشینان در نتیجه پادرمیانی و شفاعت علما و روحانیون صاحب نام، رجال سیاسی و حکومتی، سفرا و نمایندگان ممالک خارجی و حتی متصدیان و مسئولان مکان‌های بست (برای مثال، میرآخورها و مهتران اصطبل‌ها) از سوی حکومت یا متشاکیان عفو شده و به زندگی عادی خود باز می‌گشتند.^۳ برخی از آنان با یأس و نومییدی از دستیابی به هدف و بخشش، با اغتنام فرصت، از مکان بست خارج و در شهرها متواری یا به خارج از کشور می‌گریختند.^۴

در بعضی از مکان‌های بست (زیارتگاه‌ها، مساجد و منازل علما)، بستگان و دوستان بست‌نشینان بدون هرگونه ممانعت و مزاحمت، ضمن دیدار و ملاقات، خوراک و امکانات لازم اقامت را در اختیارشان می‌گذاشتند.^۵ اگر در اطراف و محدوده مراکز بست، زمینه خرید و فروش وجود داشت مایحتاج شبانه‌روز را از آنجا تهیه و مصرف می‌کردند.^۶ رساندن آب و خوراک به بست‌نشینان، ارزشمند و اجر و ثواب داشت. البته این التفات و همدلی، مشمول مجرمان جرایم سنگین نمی‌شد. مدت زمان بست‌نشینی، محدوده معین و قطعی نداشت و گاه چندین سال (برای مثال، پنج سال) به طور می‌انجامید.^۷

ج) تکاپوها در تحدید بست و بست‌نشینی

حاج میرزا آقاسی، صدر اعظم زمان محمدشاه با صدور فرمان چند ماده‌ای در سال ۱۲۶۰ ق / ۱۸۴۴ م - البته اصرار و فشار انگلیسیان به منظور زمینه‌سازی

۱. چارلز جیمز ویلسن، *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*، ص ۲۱۲ - ۲۱۶.
۲. ر.ک: همان، ص ۲۱۱ - ۲۱۲؛ احتشام السلطنه، *خاطرات*، ص ۶۸؛ عباس میرزا ملک‌آرا، *شرح حال*، ص ۱۱۴ - ۱۱۵ و ویلز، *سفرنامه*، ص ۱۹۸.
۳. ر.ک: میرزا سیدحسین کاشانی، *مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی*، ص ۱۴۴ - ۱۴۵ و م. پاولویچ و دیگران، *سه مقاله در باره انقلاب مشروطه ایران*، ص ۴۸.
۴. ر.ک: جهانگیر میرزا، *تاریخ نو*، ص ۲۶۷ و عبدالحسین خان سپهر، *مرآة الوقایع مظفری و یادداشتهای ملک المورخین*، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.
۵. هانری رنه دالماتی، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ص ۴۰.
۶. ر.ک: چارلز جیمز ویلسن، *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*، ص ۲۱۵ - ۲۱۶ و عین السلطنه، *روزنامه خاطرات*، ج ۲، ص ۱۲۳۸.
۷. م. پاولویچ و دیگران، *سه مقاله در باره انقلاب مشروطه ایران*، ص ۱۴۸.



فعالیت‌های فارغ‌البال تجاری در صدور آن بی‌تأثیر نبود - نکته‌های تازه‌ای را مطرح کرده و در دستور کار صدارت و حکومت خود قرار داد. برای مثال، در فرمان مزبور بررسی و فیصله مسائل مرتبط با افلاس و ورشکستگی بازرگانان و تجار، از حیطة وظایف فقها خارج شد. از کمیّت مکان‌های بست‌نشینی کاسته شد و تنها بارگاه‌های متبرکه معروف، برخی مساجد، منازل علمای مشهور و مراکز حکومتی، مشمول بست قرار گرفته و از سوی حکومت به رسمیت شناخته شد.^۱ البته بخشنامه مزبور فاقد کارایی لازم بود و هرگز نتوانست جنبه اجرایی مستمر و بادوام داشته باشد.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر، صدر اعظم دوره ناصری در مدت کوتاه صدارت، در راستای اعمال مجدد و قدرت حکومت مرکزی، ایجاد نظم اجتماعی و قضایی و مقابله با دخالت‌های اجانب، از جمله روس و انگلیس، در سرنوشت کشور، فعالیت‌های جدی آغاز کرد. وی در باره موضوع بست در فرمان صادره به سال ۱۲۶۶ق / ۱۸۴۹م، مجرمان، اخلال‌گران، قاتلان، دزدان و زناکاران را از پناه بردن به مکان‌های مذهبی برحذر داشت و در این ارتباط، مسئولان و خدام مکان‌های یاد شده را متعهد و موظف به مقابله دانست. بر اساس این فرمان، بست‌نشینی در مسجدشاه در تهران، منازل علما و نمایندگی‌های کشورهای خارجی ممنوع اعلام شد.^۲ برای مثال در راستای توجیه و اجرایی شدن فرمان صادره، خطاب به امام جمعه تهران چنین یادآور شد:

هرجا ستم‌دیده‌ای دیدی به من آگاهی ده؛ رسیدگی به مظلومین فریضه اولیای دولت است و محتاج به بست و بقعه و شفیع نیست.^۳

شیخ‌الاسلام قدرتمند تبریز، میرزا علی‌اصغر که خانه‌اش را مکان بست قرار داده و با دولت نیز سر ناسازگاری داشت، به اتفاق فرزندش به تهران فراخوانده شدند و از بازگشت دوباره آنان قاطعانه جلوگیری به عمل آمد.^۴ سرکنسول انگلیس در تبریز به دلیل پناه‌دادن مردی شریر و متجاوز به حقوق عمومی در

۱. ویلم فلور، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجاریه*، ج ۱، ص ۱۴۶ - ۱۴۷.

۲. ر.ک: لمبتون، *ایران عصر قاجار*، ص ۳۷۲ - ۳۷۳؛ محمدتقی دامغانی، *صد سال پیش از این*، ص ۳۲ و حسین استقلال، *چهل سال در دادگستری، نظری به سرگذشت قضا و وکالت در ایران از روزگار پیشین تا کنون*، ج ۱، ص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۳. عباس اقبال آشتیانی، *میرزا تقی‌خان امیرکبیر*، ص ۵۶ - ۵۷.

۴. ر.ک: یاکوب ادوارد پولاک، *سفرنامه*، ص ۲۲۶ و فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، ص ۴۲۹ - ۴۳۰.



کنسولگری، به شدت مورد عتاب و اعتراض قرار گرفت. سفیر مختار انگلیس ناخرسندی خود را از برنامه و اقدام‌های دولت در رویارویی با بست‌نشینان - با بیان این دیدگاه که بست به عنوان پناهگاهی علیه بد رفتاری و استبداد حاکمیت مفید است - اعلام داشت،^۱ لکن امیرکبیر با عنایت به شناخت مبانی دیدگاه‌ها و مواضع استعمارگران در این گونه امور و مسائل، به انتقاد و اعتراض او اعتنایی نکرد. اما با عزل و قتل امیرکبیر، همان رویه و سنت سابق بست‌نشینی با کثرت، گستره و عمومیت بیشتر، به‌ویژه در سلطنت مظفرالدین شاه، استمرار یافت.^۲ عین‌السلطنه در گزارشی در باره موضوع مورد بحث در عهد پادشاه مزبور می‌نویسد:

هرکس را تعاقب می‌کنی به یکی از اماکن شریفه، پناه می‌برد و از آنها حمایت می‌کند؛ دنبال کردنش اسباب دردسر و زحمت فوق‌العاده‌ای است.^۳

در آغاز و جریان انقلاب مشروطه و رویارویی اقشار مختلف با حاکمیت استبدادی و طرح دیدگاه‌های عدالت‌خواهانه و در راستای مصونیت از تنبیه، برخورد خشن و انتقام رژیم، مشروطه‌خواهان تهرانی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی و نیز سفارت انگلیس به بست نشستند. نگاه دقیق و همه‌جانبه به بست - نشینی در مکان‌های ذکر شده، به‌ویژه در سفارت انگلیس، پیامدهای آن و نیز دیدگاه‌های عرضه شده در این زمینه، نیازمند بررسی، توصیف و تبیین مستقلی است که در این گفتار نگنجد.^۴

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت می‌توان اظهار داشت که در جامعه ایران دوره قاجاریه (تا پیروزی انقلاب مشروطه)، به لحاظ ساختار حاکم، بست و بست‌نشینی با وجود برخی مخالفت‌ها و مقابله‌های اصلاحی و محدودکننده معدود اصلاح‌گران، نمود و رونق قابل توجهی داشته است. در دوره مزبور، از مکان‌ها و مراکز متعدد، از جمله

۱. حسین استقلال، *چهل سال در دادگستری، نظری به سرگذشت قضا و وکالت در ایران از روزگار پیشین تا کنون*، ص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۵۰۸.

۳. عین‌السلطنه، *روزنامه خاطرات*، ج ۲، ص ۱۵۰۳.

۴. ر.ک. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۶۰ - ۶۱؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۲۹۴ - ۲۹۵ و مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۲، ص ۳۰۸ - ۳۰۹ و ۳۶۸ و ج ۳، ص ۵۰۳.



بارگاه امام رضا 7 در مشهد و بارگاه‌های امامزادگان در دیگر شهرها، مساجد جامع و معروف، منازل رجال و شخصیت‌های مشهور دینی و سیاسی، برخی مدارس دینی معروف و دایر، مکان استقرار توپ مروارید و در مواردی توپخانه ارتش، سفارتخانه‌های کشورهای قدرتمند خارجی، به‌ویژه روس و انگلیس، اصطبل و طویله اسبان شاه و برخی شاهزادگان حاکم و مقتدر و معدود محله‌ها، برای مکان‌های بست و بست‌نشینی استفاده می‌شد.

بست‌نشینان به طور عمده، اشخاص و افراد مورد غضب و تحت پیگرد سلاطین و حکام و اربابان، مخالفان و اعتراض‌کنندگان به عملکرد حکام، قاتلان، دزدان، شرارت‌گران، بدهکاران، دادخواهان و ستمدیدگان، فراریان از تحمیل مالیات‌های سنگین دولتی، متقاضیان مقرری و موجب عقب افتاده دولتی و بستگان (زنان و فرزندان) مجرمان بودند. به عبارت دیگر، برخی از بست‌نشینان مظلومان، ستمدیدگان و دادخواهانی واقعی محسوب می‌شدند که در راستای استیفای حقوق فردی و اجتماعی، چاره‌ای جز این اقدام تصور نمی‌کردند، و پناه-گرفتن آنان در جلب نظر حکومتگران، دستیابی به اهداف، احقاق حقوق و رهایی از مجازات‌های خشن و ناعادلانه، کمابیش مؤثر بود. عده‌ای که در زمره مجرمان خطرناک، خطاکاران، قانون‌شکنان و متجاوزان به حقوق عمومی قرار داشتند، ورود آنان در مکان‌های بست، به حتم و قطع، زمینه نجات و رهایی تمامی آنان را از جرایم و جنایت‌های ارتكابی، به‌ویژه جرایم سنگین فراهم نمی‌ساخت، لکن در تأخیر مجازات، تخفیف جرم و حتی بخشش - گاه با جلب رضایت شاکیان - اثرگذار بود.

فهرست منابع

۱. آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.
۲. احتشام السلطنه، *خاطرات*، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۰.
۳. استقلال، حسین، *چهل سال در دادگستری، نظری به سرگذشت قضاء و وکالت در ایران از روزگار پیشین تا کنون*، ج ۱، شیراز، چاپخانه موسوی، ۱۳۵۲.
۴. اقبال آشتیانی، عباس، *میرزا تقی‌خان امیرکبیر*، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۶.
۵. اعتماد السلطنه، محمدحسن، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۱، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۶. اعتماد السلطنه، محمدحسن، *روزنامه خاطرات*، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۷. اعتماد السلطنه، محمدحسن، *مرآة البلدان*، ج ۲، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
۸. بن‌تان، آگوست، *سفرنامه*، ترجمه منصوره نظام‌مافی (اتحادیه)، [بی‌جا]، چاپخانه سپهر، ۱۳۵۴.
۹. بیانی، خانابا، *پنجاه سال تاریخ ایران در دوره ناصری*، ج ۵، تهران، نشر علم، ۱۳۷۵.
۱۰. پاولویچ، م. و. تریا و س. ایرانسکی، *سه مقاله در باره انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه م. هوشیار، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۱۱. پولاک، یاکوب ادوارد، *سفرنامه ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.
۱۲. جهانگیر میرزا، *تاریخ نو*، تهران، کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۷.
۱۳. خورموجی، محمدجعفر، *حقایق الاخبار ناصری*، تهران، نشر نی، ۱۳۶۳.
۱۴. دالمانی، هانری رنه، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ترجمه فره‌وشی، تهران، به سرمایه کتابفروشی ابن‌سینا و مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۵۵.
۱۵. دامغانی، محمدتقی، *صدسال پیش از این*، تهران، انتشارات شبگیر، ۱۳۵۷.
۱۶. دوبد، بارون، *سفرنامه از لرستان تا خوزستان*، ترجمه محمدحسن آریا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.





۱۷. دورو ششوار، کنت ژولین، *خاطرات سفر ایران*، ترجمه مهراں توکلی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
۱۸. دولت آبادی، یحیی، *حیات یحیی*، ج ۲، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۶۱.
۱۹. سپهر، عبدالحسین، *مرآة الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک المورخین*، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸.
۲۰. سپهر، میرزا محمدتقی، *ناسخ التواریخ*، ج ۳، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۳.
۲۱. شیرازی، فرصت الدوله، *آثار عجم*، [بی‌جا]، انتشارات بامداد، ۱۳۶۲.
۲۲. شیل، لیدی، *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲.
۲۳. صدر الاشراف، *خاطرات*، تهران، انتشارات وحید، [بی‌تا].
۲۴. ظل السلطان، مسعود میرزا، *خاطرات*، ج ۲، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸.
۲۵. عین السلطنه، *روزنامه خاطرات ج ۱ و ۲*، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.
۲۶. غفاری، میرزا محمدعلی، *خاطرات و اسناد (تاریخ غفاری)*، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۶۱.
۲۷. فلور، ویلم، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجاریه*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۶.
۲۸. کارلانا سرنا، *سفرنامه (آدمها و آیینها در ایران)*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲.
۲۹. کاساکوفسکی، کلنل، *خاطرات*، ترجمه عباسقلی حلی، تهران، انتشارات کتابهای سیمرغ و مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵.
۳۰. کاشانی، میرزا سیدحسین (گردآورنده)، *مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی*، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۰.
۳۱. کرمانی، ناظم الاسلام، *تاریخ بیداری ایرانیان*، بخش اول، تهران، انتشارات آگاه، نوین، ۱۳۶۲.
۳۲. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه ایران*، ج ۱، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۳۳. کنت دوگوبینو، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات کتابسرا، ۱۳۶۷.
۳۴. لمبتون، آ. ک. س، *ایران عصر قاجار*، ترجمه سیمین فصیحی، مشهد، انتشارات جاویدان خرد، ۱۳۷۵.
۳۵. ملک آراء، عباس میرزا، *شرح حال*، تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۱.
۳۶. ملک‌زاده، مهدی، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۲ و ۳، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
۳۷. *وقایع اتفاقیه*، مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۲.
۳۸. ویلز، *سفرنامه*، ترجمه غلامحسین قراگزلو، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۸.
۳۹. ویلسن، چارلز جیمز، *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*، ترجمه سید عبداللّه، تهران، نشر طلوع، ۱۳۶۶.
۴۰. هاردینگ، سرآرتور، *خاطرات سیاسی*، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.





تشیع در آذربایجان در دوره ایلخانان غیر مسلمان

(۶۵۶ - ۶۹۴ ق)

مهدی عبادی *

چکیده

هم‌زمان با تأسیس دولت ایلخانی در ایران (۶۵۶ ق) و به علت قرار گرفتن مرکز دولت ایلخانی در آذربایجان، این ایالت مورد توجه و اهتمام ویژه شیعیان قرار گرفت. در این زمان، حضور خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲ ق) را در آذربایجان که عالمی شیعی و نیز فردی با نفوذ در دستگاه ایلخانی بود، می‌توان نقطه آغاز نفوذ تشیع در این ایالت دانست. خواجه با توجه به موقعیت والایی که نزد سلاطین ایلخان، به‌ویژه هولاکو داشت، توانست از منافع شیعیان به گونه‌ای مطلوب حمایت کند. او با به دست گرفتن تشکیلات اوقاف و استفاده گسترده از شیعیان در این تشکیلات، جایگاه اجتماعی شیعیان را ترقی داد. همچنین شیعیان بسیاری که در سایه حمایت‌های خواجه، راهی آذربایجان شدند، توانستند امکان استمرار حضور تشیع را هم در دستگاه دولتی و هم در جامعه آذربایجان فراهم آورند.

واژه‌های کلیدی: آذربایجان، تشیع، خواجه نصیرالدین طوسی و ایلخانان.

مقدمه

در کنار مصائب و فجایع متعددی که از استیلای مغول نصیب جامعه ایران شد، تأسیس حکومت ایلخانی تحول مثبتی در حیات سیاسی ایران پدید آورد که در نتیجه آن، برای اولین بار در تاریخ ایران پس از اسلام، وحدت سیاسی سرزمینی ایران احیا شد. این تحول سیاسی برای ایالت آذربایجان نقطه عطفی محسوب می‌شود، زیرا مرکز دولت ایلخانان، نخست، مراغه (۶۵۶ - ۶۶۳ ق) و سپس تبریز (۶۶۳ - ۷۰۵ ق) و سلطانیه (۷۰۵ - ۷۳۶ ق)^۱ بود. در نتیجه این استقلال سیاسی، تحولات مذهبی ایران تا حدودی روندی متفاوت از سایر سرزمین‌های اسلامی یافت و این وضع در رشد مذهب تشیع اثنی‌عشری در نقاط مختلف ایران و از جمله در منطقه آذربایجان تأثیر به‌سزایی داشت.

خارج شدن قدرت سیاسی از دست اهل سنت که در پی استیلای مغول و تحولات سیاسی ناشی از آن در ساختار سیاسی ایران به وقوع پیوست، آزادی زیادی نصیب شیعیان کرد، به‌گونه‌ای که آنها توانستند بدون مانعی جدی، در نقاط مختلف ایران به ترویج مذهب خود بپردازند. در شرایطی که جنگ با دستگاه خلافت، رقابت و ستیز با ممالیک مصر و قدرت یافتن پیروان ادیان بودا، مسیح و یهود موجب شده بود ایلخانان دوره حاکمیت یاسا، شیوه خصمانه‌ای را در قبال مسلمانان، به‌ویژه اهل سنت در پیش گیرند،^۲ وجود خواجه نصیرالدین طوسی که نفوذ بسیار زیادی در هولاکو (حک ۶۵۶ - ۶۶۳ ق) و جانشین او اباقا (حک ۶۶۳ - ۶۸۰ ق) داشت،^۳ علاوه بر اینکه دشمنی‌های مغولان با همه مردم مسلمان، اعم از شیعه و سنی را تعدیل می‌کرد، تقویت بیش از پیش تشیع را نیز در پی داشت.^۴ به واسطه پشتیبانی خواجه



1. Minirsky, "MARĀGHA" *Encyclopedia of Islam*, VI/501; Minorsky-[bosworth], "TĀBRĪZ", *Encyclopedia of Islam*, X/43 & Minorsky*[Bosworth], "SULTĀNIYYA", *Encyclopedia of Islam*, IX/860.

2. Spulr, "ĪLKHĀNS" *Encyclopedia of Islam*, III/1121.

۳. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، *جامع‌التواریخ*، ج ۲، ص ۶۹۲؛ و صاف‌الحضرة، *تجزیه الامصار و تجزیة الاعصار*، ج ۱، ص ۶۴ و محمد بن شاکر کتبی، *فوات الوفیات*، ج ۳، ص ۲۵۰.

۴. محمدتقی مدرس رضوی، *احوال و آثار نصیرالدین طوسی*، ص ۷۹ و محمد مدرسی زنجانی، *سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی*، ص ۵۹.



طوسی از تشیع که در قرون گذشته به دلیل وجود دستگاه خلافت و حاکمیت دولت‌های سنی در ایران، مجالی برای رشد و بالندگی خود نیافته بود، اکنون فرصت مناسبی به دست آمد تا با استفاده از تحولات سیاسی - اجتماعی و مذهبی که برای پیشرفت شیعه مساعد بود، بنیان خود را در جامعه ایران برای روزی که دین رسمی ایران گردد^۱ و خود را در این سرزمین تثبیت نماید، محکم و استوار سازد.

نفوذ تشیع در آذربایجان: خواجه نصیرالدین طوسی

آذربایجان یکی از مناطقی بود که در این دوره، توجه شیعیان را به خود جلب کرد. پیش از این، تشیع در این ایالت، پایگاه چندانی نداشت.^۲ حضور خواجه طوسی در آذربایجان با توجه به نفوذ زیادی که در دستگاه ایلخانی داشت، شرایط مناسبی را در این خطه برای حضور و فعالیت شیعیان فراهم آورد. با توجه به اهمیت این مسئله، می‌توان به عنوان پی‌ریزی شالوده تشیع در این خطه، به آن توجه کرد. وجود چنین شخصیتی - همان‌طور که آذربایجان را به یکی از مراکز مهم علوم عقلی در دوره اسلامی تبدیل کرد^۳ - می‌توانست این ولایت را به کعبه آمال شیعیان تبدیل نماید که با استفاده از نفوذ خود در دستگاه ایلخانی^۴ به حمایت مادی و معنوی از آنها می‌پرداخت.^۵ از سوی دیگر، عده‌ای نیز برای تلمذ نزد خواجه، آذربایجان را مقصد و مسکن خود قرار می‌دادند.^۶

۱. شیرین بیانی، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۲، ص ۴۰۴.

۲. رازی قزوینی، *بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*، ص ۷۹، ۴۷۵ و ۴۹۳ - ۴۹۴. به گزارش مؤلف کتاب *منتقلة الطالبیه* (تألیف در قرن پنجم هجری) تنها پنج نفر از سادات به آذربایجان مهاجرت کرده بودند (ابن طباطبای، *مهاجران آل ابوطالب*، ۷۷ - ۷۹). ابن‌عنه نیز در *عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب* (ص ۲۱۲، ۹۳ - ۲۱۳ و ۲۵۴) به حضور برخی از علویان در این ایالت اشاره می‌کند. مؤلف کتاب *ثقاة العمیون* که به شرح حال علمای شیعی در قرن ششم هجری پرداخته است، تنها از یک آذربایجانی با پسوند میانجی یاد می‌کند (به نقل از: رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی*، ص ۶۰۰).

۳. ذبیح‌الله صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۳، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

۴. محمد بن شاکر کتبی، *قوات الوقیات*، ج ۳، ص ۲۵۰.

۵. ابن‌فوطی برخی از سادات و شیعیان را که برای رسیدن به حضور خواجه به این منطقه آمده بودند، به ما شناسانده است (*تلخیص مجمع الأدب فی معجم الاقصاب*، ج ۲، ص ۸۴۱ - ۸۴۲؛ ج ۳، ص ۳۶۹ و همو، *تلخیص مجمع الأدب*، کتاب الکاف، ص ۱۷۶ - ۱۷۷).

۶. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، *جامع‌التواریخ*، ج ۲، ص ۷۴۴؛ محمد بن شاکر کتبی، *قوات الوقیات*، ج ۳، ص ۲۵۱.



خواجه نصیرالدین طوسی به واسطه مقام والای علمی خود و نیز مساعدت‌هایش به هولاکو در جریان لشکرکشی‌های او در ایران و عراق، نفوذ قابل توجهی در دستگاه ایلخانی داشت و به همین دلیل در دوره زمامداری هولاکو (۶۵۶ - ۶۶۳ ق) توانست با عهده‌دار شدن نقش رابط میان شیعیان و ایلخان، از منافع آنها پشتیبانی کند.^۱

با اینکه خواجه نصیرالدین نزد هولاکو اعتبار زیادی داشت، از قبول مناصب رسمی در دستگاه ایلخانی خودداری کرد. بی‌تردید، او می‌دانست که قبول منصب و مقام دولتی، او را تحت‌الامر مطلق خان مغول قرار داده و دیگر نخواهد توانست به عنوان یک عالم دانشمند برای حمایت از اسلام و فرهنگ اسلامی و به‌خصوص تقویت مذهب تشیع به صورت قاطع اثرگذار باشد. علاوه بر این، سرنوشت بسیاری از صاحب منصبان دستگاه ایلخانی که به قتل رسیدند، در احتراز و پرهیز خواجه از پذیرش مناصب دولتی تأثیر داشت. بدین ترتیب، او تنها ریاست اوقاف را بر عهده گرفت^۲ که خارج از حوزه فعالیت‌های حکومتی بود. در کنار این منصب، مأموریت یافت رصدخانه‌ای را در مراغه تأسیس نماید.^۳ خواجه علاوه بر اشتغال به علم نجوم در رصدخانه مراغه به تدریس علوم دیگر می‌پرداخت،^۴ از این رو علمای بزرگ آن زمان از هر طرف بدانجا روی آوردند.^۵

اقدامات خواجه برای ارتقای جایگاه تشیع و شیعیان

قرار گرفتن خواجه نصیرالدین در رأس تشکیلات اوقاف و رصدخانه مراغه، این امکان را برای خواجه فراهم آورد تا بدون دخالت مستقیم حاکمان مغول، به فعالیت در عرصه‌های مورد علاقه خود بپردازد. خواجه با آنکه به عنوان عالم شیعی در صدد ترویج عقاید شیعی بود، اما با احتراز از تعصبات خشک مذهبی، با پیروان همه مذاهب اسلامی با عطف و رفتار می‌کرد و تا حد مقدور از اقدامات

۱. برتولد اشپولر، *تاریخ مغول در ایران*، ص ۲۴۵.

۲. محمد بن شاکر کتبی، *فوات الوفيات*، ج ۳، ص ۲۴۷ و ابن فوطی، *الحوادث الجامة*، ص ۳۵۰، ۳۵۸ و ۳۷۵.

۳. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۷۱۸.

۴. سید حسین نصر، *علم و تمدن در اسلام*، ص ۷۰.

۵. آیدین صاییلی، «خواجه نصیرالدین طوسی و رصدخانه مراغه»، *یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی*، ص ۱۶۰.



سوء مغولان علیه عموم مسلمانان ممانعت به عمل می‌آورد.^۱ او موفق شد تحت لوای فعالیت‌های علمی، شمار زیادی از علمای مسلمان را بدون توجه به مذهب آنها در رصدخانه مراغه دور هم جمع کرد و تعداد زیادی از تألیفات مسلمانان را که شمار آن تا چهارصد هزار ذکر شده است،^۲ به این مرکز علمی انتقال داد. این اقدامات علاوه بر اینکه نقش مهمی در حفظ فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی و استمرار آن ایفا نمود،^۳ در فراهم آمدن زمینه‌های سیطره فکری و فرهنگی ایرانیان بر مغولان تأثیر به‌سزایی داشت.^۴

تلاش برای حفظ میراث ایرانی - اسلامی، خواجه را از تلاش برای تقویت تشیع غافل نکرد. او برای برقراری ارتباط با علمای طراز اول شیعه، به شهر حله که در این زمان پایگاه شیعی مهمی بود، مسافرت کرد و با علما و فقهای برجسته این شهر ملاقات کرد.^۵ تصدی تشکیلات اوقاف، ارتباط او را با شیعیان نواحی مختلف قلمرو ایلخانی فراهم کرد. از این طریق او توانست در این تشکیلات از شیعیان استفاده کند. این امر، جایگاه و اعتبار شیعیان را ارتقا بخشید و امکان فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را برای آنها فراهم آورد. منابع، اطلاعات دقیقی از چگونگی اداره اوقاف تحت نظارت خواجه نصیرالدین به دست نمی‌دهند، بلکه آنچه می‌توان از این منابع استخراج کرد تنها گزارش اعزام نایبانی است که خواجه به هر یک از ولایات و شهرها و روستاها می‌فرستاد.^۶ با این حال از قراین موجود می‌توان به این نکته پی برد که خواجه از شیعیان زیادی در تشکیلات اوقاف استفاده می‌کرد. ابن فوطی ذیل شرح حال یکی از سادات به نام فخرالدین محمد بن محمد علوی نقیب آورده است که این سید به همراه کمال‌الدین الرضا به مراغه آمد و خواجه نصیرالدین طوسی رسیدگی به اوقاف همدان، اصفهان، قم،

۱. محمد بن شاکر کتبی، *قوات الوقیات*، ج ۳، ص ۲۴۷ - ۲۴۸؛ صفدی، *السوفا فی الوقیات*، ج ۱، ص ۱۸۲؛ محمدتقی مدرس رضوی، *احوال و آثار نصیرالدین طوسی*، ص ۸۸ و مصطفی جواد، «اهتمام نصیرالدین الطوسی باحیاء الثقافة الاسلامیة ايام مغول»، *یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی*، ص ۱۰۸.

۲. رک: محمد مدرس زنجانی، *سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی*، ص ۸۶ - ۹۱.

۳. شیرین بیانی، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۱، ص ۳۵۰.

۴. سیریل الگود، *تاریخ پزشکی ایران*، ص ۴۴۰.

۵. محمدتقی مدرس رضوی، *احوال و آثار نصیرالدین طوسی*، ص ۳۷ و شیرین بیانی، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۱، ص ۳۴۰.

۶. محمد بن شاکر کتبی، *قوات الوقیات*، ج ۳، ص ۲۴۷ - ۲۴۸.

۷. وصاف‌الحضرة، *تجزیه الامصار و تجزیة الاعصار*، ج ۱، ص ۱۵۱.



کاشان و نواحی اطراف این شهرها را به او واگذار کرد.^۱ از این گزارش می‌توان استنباط کرد که خواجه طوسی برای تقویت تشیع، تعداد قابل توجهی از شیعیان را در انجام امور مربوط به اوقاف به کار گرفته است.

در این دوره، اگرچه تشیع از زیر فشار مطلق سیاسی و فکری اهل سنت رهایی یافته بود،^۲ اما فعالیت‌های علمی در حوزه فقه و کلام شیعی بسیار محدود بود، از این رو، خواجه طوسی در کنار تلاش برای تقویت تشیع و ارتقای جایگاه سیاسی - اجتماعی شیعیان، تألیفاتی را در زمینه عقاید شیعی نگاشت و برای استمرار این جریان، شاگردانی را نیز تربیت کرد. این دو اقدام خواجه را می‌توان به عنوان مکمل فعالیت‌های سابق الذکر او برای تقویت تشیع دانست. خواجه نصیرالدین طوسی که از بنیان‌گذاران کلام شیعه امامیه محسوب می‌شود،^۳ با تألیف *تجرید الکلام فی شرح عقاید الاسلام مشهور به تجرید العقاید یا تجرید الکلام*، ضمن در آمیختن فلسفه با علم کلام، به دفاع از «تفکر دینی شیعی»^۴ پرداخت. نگارش این کتاب، تأثیر قابل توجهی در تألیف کتاب‌های کلامی در میان شیعیان بر جای گذاشت و علمای شیعه شرح‌ها و حواشی زیادی بر آن نوشتند. این فعالیت‌ها تفکرات شیعی را بسط داد. خواجه شاگردان زیادی را نیز تربیت کرد^۵ تا بتوانند راه او را تداوم ببخشند. از جمله شاگردان او می‌توان به سه فرزندش صدرالدین علی، اصیل‌الدین حسن و فخرالدین احمد اشاره کرد.^۶

پس از هولاکو، در شرایطی که آباقا (حک ۶۶۳ - ۶۸۰ ق) مجالی برای مسلمانان باقی نگذاشته بود، خواجه نصیرالدین طوسی قدرت و نفوذ خود را حفظ کرد. به رغم نفوذ رهبانان بودایی در دستگاه ایلخانی، خواجه زمان بر تخت نشستن خان آباقا را معین کرد (۶۶۳ ق)^۷ که این خود نشان‌دهنده تثبیت مقام و جایگاه او در دوره ایلخان جدید است. خواجه در این زمان به تحکیم موقعیت

۱. ابن فوطی، *تلخیص مجمع الآداب*، ج ۳، ص ۳۶۸ - ۳۶۹.

۲. برتولد اشپولر، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج ۱، ص ۳۳۲.

۳. باسانی، «دین در عهد مغول»، *تاریخ ایران کمبریج*، ص ۵۱۶ و همو، «دین در دوره سلجوقی»، *تاریخ ایران کمبریج*، ص ۲۸۱.

۴. محسن الویری، *زندگی فرهنگی و اندیشه سیاسی شیعیان از سقوط بغداد تا ظهور صفویه*، ص ۶۶.

۵. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، *جامع‌التواریخ*، ج ۲، ص ۷۴۴ و محمد بن شاکر کتبی، *فوات الوقیات*، ج ۳، ص ۲۵۱.

۶. محمد بن شاکر کتبی، *فوات الوقیات*، ج ۳، ص ۲۵۱. برای نقش فرزندان خواجه نصیرالدین در استمرار تشیع در آذربایجان، رک: ادامه نوشتار حاضر.

۷. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، *جامع‌التواریخ*، ج ۲، ص ۷۴۲.



کسانی پرداخت که خود بر سر کار آورده بود.^۱ به روایت رشیدالدین، آباقا «قرب صد دانشمند معتبر که از تلامذه استاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی بودند و ملازم درگاه بودند، از انعام عالی بهره‌مند گردانید».^۲

در یک ارزیابی کلی، اقدامات خواجه نصیرالدین برای تقویت تشیع، از سه جنبه قابل بررسی است:

اول، اینکه تشیع در سایه تلاش‌های خواجه اعتبار سیاسی قابل توجهی یافت؛ به بیان دیگر، در شرایطی که اهل سنت در ایران از نظر سیاسی وضعیت رضایت بخشی نداشتند، خواجه از شیعیان یک گروه فعال سیاسی تشکیل داد^۳ که با رخنه و نفوذ در دستگاه حکومت، تشیع را تقویت و حمایت کردند.

دوم، اینکه فعالیت گسترده شیعیان در تشکیلات اوقاف در قلمرو ایلخانی، بدان‌ها وجهه و اعتبار اجتماعی قابل توجهی بخشید. این وضع، به خصوص در آذربایجان که پیش از آن تشیع در آنجا جایگاه اجتماعی سیاسی نداشت، بیشتر نمود یافت و مردم این ایالت به واسطه حضور خواجه و بسیاری از شیعیان دیگر که گرد او جمع شده بودند، از نزدیک با تشیع آشنا شدند. خواجه به عنوان نمونه عینی شیعه، در قالب فردی عالم و دانشمند و سیاست‌پیشه ظاهر شده بود که از همه توان خود برای حمایت و پشتیبانی از مردم استفاده می‌کرد. همین امر، موجب شد تا تشیع به عنوان مذهبی اسلامی، و نه فرقه‌ای بدعت‌آمیز، مطرح شود. همه این تلاش‌ها در ایجاد تغییر تصورات مردم آذربایجان نسبت به تشیع بسیار مؤثر بود.

بُعد دیگر فعالیت‌های خواجه این بود که به تشیع اعتبار علمی بخشید. وی علاوه بر تألیف کتاب در زمینه اعتقادات مذهبی شیعه و تربیت شاگردانی برجسته همچون علامه حلی^۴، با تأسیس رصدخانه مراغه، دانشمندان مسلمان را بدون توجه به مذهب آنها به این مرکز علمی جلب کرد و با اختصاص حقوق و مستمری قابل توجهی به هر یک از آنها، وسایل معاش و امکانات علمی را نیز

۱. شیرین بیانی، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، *جامع‌التواریخ*، ج ۲، ص ۷۴۴.

۳. شیرین بیانی، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۲، ص ۵۷۹.

۴. محمدتقی مدرس رضوی، *احوال و آثار نصیرالدین طوسی*، ص ۲۳۸.



برای آنها مهیا ساخت.^۱ تحت تأثیر خواجه نصیرالدین و به دستور هولاکو، فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغی، به شهرهای اربل، موصل، جزیره و شام سفر کرد و دانشمندانی را که در زمان حمله مغول به آن سامان پناه برده بودند به بازگشت و اقامت در مراغه تشویق و دعوت کرد. در پی این اقدام، حدود پانصد خانوار که از ایران مهاجرت کرده بودند به وطن خود بازگشتند.^۲

قابل توجه است که این اقدام از سوی عالمی شیعی صورت می‌گیرد که بدون توجه به مذهب این دانشمندان، آنها را از اقصی نقاط جهان اسلام گرد آورده و حمایت می‌کند. به طور قطع و یقین، اقداماتی از این قبیل، در جامعه آذربایجان که مرکز فعالیت‌های علمی خواجه بود، بازتاب قابل توجهی داشت. بسیاری از این علما و دانشمندان در کتاب‌های خود از خواجه به احترام و نیکی یاد کرده‌اند.^۳

بنابر این می‌توان گفت که فعالیت‌های علمی خواجه، وجهه و اعتبار قابل توجهی به شیعیان در جامعه آذربایجان بخشید و در نشر اعتقادات شیعی در میان مردم تأثیر زیادی داشت. به طور خلاصه می‌توان گفت که فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی و علمی خواجه، موجب ترقی جایگاه تشیع در سطوح بالای جامعه و نیز در میان مردم شد و زمینه را برای موفقیت‌های آینده شیعیان، مانند گرایش‌های شیعی غازان و اهتزاز کوتاه مدت پرچم تشیع در عهد اولجایتو (۷۰۳ - ۷۱۶ ق) مهیا ساخت.

استمرار تشیع در آذربایجان پس از خواجه

در نتیجه اقدامات خواجه نصیرالدین طوسی برای تقویت و ارتقای جایگاه تشیع، پس از درگذشت او (۶۷۲ ق) فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی شیعیان در آذربایجان ادامه یافت و تعداد زیادی از شیعیان مناصب دولتی و اجتماعی خود را در این ایالت همچنان حفظ کردند. سه فرزند خواجه نصیرالدین، صدرالدین علی، اصیل‌الدین حسن و فخرالدین احمد در استمرار تشیع در این منطقه تأثیری تعیین‌کننده داشتند.

۱. پرویز علی‌اصل، *اوضاع علمی و آموزشی آذربایجان در عصر ایلیخانی*، ص ۵۳.

۲. محمد مدرسی زنجان، *سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی*، ص ۸۴ و

Daiber and Ragep, "AL-Tāsī, Naṣīr AL-Dīn", *Encyclopedia of Islam*, XI/747.

۳. محمد مدرسی زنجان، *سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی*، ص ۸۴.



صدرالدین علی فرزند بزرگ خواجه طوسی که دانشمند گران قدری بود،^۱ پس از پدرش، بسیاری از مناصب او را به دست گرفت^۲ که نظارت بر اوقاف عراق از جمله آنها بود.^۳

اصیل‌الدین حسن که هنگام حضور خواجه در قلعه‌های اسماعیلیه همراه او بود، در کارهای رصد با پدر همکاری داشت.^۴ وی پس از درگذشت برادرش صدرالدین^۵ به جای او نشست.^۶ علاوه بر این، او در زمان لشکرکشی غازان به شام (حک ۹۶۴ - ۷۰۳ق) به ریاست اوقاف این منطقه منصوب شد^۷ و در زمان اولجایتو (حک ۷۰۳ - ۷۱۶ق) منجم دربار و رئیس رصدخانه مراغه بود.^۸ در مجالس او نیز مانند پدرش خواجه نصیرالدین طوسی، علمای زیادی حضور می‌یافتند که ابن فوطی برخی از آنها را نام برده است.^۹

فخرالدین احمد، پسر سوم خواجه، حکیم و منجمی معروف بود. در سال ۶۸۳ ق تولیت اوقاف تمام قلمرو ایلخانی به او واگذار شد^{۱۰} و ظاهراً تا اوایل سال ۷۰۰ ق که به قتل رسید، این منصب را بر عهده داشت.^{۱۱} اعقاب خواجه نصیرالدین طوسی، نسل اندر نسل در آذربایجان اقامت داشتند. در دوره صفوی چند تن از آنان عهده‌دار مناصب مهمی شدند.^{۱۲}

علاوه بر فرزندان خواجه نصیرالدین طوسی، افراد دیگری از بزرگان شیعه در امور سیاسی و علمی فعال بودند و در استمرار حیات تشیع در آذربایجان مشارکت داشتند، از جمله سید جمال‌الدین کاشی که خواندمیر از حضور او در

۱. شیرین بیانی، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۲، ص ۵۸۱.

۲. محمد بن شاکر کتبی، *قوات الوقیات*، ج ۳، ص ۲۵۱.

۳. ابن فوطی، *الحوادث الجامعة*، ص ۴۵۶.

۴. محمدتقی مدرس رضوی، *احوال و آثار نصیرالدین طوسی*، ص ۶۹.

۵. تاریخ درگذشت صدرالدین مشخص نیست (همان، ص ۶۸).

۶. محمد بن شاکر کتبی، *قوات الوقیات*، ج ۳، ص ۲۵۱.

۷. همان.

۸. ادوارد براون، *از سده تا جامی، تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن نهم هجری عصر استیلائی مغول و تاتار*، ص ۵۱.

و محمدتقی مدرس رضوی، همان، ص ۶۹.

۹. ابن فوطی، *تلخیص مجمع الآداب*، ج ۲، ص ۵۸۲ و ۷۵۸.

۱۰. همو، *الحوادث الجامعة*، ص ۴۴۳.

۱۱. محمد بن شاکر کتبی، *قوات الوقیات*، ج ۳، ص ۲۵۱ و ابن حجر عسقلانی، *الدرر الكامنة فی الاعیان المائة السابعة*، ج ۳، ص ۴۵۲.

۱۲. محمدتقی مدرس رضوی، *احوال و آثار نصیرالدین طوسی*، ص ۷۵ - ۷۷.



دربار اباقا (حک ۶۶۳ - ۶۸۰ ق) خبر می‌دهد.^۱ او در مجموعه شعری با عنوان *تاریخ محمدی*، زندگی ائمه اطهار : را به نظم کشید و به اولجایتو تقدیم کرد.^۲ از دیگر شیعیان حاضر در دربار اباقا، می‌توان به سید فخرالدین حسن اشاره کرد که ملازم شاهزاده ارغون، فرزند اباقا بود.^۳

در دوره ارغون (حک ۶۸۳ - ۶۹۰ ق) که مسلمان‌ستیزی این ایلخان بیشتر متوجه سنیان با نفوذ می‌شد^۴ و بسیاری از صاحب منصبان پیرو این مذهب، قربانی قهر و غضب این ایلخان و توطئه چینی‌های سعدالدوله یهودی شدند، عرصه برای نفوذ بیشتر شیعیان فراهم گردید به گونه‌ای که امیرالحاج از میان شیعیان انتخاب شد و نخستین امیرالامرای شیعی به نام قوام‌الدین ابوطاهر احمد بن حسن بن موسی طاووس علوی حسینی عهده‌دار آن گردید. در ایام گیخاتو (حک ۶۹۰ - ۶۹۴ ق) نیز او عهده‌دار این منصب بود.^۵ انتساب یک شیعه به عنوان امیرالحاج نشانه ترقی شیعیان^۶ و تفوق نسبی آنها بر اهل سنت در این دوره است.

مدرک دیگری که نفوذ زیاد تشیع را در دستگاه ارغون نشان می‌دهد، وجود سکه‌هایی با شعارهای شیعی است. سکه‌هایی از دوره این ایلخان باقی مانده است که بر آنها شعار «علی ولی الله» ضرب شده است.^۷ در دوره گیخاتو (حک ۶۹۰ - ۶۹۴ ق) به رغم اینکه صاحب‌منصبی سنی مذهب، به نام صدرالدین احمد خالدی زنجانی بر مسند وزارت قرار داشت، شیعیان همچنان از جایگاه در خور توجهی برخوردار بودند. منابع گزارش می‌کنند که او هدایا و انعام و درآمد اوقاف را به شیعیان اختصاص داده بود.^۸

۱. خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۳، ص ۱۱۵.

۲. شیخ حسن کاشی، *تاریخ محمدی*، ص ۵۳.

۳. وصاف‌الحضرة، *تجزیه الامصار و تجزیة الاعصار*، ج ۲، ص ۲۳ - ۱۳۱ و میرخواند، *تاریخ روضة الصفاء*، ج ۵، ص ۳۵۵.

۴. پروین ترکمنی‌آذر، *تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران*، ص ۲۵۹.

۵. ابن فوطی، *تلخیص مجمع الآداب فی مجمع الاقاب*، ج ۴، ص ۷۵۷.

۶. شیرین بیانی، *دین و دولت در ایران عهد متول*، ج ۲، ص ۵۹۶.

۷. سید جمال ترابی طباطبایی، «سکه‌های آق قویونلو و مبنای وحدت حکومت صفویه در ایران»، *نشریه موزه آذربایجان*، شماره ۷، ص ۱۲ - ۱۳.

۸. منشی کرمانی، *سمط العلی للحضرة العلیا؛ در تاریخ قراختایان کرمان*، ص ۶۲ و خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۳، ص ۱۳۶.



نتیجه

با تشکیل دولت ایلخانی در ایران (۶۵۶ق)، شیعیان در مقایسه با ادوار پیشین، آزادی قابل توجهی یافته و از این فرصت برای نشر و ترویج مذهب خود استفاده کردند. با توجه به اینکه در این دوره، آذربایجان مرکز دولت ایلخانی به شمار می‌رفت، این ایالت مورد توجه و اهتمام ویژه شیعیان قرار گرفت. حضور خواجه نصیرالدین طوسی به عنوان عالمی شیعی و نیز فردی با نفوذ در دستگاه ایلخانی را در آذربایجان می‌توان به عنوان نقطه آغاز نفوذ تشیع در این ایالت مورد توجه قرار داد. خواجه با توجه به موقعیت والایی که نزد سلاطین ایلخانی داشت، توانست از منافع شیعیان به گونه مطلوبی حمایت کند. او با به دست گرفتن تشکیلات اوقاف و استفاده گسترده از شیعیان در این تشکیلات، جایگاه اجتماعی شیعیان را ترقی داده و امکان فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی را برای آنها فراهم آورد. همچنین در سایه حمایت‌های خواجه، شیعیان بسیاری راهی آذربایجان شدند و همین امر، امکان حضور مستمر تشیع را در جامعه آذربایجان فراهم آورد. این تحولات، موجب ترقی جایگاه تشیع در سطوح بالای جامعه و نیز در میان عموم مردم این خطه شد و با رواج روزافزون اعتقادات شیعی در این منطقه، زمینه برای موفقیت‌های آینده شیعیان فراهم گردید و به طور کلی این آغاز جریانی بود که پس از دو قرن با گذر از فراز و نشیب‌های فراوان و تحت تأثیر عوامل مختلف و متنوع، سرانجام تشیع را به درجه مذهب رسمی ایران ارتقا داد.

فهرست منابع

۱. ابن طباطبا، مهاجران آل ابوطالب (منتقلة الطالبیه)، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۲.
۲. ابن فوطی، کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق، تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقب، تحقیق مصطفی جواد، بغداد، وزارة الثقافة و الارشاد، مطبوعات مدیریه احیاء التراث القدیم، [بی تا].
۳. _____ تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقب کتاب الکاف، تحقیق حافظ محمد عبدالقدوس قاسمی، [بی جا، بی نا]، ۱۳۵۸ ق / ۱۹۳۹ م.
۴. _____ الحوادث الجامعه، به اهتمام مصطفی جواد، بغداد، [بی نا]، ۱۹۳۴ م.
۵. ابن عنبه، جمال‌الدین احمد بن علی حسینی، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، بیروت، الکتب الاسلامیه، [بی تا].
۶. اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ هفتم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۷. _____ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، جواد فلاطوری، چاپ ششم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
۸. الگود، سیریل، تاریخ پزشکی ایران، ترجمه مسعود جاویدان، تهران، اقبال، ۱۳۵۲.
۹. الویری، محسن، زندگی فرهنگی و اندیشه سیاسی شیعیان از سقوط بغداد تا ظهور صفویه، چاپ اول: تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق 7، ۱۳۸۴.
۱۰. اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، چاپ دوم: تهران، نشرنامک، ۱۳۸۰.
۱۱. باسانی، آ، «دین در دوره سلجوقی»، تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، به کوشش جی. آ، بویل، ترجمه حسن انوشه، چاپ پنجم: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۱۲. _____ «دین در عهد مغول»، تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، به کوشش جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، چاپ پنجم: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.





۱۳. براون، ادوارد، *از سعدی تا جامی، تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن نهم هجری عصر استیلای مغول و تاتار، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، تهران، [بی‌نا]، ۱۳۲۷.*
۱۴. بیانی، شیرین، *دین و دولت در ایران عهد مغول، چاپ اول: تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ - ۱۳۷۵.*
۱۵. ترابی طباطبایی، سید جمال، «سکه‌های آق قویونلو و مبنای وحدت حکومت صفویه در ایران»، *نشریه موزه آذربایجان*، ش ۷، تبریز، انتشارات اداره کل موزه‌ها، ۲۵۳۵.
۱۶. ترکمنی‌آذر، پروین، *تاریخ سیاسی شیعیان اثنی‌عشری در ایران (از ورود مسلمانان به ایران تا تشکیل حکومت صفویه)*، چاپ اول: قم، مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۳.
۱۷. جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی*، چاپ اول: قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۸۵.
۱۸. جواد، مصطفی، «اهتمام نصیرالدین الطوسی باحیاء الثقافة الاسلامیة ایام مغول»، *یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
۱۹. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی، *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۳ و ۴، تهران، کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.
۲۰. رازی قزوینی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل، *بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض (النقض)*، تصحیح جلال‌الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی ایران، ۱۳۵۸.
۲۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، *جامع‌التواریخ*، ج ۲، به کوشش بهمن کریمی، تهران، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء، ۱۳۳۸.
۲۲. رضایی، محمد، *تاریخ تشیع در آذربایجان*، قم، انتشارات شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵.
۲۳. صابیلی، آیدین، «خواجه نصیرالدین طوسی و رصدخانه مراغه»، *یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
۲۴. صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۳، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
۲۵. صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن اَبیک، *الوافی بالوفیات*، تحقیق أحمد ارناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت، دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ق / ۲۰۰۰م.
۲۶. عسقلانی، ابن حجر، *الدرر الكامنة فی اعیان المائة السابعة*، تحقیق محمد عبدالمعید ضان، حیدرآباد، مجلس دائرة العثمانیه، ۱۳۹۲ق / ۱۹۷۲م.



۲۷. علی اصل، پرویز، *اوضاع علمی و آموزشی آذربایجان در عصر ایلخانی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی احمد بادکوبه هزاوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۲۸. کاشی، شیخ حسن، *تاریخ محمدی*، به کوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۷۷.
۲۹. کتبی، محمد بن شاکر، *فوات الوفيات و الذیل علیها*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر، [بی تا].
۳۰. مدرس رضوی، محمدتقی، *احوال و آثار نصیرالدین طوسی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
۳۱. مدرسی زنجانی، محمد، *سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.
۳۲. منشی کرمانی، ناصرالدین، *سمط العلی للحضرة العلیا: در تاریخ قراخانیان کرمان*، تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تحت نظر محمد قزوینی، چاپ دوم: تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.
۳۳. میرخواند، محمد بن برهان‌الدین خاوندشاه، *تاریخ روضة الصفاء*، ج ۵، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۹.
۳۴. نصر، سید حسین، *علم و تمدن در اسلام*، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۳۵. وصاف الحضرة، شهاب (شرف) عبدالله بن فضل الله استرآبادی، *تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار (تاریخ و صاف)*، تهران، چاپ سنگی افست، ۱۳۴۰.
36. Daiber, H, and Ragep, F.J, "AL-TUṣī, Naṣīr AL -Dīn", *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. X, Leiden, Brill, 2000.
37. Minorsky, "MARĀĠHA", *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. VI, Leiden, Brill, 1991.
38. Minorsky, "TĀBRĪZ", *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. X, Leiden, Brill, 2000.
39. Minorsky, "SULTĀNIYYA", *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. IX, Leiden, Brill, 1997.
40. Spuler, B, "ĪLKHĀNS", *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. III, Leiden, Brill and London, Luzac & CO, 1986.



روند مناسبات ایران و عثمانی در دوره

شاه اسماعیل اول صفوی

زینب علی‌زاده جورکویه*

چکیده

با قدرتیابی شاه اسماعیل در ایران، فعالیت صوفیان طرفدار صفوی در خاک عثمانی افزایش یافت. بعدها به علت آشکار شدن خطر سیاسی و نظامی از سوی این گروه، بایزید در پی مقابله با آنها برآمد و جلوی مهاجرتشان به ایران را گرفت. شاه اسماعیل نیز علاوه بر حمایت از تبلیغات صوفیه در آناتولی شرقی، برای تنبیه شورش‌های فراری از ایران، حملاتی به خاک عثمانی انجام داد. در کنار سخت‌گیری‌های مذهبی دو پادشاه با مخالفان مذهب رسمی خود که علل اقتصادی - سیاسی چندی به همراه داشت، سفرایی به دربار یکدیگر اعزام کردند و در پی آن نیز هر دو در تلاش برای یافتن متحدانی علیه یکدیگر بودند. در دوره حکومت سلیم اول علاوه بر ادامه تبلیغات صوفیان در خاک عثمانی، با پناهنده شدن شاهزادگان ناراضی و طالب قدرت از عثمانی به ایران، زمینه درگیری جدی بیش از پیش فراهم شد که سرانجام به جنگ چالدران ختم گردید. مسائلی از این دست موجب ادامه تیرگی روابط دو کشور هم‌جوار تا پایان دوره حکومت شاه اسماعیل صفوی هم زمان با حکومت سلطان سلیمان شد. در این مقاله، چگونگی روند مناسبات دو کشور در دوره شاه اسماعیل اول صفوی و حکومت بایزید دوم، سلیم اول و سلطان سلیمان بررسی و تجزیه و تحلیل شده است.

واژه‌های کلیدی: صفویه، عثمانی، شاه اسماعیل اول، سلطان بایزید دوم، سلطان سلیم اول و سلطان سلیمان.

مقدمه

پیش از روی کار آمدن صفویان، ایران و عثمانی مسائل مشترک زیادی در زمینه‌های دینی، بازرگانی، فرهنگی، ادبیات و شعر داشتند. هنر ایرانی در سراسر آناتولی و متصرفات دیگر عثمانی جاری بود. ترکان، زبان فارسی را گرامی داشته و به دانشمندان ایرانی احترام می‌گذاشتند، از این‌رو، روابط آنها دوستانه بود تا جایی که با وجود حمله اوزون حسن به طرابوزان به عللی چند (از جمله سختی‌هایی که از سوی حکام عثمانی و شام دیده بود، گسترش قلمرو خود در غرب،^۱ بهانه چپ‌زده زن مسیحی خود،^۲ تحریک دولت‌های مسیحی^۳ و از بین رفتن امیرنشین‌های حائل میان آق قویونلو و عثمانی‌ها توسط سلطان محمد فاتح و هم‌مرز شدن آنها^۴ که به شکست اوزون حسن منجر گردید)،^۵ سلطان محمد فاتح به تعقیب او پرداخت و به مرزهای ایران حمله نکرد^۶ و تنها قرارداد صلحی میان این دو بسته شد.^۷ پس از مرگ اوزون حسن در سال ۸۸۲ ق / ۱۴۷۷ م نیز روابط، خوب و بر اساس حسن هم‌جواری بود، چنان‌که عثمانی‌ها در چهارمین نبرد داخلی آق قویونلوها انگیزه‌ای برای دخالت نداشتند.^۸

زمان حکومت یعقوب، جانشین اوزون حسن و دیگر آق قویونلوها، مکاتباتی با دولت عثمانی صورت گرفت، از جمله می‌توان به نامه یعقوب برای بایزید دوم در مورد چگونگی جنگ و پیروزی خود با شیخ حیدر^۹ اشاره کرد که سلطان عثمانی پیروزی او را در غلبه «سپاهیان بایندری» بر «دفع فتنه حیدری» تبریک گفت. همچنین می‌توان به نامه بایزید به الوند میرزا آق قویونلو اشاره نمود که به

۱. ابوبکر اصفهانی طهرانی، *دیار بکره*، ص ۵۶۷.

۲. والتر هینتس، *تشکیل دولت ملی در ایران*، ص ۴۹ و محمدحسین امیر اردوش، *اوزون حسن آق قویونلو و سیاست‌های شرقی - غربی*، ص ۹۶.

۳. حسین میرجعفری، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، ص ۲۹۴ و اسماعیل حسن‌زاده، *حکومت ترکمانان قرا قویونلو و آق قویونلو در ایران*، ص ۱۴۴.

۴. همان، ص ۱۴۵.

۵. قاضی احمد غفاری قزوینی، *تاریخ جهان آرا*، ص ۲۴۶ و بوداق منشی قزوینی، *چواهر الاخیار*، ص ۸۰.

۶. ابوبکر اصفهانی طهرانی، *دیار بکره*، ص ۵۸۲ - ۵۸۳ و محمدیوسف واله اصفهانی، *خلد برین*، ص ۷۲۰.

۷. والتر هینتس، *تشکیل دولت ملی در ایران*، ص ۵۵.

۸. اسماعیل حسن‌زاده، *حکومت ترکمانان قرا قویونلو و آق قویونلو*، ص ۱۴۶، به نقل از: *منشأه السلاطین*، ج ۱، ص ۳۳۱ - ۳۳۶.

۹. ر.ک: خنجی اصفهانی، *تاریخ عالم آرای امینی*، ص ۳۱۷ - ۳۱۹.





شاهزادگان آق قویونلو کنار گذاشتن اختلافات و اتحاد علیه قزلباشان را توصیه کرده بود.^۱ با وجود اینکه وی در نامه دیگری به الوند میرزا قول همکاری علیه قزلباش را داد، اما برای حفظ جانب قزلباشان نیز تلاش کرد، زیرا: ۱. نتیجه جنگ قزلباش و آق قویونلو مشخص نبود،^۲ ۲. عثمانی از تشکیل دولت مقتدری در همسایگی خود استقبال نمی‌کرد،^۳ ۳. عثمانی خود درگیر جنگ با دیار کفر در موره^۴ بود، ۴. رفتن تعداد زیادی از علما و شاعران ایرانی به دربار سلطان محمد دوم^۵ که کتاب‌ها به نام او نوشتند و شعرها گفتند، و سلطان نیز در مقابل برای دانشمندان ایرانی مانند نورالدین عبدالرحمن جامی و ملا جلال‌الدین محمد دوانی نامه‌ها نوشت و پول‌ها فرستاد،^۵ ۵. علاوه بر این، بسیاری از نقش آفرینان حکومت عثمانی از تحصیل کرده‌های مراکز آموزشی ایران، مصر، کریمه و نیز شخصیت‌های منصوب به کارگزاران ایلخانی و سلجوقی بودند که از شرق و مرکز آناتولی آمده بودند،^۶ ۶. در مرزهای غربی ایران نیز فرقه‌های شیعه ساکن بودند که بعدها برای فرار از آزار حکومت عثمانی به جرم رافضی بودن، در زیر چتر تشکیلات بکتاشی در آمدند.^۷

روابط شاه اسماعیل و بایزید دوم

اسماعیل صفوی در سال ۹۰۶ ق / ۱۵۰۰م پیش از پیروزی کامل بر مخالفان خود در ایران، همراه مریدانش به ارزجان (نزدیک مرز عثمانی) رفت.^۸ در این زمان

۱. عبدالحسین نوایی، *شاه اسماعیل اسناد و مکاتبات تاریخی*، ص ۲۷.

۲. همو، *روابط سیاسی و اقتصادی در دوره صفویه*، ص ۶.

۳. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۵۵ - ۵۹.

۴. از جمله می‌توان به مولانا قوشیچی اشاره کرد که کتاب‌های متعددی در علوم، ریاضی، نجوم و فلسفه از خود به یادگار گذاشته است. وی از سوی اوزون حسن به عنوان سفیر به دربار سلطان محمد دوم رفت، اما سلطان او را نگهداشت. مولانا قوشیچی تا هنگام مرگ در مدرسه اباصوفیه به تدریس مشغول بود (حسین میرجعفری، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، ص ۳۲۶).

۵. عبدالحسین نوایی، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، ص ۵ و اسماعیل حسن‌زاده، *حکومت ترکمانان قرا قویونلو و آق قویونلو در ایران*، ص ۱۴۶.

۶. داود دورسون، *دین و سیاست در دولت عثمانی*، ص ۲۲۰ و ۴۰۷.

۷. راجر سیوری، *ایران عصر صفوی*، ص ۳۷.

۸. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۶۱؛ عبدی بیگ شیرازی، *تکملة الاخبار*، ص ۳۸ و میرزا بیگ جُنابدی، *روضه الصفویه*، ص ۱۲۶.



بایزید سرگرم فتح شهرهای مدن و کرن بود.^۱ بنا بر این، هزاران نفر از اتباع عثمانی فرصت یافتند تا به راحتی خود را نزد مرشد خود اسماعیل در ارزنجان برسانند. اسماعیل قبل از خروج از این شهر طی نامه‌ای از سلطان عثمانی خواست تا اجازه خروج شاخه‌ای از قبیله استاجلو را از محدوده عثمانی بدهد.^۲ اسماعیل مکاتبات دیگری نیز در این زمینه با سلطان عثمانی داشت.^۳ در این نامه‌ها وی تلاش داشت به بایزید بقبولاند که ساکنان آناتولی به عثمانی وفادارند. اما سلطان عثمانی نگران افرادی بود که به لشکر اسماعیل پیوسته بودند، از این-رو از اسماعیل خواست تا هر آن کس را که به سوی او می‌آید برگرداند، اما اسماعیل نپذیرفت.^۴

شاه اسماعیل پس از تاج‌گذاری در تبریز (۹۰۷ق / ۱۵۰۱م)^۵ مصمم شد تا مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور قرار دهد. البته این تصمیم با توجه به اینکه مردم ایران رسماً سنی بودند و عناصر شیعه تنها در چند شهر اکثریت نسبی داشتند، تصمیم متهورانه‌ای به نظر می‌رسید؛ به بیان دیگر، نوعی اعلام جنگ ایران صفوی به دولت‌های سنی همسایه (عثمانی در غرب و ازبکان در شرق) و حتی قبایل و طوایف ترک و تاجیک سنی‌مذهب در داخل ایران یا در حواشی مرزها بود که اسماعیل را در داخل و خارج به چالش می‌خواند.^۶ با وجود این، اسماعیل موفق به رسمی نمودن مذهب شیعه در ایران شد. برخی از محققان معتقدند که در واقع رسمی نمودن مذهب شیعه، ایجاد یک دولت ملی با مذهب شیعه در مقابل عثمانیان سنی مذهب بود،^۷ چنانکه از این زمان به بعد اختلاف مذهبی یکی از نخستین زمینه‌های درگیری دولت تازه تأسیس صفویه با دولت

۱. میرزا بیگ جُنابدی، *روضه الصفویه*، ص ۱۲۷.

۲. «مقدمان اوبماق استاجلو از حضرت شاه غفران پناه استدعا نمودند که خانه کوچ و پسران خود را به جانب روم فرستاده و خود در رکاب ظفر انتساب باشند» (قاضی احمد غفاری قزوینی، *تاریخ جهان آراه*، ص ۲۶۴ - ۲۶۵؛ عبیدی بیگ شیرازی، *تکملة الاخبار*، ص ۳۸ و میرزا بیگ جُنابدی، *روضه الصفویه*، ص ۱۲۷).

۳. یحیی بن عبدالطیف قزوینی، *لب التواریخ*، ص ۲۴۰ - ۲۴۱ و حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۷۳ - ۷۵.

۴. سال ۹۰۶ق بایزید همچنان درگیر جنگ با کفار بود (حسن روملو، همان، ص ۷۳ - ۷۵ و میشل مزاولی، *پیدایش دولت صفوی*، ص ۱۶۵).

۵. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۸۵ - ۸۶؛ میرزا محمد معصوم، *تاریخ سلاطین صفویه*، ص ۹. محمدحسن مستوفی، *زبدة التواریخ*، ص ۴۸؛ اسکندر بیگ منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۴۷ و قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی قمی، *خلاصة التواریخ*، ص ۷۳.

۶. نظام‌الدین مجیر شیبانی، *تشکیل شاهنشاهی صفویه*، ص ۸۹.

۷. آندره میکل، *اسلام و تمدن اسلامی*، ص ۴۰۳.



نیرومند عثمانی شد،^۱ چرا که نفوذ صفویان در آناتولی شرقی نه تنها تهدید نظامی برای عثمانی بود، بلکه پیام مذهبی آنها به معنای تهدیدی سیاسی تعبیر می‌شد.^۲

هم‌زمان با حکومت اسماعیل، بایزید دوم (۸۸۹-۹۱۸ ق / ۱۴۹۳-۱۵۱۲ م)، پسر سلطان محمد فاتح در قلمرو عثمانی حکومت می‌کرد. بایزید به تفکرات عرفانی و صوفیه^۳ علاقه داشت و خود از «عباد المرئیین» بود. در دوره حکومت وی مساجد، مدارس، ساختمان‌ها، دارالضیافه‌ها، تکایا، زوایا، دارالشفاه، حمام‌ها، خانات و پل‌های زیادی ساخته شد.^۴ علاقه بایزید به صوفی‌گری موجب سیاست غیر فعال او گردید و این امر، زمینه فعالیت صفویان شیعه را در شرق آناتولی فراهم نمود. صفویان با فرستادن مبلغان شیعی به این منطقه، آنجا را زیر نفوذ خود درآوردند. این مبلغان نه تنها تهدیدهای نظامی - سیاسی ایجاد می‌کردند، بلکه مذهب حنفی را که ساختار فقهی دولت عثمانی را تشکیل می‌داد، با خطر روبه‌رو ساختند. بایزید دوم در مقابل، هنگامی که صوفی‌گری را حربه خراب‌کاری سیاسی در دست دولت صفویه یافت، ناگزیر از آن روی برگرداند،^۵ ضمن آنکه برای مقابله با ظهور دولت صفویه، با دولت‌های ونیز و مجارستان صلح کرد.^۶

سلطان عثمانی یا به دلیل تمایلات شخصی به پیام عرفانی مبلغان صفوی و یا از ترس اغوای لشکریانش توسط این پیام‌ها، علاقه‌ای به جنگ آشکار با اسماعیل نداشت،^۷ چنان‌که در کتاب *جهانگشای خاقان* آمده است که زمان بایزید دوم هیچ‌گاه حرکتی از سوی سپاه عثمانی متوجه ایران نشد.^۸ با وجود این، وی در سال‌های ۹۰۷-۹۰۸ ق / ۱۵۰۱-۱۵۰۲ م برای جلوگیری از مهاجرت گسترده اتباع خود به ایران، نخستین دستور تعقیب قزلباشان را در آناتولی صادر کرد. بر

۱. رسول جعفریان، *صفویه از ظهور تا زوال*، ص ۵۴.

۲. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳. در برخی منابع از او به عنوان «پادشاه نیکو اخلاق و درویش نهاد» یاد شده است (نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۴۷۲).

۴. محمود مقدیش، *نزهة الانظار*، ج ۲، ص ۳۲-۳۳؛ فریدبیک، *تاریخ الدولة العلیة العثمانیه*، ص ۱۸۰ و اسماعیل احمد یاقی، *دولت عثمانی از اقتنار تا انحلال*، ص ۴۹.

۵. داود دورسون، *دین و سیاست در دولت عثمانی*، ص ۲۰۷ و لرد کین راس، *قرون عثمانی*، ص ۱۷۴.

۶. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ج ۱، ص ۱۴۲.

۷. همان، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۴۶. اسکندر بیگ منشی از اظهار دوستی و فراهم نمودن لوازم اتحاد بین دو پادشاه از سوی بایزید دوم در ابتدای حکومت شاه اسماعیل خبر می‌دهد (*تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۶۹).

۸. نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۴۷۲.



اساس این حکم، هر کس که معلوم می‌شد جزء هواداران صفویه است، بر چهره‌اش داغ می‌زدند و به بخش غربی (معمولاً به مورونی و کورونی در جنوب یونان) تبعید می‌کردند.^۱

اولین روابط دیپلماسی ایران و عثمانی این‌گونه بود که در سال ۹۰۸ق / ۱۵۰۲م (هنگام درگیری بایزید با ترکمانان قرامانی) سفیر ایران به سوی عثمانی اعزام شد که مدت‌ها در اسلامبول معطل ماند، اما وقتی خبر فتح قلعه سانتومورا به دست سپاه ون‌دیک به سلطان بایزید رسید، فرستاده ایران و هدایای همراه وی را که شامل چند دست فرش و چهار جلد قرآن و یک جلد تاریخ عمومی بود، پذیرفت^۲ و در مقابل، پیام تبریکی برای شاه ایران فرستاد.^۳ شاه اسماعیل در پاسخ نامه بایزید مبنی بر عدم ظلم و ستم به اهل سنت، در ظاهر، اظهار دوستی کرد و سفیر عثمانی را با هدایای شایسته و نامه‌ای دوستانه بازگردانید،^۴ اما در عمل، سیاست پیشین خود را ادامه داد. بایزید نیز در مقابل به حکمرانان ایالات مرزی عثمانی دستور داد از مهاجرت شیعیان آناتولی به ایران جلوگیری کنند. شاه اسماعیل در سال ۹۱۲ق / ۱۵۰۶م سفیری به نام محمد بیگ را به دربار عثمانی گسیل داشت و دوستانه تقاضا کرد از آنجا که منظور از مسافرت مریدان صفوی زیارت آرامگاه شیخ صفی‌الدین در اردبیل است، سلطان حکمش را لغو نماید. بایزید با این تقاضای اسماعیل موافقت کرد و پس از آن، چند نامه دوستانه بین دو پادشاه مبادله شد.^۵ شاو معتقد است که وی به زعم خود با این مراسلات، امید داشت اسماعیل را از عقاید بدعت آمیزش دور نماید.^۶

سیاست خشن همراه با حمله نظامی عثمانی به این مناطق نمی‌توانست ادامه یابد، زیرا موجب خسارات اقتصادی - نظامی و همچنین خالی‌شدن سکنه این

۱. ه. ر. رویمر، « دوره صفویان»، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۳۷.

۲. هامر پورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ج ۱، ص ۷۴۷.

۳. عبدی بیگ شیرازی، تکملة الاخبار، ص ۴۴ و اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ج ۲، ص ۲۴۴. شاید هم این همان سفیری باشد که در سال ۹۱۰ق / ۱۵۰۴م پس از فتح کامل بغداد و حوالی آن از سوی اسماعیل، همراه هدایایی به دربار عثمانی اعزام شد تا فتح بغداد را به اطلاع برساند (عبدالحسین نوایی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۶).

۴. نویسنده ناشناخته، جهانگشای خاقان، ص ۲۲۴-۲۲۶.

۵. عبدالحسین نوایی، شاه اسماعیل اسناد و مکاتبات تاریخی، ص ۵۵-۶۵ و عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۱۶-۱۷.

۶. استانفورد جی شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۱، ص ۱۴۶.



مناطق می‌شد. از سویی بسیاری از این عناصر در استخدام ارتش عثمانی بودند، به طوری که حتی شکل‌گیری برخی از شورش‌های قرن ۱۶م / ۱۰ق به علت نارضایتی از بی‌عدالتی حاکم بر جامعه بود که حتی اهل سنت را نیز در کنار شیعیان به شورش و مهاجرت به ایران وادار می نمود.^۱ در مقابل، سپاه عثمانی به اقدامات تدافعی جدیدی دست زد که در عمل معلوم شد ضرورتی نداشت. میزان تهدید ناشی از قدرت‌یابی اسماعیل در ایران و تمایل مردم آناتولی به او هر چند تهدیدی برای همه امپراطوری عثمانی نبود، اما موجب بحران شدید داخلی گردید،^۲ زیرا مهاجرت ایلات از سویی، موجب متروک شدن مزارع، پراکندگی گله‌ها یا انتقال آنها به ایران می‌شد و از سوی دیگر، جمع‌آوری مالیات از این مناطق، کاهش پیدا می‌کرد و مهم‌تر آنکه نیروی انسانی مورد نیاز عثمانی برای جنگ با اروپا در مرزهای غربی و شمالی نیز کم می‌شد، چنان‌که بایزید در یکی از نامه‌های خود به شاه اسماعیل به این نکته اشاره دارد.^۳ بنابر این، تنها بُعد مذهبی مهم نبود، بلکه ابعاد اقتصادی، سیاسی و نظامی مسئله نیز مطرح بود. برخوردهای دیپلماسی و نظامی چندی میان دو کشور بروز کرد که زمینه‌های دشمنی را آشکار نمود. مهم‌ترین این برخوردها عبارت‌اند از: حمله شاه اسماعیل به امارت نشین ذوالقدر، نبرد او با شییک‌خان ازبک، شورش شاه قلی‌بابا در آناتولی و شورش ایالت روم که به اختصار به آنها اشاره می‌شود.

۱. حمله شاه اسماعیل به امارت نشین ذوالقدر

پس از فتح فارس و عراق به دست شاه اسماعیل،^۴ مراد بیگ، حکمران فارس و عراق نزد علاءالدوله، حاکم ترکمن ذوالقدر گریخت.^۵ اسماعیل از نیت آن دو مبنی بر جنگ با خود با خبر شد، از این‌رو پیش‌دستی کرد و از مرز عثمانی گذشت و به حوالی طوقات رسید.^۶ در این زمان بسیاری از افراد تکلو نزد اسماعیل

۱. فاروق سوم، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ص ۲.

۲. ه. ر. رویمر، « دوره صفویان»، تاریخ ایران در دوره صفویان، ص ۳۷.

۳. عبدالحسین نوایی، شاه اسماعیل اسناد و مکاتبات تاریخی، ص ۵۷-۵۸، به نقل از: منشاء فریدون بیگ، ج ۱، ص ۳۴۵-۳۴۶.

۴. حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۱۲۳-۱۲۵.

۵. رک: نویسنده ناشناخته، جهانگشای خاقان، ص ۲۶۳-۲۶۵؛ میرزا بیگ جنابدی، روضه الصفویه، ص ۱۵۹-۱۶۰ و قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی قمی، خلاصه التواریخ، ص ۸۹-۹۰.

۶. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۴۵ و عبدالحسین نوایی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۶.



مهاجرت کرده بودند که موجب نگرانی علاءالدوله شد.^۱ اسماعیل برای سرکوب این شورش، مستقیماً به البستان رفت.^۲ سلطان عثمانی از این خبر ناراحت شد و یحیی پاشا را همراه سپاهی به سوی آنکارا اعزام کرد تا سبب این تجاوز را از شاه ایران بپرسد. اسماعیل پاسخ داد: «پادشاه در حکم پدر من است؛ من به سرزمین او چشم‌داشتی ندارم».^۳ وی پس از طرح یک رشته بهانه‌هایی وارد البستان شد. علاءالدوله عقب‌نشینی کرد^۴ و شاه اسماعیل همه جا را آتش زد و خارپوط و دیاربکر را در سال ۹۱۳ ق / ۱۵۰۷ م تصرف نمود.^۵ علاءالدوله نیرویی برای نجات دیاربکر به فرماندهی پسرش ساری کاپلان فرستاد که موفقیتی کسب نکرد.^۶ علاءالدوله تا کشته‌شدن دو پسر دیگرش (۹۱۴ ق / ۱۵۰۸ م) به مبارزه ادامه داد.^۷ برخی علت این جنگ را قصد اسماعیل برای ازدواج با دختر علاءالدوله آورده‌اند که با مخالفت او روبه‌رو شده بود.^۸ پس از حمله اسماعیل به امارت‌نشین ذوالقدر، روابط دو کشور تیره‌تر شد، از این‌رو عثمانی تدابیری برای ممانعت از مهاجرت اتباع خود به ایران در نظر گرفت. در مقابل، اسماعیل مجدداً نامه‌ای به بایزید دوم نوشت و از او خواست جلوی مسافرت زائران آرامگاه اجدادش در اردبیل را نگیرد. بایزید در پاسخ قول داد در مورد کسانی که تعهد کنند که پس از زیارت به وطن باز گردند، مشکلی ایجاد نکند.^۹

۱. فاروق سومر، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ص ۲۸.
۲. خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۴، ص ۴۸۷. اسماعیل می‌خواست از یک سو فرصت لازم را از علاءالدوله بگیرد و از سوی دیگر با عبور از خاک عثمانی شیعیان قلمرو عثمانی را تحریک نموده و به ایشان جرئت دهد (ر.ک: اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۲، پاورقی ص ۲۴۵).
۳. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، همان، ج ۲، ص ۲۴۴.
۴. نویسنده ناشناخته، *خلاصه التواریخ*، ص ۵. در برخی منابع، این حادثه در سال ۹۱۲ ق دانسته شده است (نویسنده ناشناخته، ص ۳۰).
۵. عبدی بیگ شیرازی، *تکملة الاخبار*، ص ۱۴۵.
۶. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۲۶؛ قاضی احمد غفاری قزوینی، *تاریخ جهان آرا*، ص ۲۷۱ و اسکندر بیگ منشی، *عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۵۳ - ۵۶.
۷. ر.ک: عبدی بیگ شیرازی، *تکملة الاخبار*، ص ۴۵ - ۴۶؛ حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۲۵ - ۱۲۸؛ میرزا بیگ جنابدی، *روضه الصفویه*، ص ۲۰۰ - ۲۰۳ و خورشاه قباد الحسینی، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، ص ۳۳ - ۳۵.
۸. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۲، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.
۹. فاروق سومر، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ص ۳۴. به نقل از: محمد فریدون بیگ، *منشآت صفویان*، از جمله اینکه علی بن عبدالله در نامه‌ای که برای سلیم می‌فرستد، می‌نویسد: «روزگاری می‌رسد که اکثر اهالی روم، اردبیلی شده و کافر خواهند شد» (ر.ک: فاروق سومر، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، پاورقی ص ۳۴ - ۳۵).



در سال ۹۱۴ق / ۱۵۰۸م اسماعیل سفیر دیگری به عثمانی فرستاد تا پس از ابراز دوستی و صلح از بی‌عدالتی‌های سلیم، پسر بایزید دوم، حاکم وقت طرابوزان شکایت نماید که به حدود ایران (ارزنجان و بایورد) تجاوز کرده و ابراهیم، برادر شاه اسماعیل را به اسیری برده بود. فرستاده اسماعیل، با لباس زری وارد دربار عثمانی شد، اما موفق به دست‌بوسی سلطان نشد و تنها اجازه یافت زانوی او را ببوسد. سفیر ایران یادآور شد که عبور سپاه ایران از عثمانی برای تنبیه علاءالدوله بوده و نباید در صلح و دوستی ایران و عثمانی شکی ایجاد کند. پس از آن، فرستاده بایزید به ایران آمد و در دربار اسماعیل چون برایش فرش جدا پهن نکرده بودند، بالا پوش خود را پهن نمود و روی آن نشست و مطالب سفارت خود را بیان کرد. حاضران از جسارت او تعجب نمودند، اما اسماعیل کاری به او نداشت.^۱

ایران برای اتحاد با دیگر دولت‌ها علیه عثمانی فعالیت‌هایی را آغاز کرد، از جمله زمانی که دون آلفونسو پرتغالی بندر گوا را در سال ۹۱۶ق / ۱۵۱۰م تصرف کرد، فرستاده ایران را در آنجا یافت که پیش از او در پی حاکم آن سرزمین آمده بود. این نماینده، از پرتغالی‌ها تقاضای بازستاندن جزیره را کرد، اما دون آلفونسو نپذیرفت، هر چند تمایل خود را در همکاری با ایران علیه عثمانی به صورت حمایت دریایی پرتغال از ایرانیان ساکن سواحل اعلام کرد،^۲ زیرا منافع حاکمان مسیحی ونیز و پرتغال توسط عثمانی در قرن ۱۰ق / ۱۶م به خطر افتاده بود.^۳

۲. نبرد شاه اسماعیل و شیبیک‌خان ازبک

در خلال روابط خصمانه صفویان و عثمانی، سلیم تلاش کرد با حکومت‌های بخارا و سمرقند رابطه برقرار کند. در همین زمان، دولت سنی مذهب شییبانیه (از نوادگان چنگیز) بر این منطقه حکومت می‌کردند و در مقابل دولت صفویان جبهه

۱. زمانی که سفیر شاه اسماعیل به استانبول رسید، ایلچی شیبیک‌خان ازبک (دشمن اسماعیل) نیز وارد استانبول شده بود (هامر پورگشتال، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج ۱، ص ۷۶۲ - ۷۶۳). شاید بتوان گفت که عدم اطلاع کافی درباره دو کشور از آداب و رسوم مخصوص شرقیایی به حضور سلاطین ایران و عثمانی، گاه موجب افزایش کدورت شده است. نمونه‌های ذکر شده در متن از این جمله هستند.

۲. سیبلا شوستر والسر، *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان*، ص ۸۱.

3. Tolan, Medieval Christian Perceptions Of Islam, P.364.



گرفته بودند، از این رو به منظور اقدام مشترک علیه دولت صفویه، نامه‌هایی بین دو دولت رد و بدل شد.^۱ شاه اسماعیل پس از غلبه بر مدعیان حکومت و تصرف دیار بکر و بخش علیای فرات،^۲ فتح بغداد در ۹۱۴ ق / ۱۵۰۸ م،^۳ نوسازی قبور امامان شیعه در نجف اشرف، سامرا و کربلا،^۴ فتح خوزستان و لرستان، جنگ با مشعشعیان و دیدار از شیراز در بهار سال ۹۱۵ ق / ۱۵۰۹ م به تیریز بازگشت.^۵ بایزید در مقابل اقدامات شاه اسماعیل، از جمله تصرف بغداد و بسیاری از مناطق غربی ایران و تخریب مقابر اهل سنت، قتل عام وسیع مسلمانان سنی، درخواست توقف این اعمال را کرد و از سلاطین مملوک و ترکمانان ازبک ماوراءالنهر کمک خواست. مملوکان تنها به حکمرانان خود در حلب دستور دادند در صورت ورود نیروهای صفویه به کیلیکیه در برابر آنها مقاومت کنند، اما ترکمانان ازبک به یک رشته حملات علیه صفویان دست زدند.^۶ در پی استیلای شیبک‌خان ازبک در سال ۹۱۴ ق / ۱۵۰۸ م بر سراسر ماوراءالنهر، خراسان بزرگ و طبرستان،^۷ شاه اسماعیل نیز پس از سرکوبی شورش شیخ شاه (ابراهیم بن فرخ یسار) در شروان،^۸ تصمیم به فتح خراسان گرفت.^۹

اسماعیل که از فرستادن ایلچیان به سمرقند برای ایجاد تفاهم نتیجه‌ای نگرفته بود، در ابتدای سال ۹۱۶ ق / ۱۵۱۰ م به خراسان حمله کرد^{۱۰} و پیروز شد.^{۱۱} وی به دلیل روابط دوستانه خان ازبک با سلطان عثمانی و تحریکاتی که سلطان

۱. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۲، ص ۴۸۹ و هامر پورگشتال، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج ۱، ص ۷۶۳.
 ۲. خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۴، ص ۴۸۵ - ۴۹۰ و *حسن روملو، احسن التواریخ*، ص ۹۲ - ۹۶.
 ۳. رک: نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۲۷۹ - ۲۸۲ و محمدمحسن مستوفی، *زبدة التواریخ*، ص ۴۸.
 ۴. خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۴، ص ۴۹۳ - ۴۹۵؛ نویسنده ناشناخته، *تاریخ عالم آرای صفوی*، ص ۱۲۷ - ۱۲۸ و قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی قمی، *خلاصة التواریخ*، ص ۹۴.
 ۵. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۳۶ - ۱۴۲ و نویسنده ناشناخته، *تاریخ عالم آرای صفوی*، ص ۱۳۶ - ۱۳۸.
 ۶. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ج ۱، ص ۱۴۶.
 ۷. رک: حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۲۹ - ۱۳۳ و ۱۴۱. در کتاب *جهانگشای خاقان* (ص ۳۴۰ - ۳۴۴) از تسلط شیبک‌خان بر این مناطق در حوادث سال ۹۱۵ ق یاد شده است.
 ۸. خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۴، ص ۵۰۱ - ۵۰۲.
 ۹. همان، ص ۵۰۳ - ۵۰۴ و نویسنده ناشناخته، *تاریخ عالم آرای صفوی*، ص ۲۵۲ - ۲۵۸.
 ۱۰. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۴۷ - ۱۴۸ و ۱۵۱ - ۱۵۲؛ خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۴، ص ۵۰۴؛ بوداق منشی قزوینی، *جواهر الاخبار*، ص ۱۲۸ و امیر شرف‌خان بدلیسی، *شرفنامه*، ص ۵۳۳.
 ۱۱. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۵۴؛ نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۳۵۴ - ۳۶۰؛ میرزا بیگ جنابدی، *روضه الصفویه*، ص ۲۳۲ - ۲۴۲؛ محمدمحسن مستوفی، *زبدة التواریخ*، ص ۵۱ - ۵۲. در برخی منابع، این حادثه در سال ۹۱۵ ق دانسته شده است (نویسنده ناشناخته، ص ۳۰ - ۳۱۹).



علیه ایران می‌نمود، پوست سر شییک‌خان را پر از گاه کرد و همراه سفیری به دربار عثمانی فرستاد.^۱ سلطان بایزید از این اقدام شاه اسماعیل رنجید و بیش از او پسرش سلیم، حاکم وقت طرابوزان کینه شاه صفوی را به دل گرفت.^۲ با وجود این، منابع از آمدن ایلچیان بایزید دوم به دربار شاه اسماعیل همراه تحفه‌های گران‌بها برای عرض تبریک فتح خراسان و نیز برخورد احترام‌آمیز پادشاه ایران با آنها خبر می‌دهند.^۳ گفتنی است در این زمان که بایزید گرفتار مریضی، انزوا و نیز اختلاف پسرانش بر سر جانشینی بود،^۴ در مقابل قتل شییک‌خان سیاست خصمانه در پیش نگرفت.

۳. شورش شاه قلی‌بابا تکلؤ در آناتولی

شاه اسماعیل پس از شکست از بکان در سال ۹۱۶ق / ۱۵۱۰م در شرق ایران، با آسودگی از شرق به سوی غرب توجه نمود و توانست با استفاده از ضعف بایزید، لاقیدی وزرا، رقابت شاهزادگان بر سر قدرت و تمایل برخی از ارکان دولت عثمانی به تشیع، تعداد زیادی شیعه در عثمانی فراهم نماید، حتی همه ساله هدایا و نذورات زیادی از سوی شیعیان آناتولی، برای شاه اسماعیل فرستاده می‌شد.^۵ از جمله کسانی که این فعالیت‌ها را انجام می‌دادند شاه قلی، پسر حسن خلیفه از جانشینان شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل در آناتولی بود. شاه‌قلی و پدرش توانسته بودند با پیشه‌نمودن زهد، در عثمانی هواداران کافی پیدا کنند. بایزید نیز سالانه برایشان پولی می‌فرستاد و طلب دعا می‌کرد. شاه اسماعیل به کمک این صوفی توانسته بود نیرویی در خاک عثمانی ایجاد کند تا برای او بجنگد. در سال ۹۱۷ق / ۱۵۱۱م شاه‌قلی قصد تصرف قرامان را کرد، اما موفق نشد.^۶ البته بایزید سپاهی هشت هزار نفری از ینی‌چری را به مقابله فرستاد، اما به دلیل اختلاف فرزندان بایزید (احمد، حکمران آماسیه و قورقود، حکمران آناتولی بر سر

۱. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۶۰ - ۱۶۱؛ محمدمحسن مستوفی، *زبدة التواریخ*، ص ۵۲؛ خورشاه قباد الحسینی، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، ص ۵۴؛ خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۴، ص ۵۱۲ - ۵۱۳؛ اسکندر بیگ منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۶۴ و قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی قمی، *خلاصة التواریخ*، ص ۱۱۳.

۲. نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۴۷۲ - ۴۷۳ و هامر پورگشتال، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج ۱، ص ۳۹۰.

۳. اسکندر بیگ منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۶۶؛ خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۴، ص ۵۲ و عبدی بیگ شیرازی، *تکملة الاخبار*، ص ۵۱.

۴. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ج ۱، ص ۱۴۶.

۵. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج ۲، ص ۲۷۸ - ۲۷۹.

۶. ر.ک: حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۶۴ - ۱۶۵.



جانشینی) مقاومت عثمانی‌ها سست شده بود،^۱ از این‌رو شاه قلی پس از جنگ و گریزهای بسیار، موفق شد تعداد زیادی از سپاه عثمانی را به قتل برساند، و عثمانی‌ها تنها پس از مرگ شاه قلی در میدان جنگ، پیروز شدند.

پس از قتل شاه قلی در سال ۹۱۷ق / ۱۵۱۱م، باقیمانده سپاه که به سوی ایران عقب‌نشینی کرده بودند، در مرز ارزنجان به قافله‌ای تجاری که از تبریز به قصد آناتولی می‌رفت، حمله و آنان را قتل‌عام کردند. شاه اسماعیل به علت اهمیتی که برای تجارت قائل بود عده‌ای از ایشان را کشت.^۲ علاوه بر این، شاه ایران برای ایجاد امنیت و جلوگیری از سرکشی و فتنه‌جویی در کشور، ممانعت از جنگ‌های خارجی، جلوگیری از جرأت سرکشی و پناهندگی به ایران از سوی رعایای عثمانی و نیز برای توجه عثمانی به شدت علاقه اسماعیل برای ایجاد و حفظ دوستی و صلح، به قتل این گروه فرمان داد.^۳ در مقابل، حکومت عثمانی در پی شورش شاه قلی و پس از تصرف اسپارطه و آناتولی و حوالی آن، قزلباش‌های این منطقه را به حوالی مودن و قوروق در موره فرستاد.^۴

۴. شورش ایالت روم

بعد از شورش شاه قلی وضعیت کاملاً متفاوتی در عثمانی به‌وجود آمد. این شورش با مرگ شاه قلی فرو ننشست، بلکه چندی بعد در ایالت روم دوباره شورش آغاز شد. ارتباط میان شورشیان و صوفیان کاملاً معلوم بود.^۵ مجاورت این ایالت با مرزهای صفویان امکان فرار به خاک ایران و طرح نقشه‌های تازه را برای ایشان فراهم می‌کرد. قزلباشان شورشی، حتی از طرف برخی از اعضای خاندان سلطنتی عثمانی حمایت می‌شدند، از جمله شاهزاده شاهین شاه یکی از فرزندان بایزید و حاکم قرامان، در پی اتحاد با ایشان برآمد، اما قبل از این کار ناگهان درگذشت. زمانی که برادرش احمد (ولیعهد بایزید) متوجه عدم امکان

۱. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. قاضی احمد غفاری قزوینی، *تاریخ جهان آرا*، ص ۲۷۴؛ اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج ۲، ص ۲۴۶ - ۲۴۸ و هامر پورگشتال، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج ۱، ص ۷۷۱ - ۷۷۶.

۳. هامر پورگشتال، همان، ج ۱، ص ۷۷۵ - ۷۷۶.

۴. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج ۲، ص ۲۴۶ - ۲۴۸ و استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ج ۱، ص ۱۴۶.

۵. روملو از شورش در عثمانی به سال ۹۱۸ق و رفتن نورعلی خلیفه از سوی اسماعیل به آنجا برای جمع‌آوری صوفیان خبر می‌دهد (*احسن التواریخ*، ص ۱۷۵).



رسیدن خود به سلطنت شد، شورش کرد و پس از او مراد در آماسیه نایب احمد شد و با قزلباش‌ها گفت‌وگو کرد و به ایشان اجازه داد تا آماسیه را در سال ۹۱۸ ق / ۱۵۱۲ م اشغال کنند. قتل و کشتار ناشی از شورش روم، بیشتر از خسارت شورش شاه قلی در غرب آناتولی بود. در مورد اینکه آیا رهبری این شورش با مراد بوده، چیزی در منابع ذکر نشده است. اما شاهزاده مراد خیلی زود ابتکار عمل را از دست داد و به ایران پناهنده شد.^۱

بایزید دوم از سویی، با تبعید شیعیان از آسیای صغیر به ایالت موره در مرز ایران و از سوی دیگر، بر اثر شورش سال ۹۱۷ ق / ۱۵۱۱ م شیعیان در آناتولی مرکزی، خطر صفویه را بیش از پیش آشکار دید و آماده جنگ شد.^۲ با وجود این، تا وقتی زنده بود فرصت حمله به خاک ایران را نیافت.

روابط شاه اسماعیل و سلطان سلیم اول

نبرد جاننشینی میان فرزندان بایزید دوم که از حدود سال ۹۱۳ ق / ۱۵۰۷ م به صورت رقابت برای کسب حکمرانی نواحی نزدیک‌تر به استانبول بروز کرده بود، سرانجام به پیروزی سلیم منجر شد. وی سلطنت عثمانی را در سال ۹۱۸ ق / ۱۵۱۲ م به دست گرفت.^۳ سلطان سلیم ابتدا به سرکوبی مدعیان حکومت پرداخت. یکی از آنها شاهزاده مراد، پسر احمد، برادر سلیم بود که در آناتولی قدرت را در دست داشت. وی نتوانست در مقابل حمله سپاه سلیم مقاومت کند، از این رو به ایران پناهنده شد.

سلیم پس از تسویه حساب‌های خانوادگی درصدد مقابله با شاه اسماعیل برآمد، چرا که او به دلیل تجربه در طرابوزان، بزرگ‌ترین مشکل را تهدید دولت صفویه می‌دید. وی پس از ایجاد ثبات و اطمینان در مرزهای اروپایی خود به جنگ با صفویه متمایل شد.^۴ با وجود اینکه عثمانی‌ها عمیقاً مدیون عادات، سنن

۱. ه. ر. رویمر، «دوره صفویان»، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۳۹.

۲. برنارد لوئیس، استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی، ص ۴۵.

۳. عبدی بیگ شیرازی، تکملة الاخبار، ص ۵۱؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۱۷۷؛ نویسنده ناشناخته، جهانگشای خاقان، ص ۴۷۳؛ خورشاه قباد الحسینی، تاریخ نظام شاه ایلچی، ص ۶۴-۶۵ و خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ج ۴، ص ۵۴۴. میرزا بیگ جنابدی، سال درگذشت بایزید را ۹۰۷ ق دانسته است که صحیح به نظر نمی‌رسد (روضه الصفویه، ص ۲۸۴-۲۸۵).

۴. استانفورد جی شاو، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۱، ص ۱۵۰.

و فرهنگ ایرانی در رشته های ادبیات،^۱ هنر، حکومت و ... بوده و بسیاری از متصدیان حکومتی عثمانی از نقاط شرق به آنجا مهاجرت کرده بودند، اما اختلافات سیاسی - مذهبی دو دولت، قوی تر از عوامل مشترک بود.

سلیم از زمانی که حاکم طرابوزان بود، از نزدیک، شاهد ظهور اسماعیل بود و تردیدی نداشت که حکومت عثمانی در ایالات آسیای صغیر تا زمانی که شورش قزلباش ها در آناتولی ادامه دارد، در خطر خواهد بود.^۲ بی شک، فعالیت صفویان به واسطه تبلیغات سیاسی - مذهبی صوفیان در آناتولی می توانست عامل جنگ بین این دو کشور شود.^۳ از سویی ایران که در آخرین حد گسترش ارضی خود بود، احتمالاً مورد طمع امپراتوری عثمانی واقع می شد. البته باید توجه داشت که اختلاف مذهبی تنها لایه رویین اختلاف دو کشور بود، زیرا در جنگ جوبوک آنقوره میان دولت تیموریان و عثمانی ها که موجب شکست بایزید شد،^۴ هر دو دولت سنی مذهب بودند، همچنین آق قویونلوها که در جنگ ترجان با سلطان محمد فاتح، شکست خوردند^۵ نیز سنی بودند. حتی پیش از این قرا قویونلوها که شیعه بودند با عثمانی مناسبات دوستانه داشتند.^۶ بنابر این نمی توان بیش از اندازه عامل مذهب را در دشمنی دو امپراتوری دخیل دانست.

شاه اسماعیل هم زمان با قدرت یابی سلیم، بر سراسر ایران از بغداد تا هرات تسلط یافته بود. وی در حالی حکومت سلطان سلیم را تبریک نگفت که کشورهای هم جوار عثمانی مانند جمهوری ونیز، والاشی، هنگری و ... جلوس او

۱. در زمان سلطان سلیم، شعر و ادب اهمیت زیادی یافت، زیرا سلیم خود در زبان فارسی شاعر توانایی بود و هم در این دوره به علت سخت گیری های شاه اسماعیل گروه زیادی از شاعران و دانشمندان ایرانی به عثمانی گریختند و زبان و ادب فارسی را در آنجا جان تازه ای بخشیدند. دانشمندان و شاعران سنی در ایران اگر از اعتقادات خود دست بر نمی داشتند، یا کشته می شدند و یا ناچار به خارج از ایران فرار می کردند؛ عده ای به هند، گروهی نزد ازبکان و عده ای به عثمانی فرار کردند و سلطان سلیم ایشان را گرامی داشت (محمد امین ریاحی، *زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*، ص ۱۶۹ - ۱۷۰ و اسماعیل احمد یاقی، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ص ۵۱).

۲. ه. ر. رویمر، «دوره صفویان»، *تاریخ ایران دوره صفویه*، ص ۳۹.

۳. سلیم همیشه در نظر داشت که به دیار بکر و ایران لشکر بکشد، اما زمان پدر این اختیار را نداشت (نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۴۸۹).

۴. حسین میرجعفری، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، ص ۳۸.

۵. حسین میرجعفری، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، ص ۲۹۸ - ۲۹۹.

۶. همان، ص ۲۴۹. یکی از علل دوستی این دو، تسلط ترکمانان قرا قویونلو بر راه های تجاری بین ایران و عثمانی بود در مقابل فعالیت آق قویونلوهای طرفدار تیموریان و مخالفان عثمانی؛ دیگر آنکه کمک به قرا قویونلوها موجب قطع تجاوز آق قویونلوها به این مناطق، سرکوب قبایل آشوبگر منطقه و امنیت راه ها می شد. اسماعیل حسن زاده، *حکومت ترکمانان قرا قویونلو و آق قویونلو در ایران*، ص ۶۵ - ۶۶.



را تبریک گفته و قراردادهای سابق را تجدید کرده بودند. حتی فرمانروای مملوک مصر، قانصوغوری، هدایایی به دربار عثمانی فرستاده بود.^۱ البته شاه ایران خطر را از سوی عثمانی احساس کرد، از این رو در سال ۹۱۹ ق / ۱۵۱۳ م ابتدا خواست جزیره هرمز را از خطر پرتغالی‌ها برهاند، ولی متوجه شد که قادر به جنگ در دو جبهه نیست، بنابر این برای کمک گرفتن از پرتغال علیه عثمانی سفیری فرستاد، هر چند تا سال ۹۲۲ ق / ۱۵۱۶ م هیچ قراردادی میان ایران و پرتغال بسته نشد.^۲ در این دوره، حوادثی چند از جمله فعالیت نورعلی خلیفه در خاک عثمانی و پناهندگی شاهزاده مراد به ایران، در کنار دیگر عواملی که پیش از این به آنها اشاره شد، موجب جنگ چالدران میان دو کشور همسایه و مسلمان گردید.

۱. فعالیت نورعلی خلیفه

مهم‌ترین اقدام صفویان پس از قدرت‌یابی سلطان سلیم در قلمرو عثمانی این بود که نورعلی خلیفه را برای جمع‌آوری صوفیان، روانه آن دیار کرد.^۳ در قرا حصار (قلعه حصار) سه هزار صوفی به او پیوستند و سلیم با شنیدن این خبر، فایق بیک را به مقابله فرستاد. نورعلی خلیفه بر سپاه عثمانی پیروز شد و به توقاط رفت و در نزدیکی این شهر، شاهزاده مراد نیز که عازم پناهندگی به ایران بود به نورعلی خلیفه پیوست. این دو به سبب شورش مردم توقاط آنجا را به آتش کشیدند، مراد وارد ایران شد و نورعلی خلیفه متوجه ارزنجان گردید. در ارزنجان با لشکر پانزده هزار نفری عثمانی به فرماندهی سنان پاشا و حسین بیک و تاج‌الدین بیک رو به رو گردید و جنگ سختی در گرفت، سپاه عثمانی فرار کرد و نورعلی خلیفه ایشان را تعقیب و تعداد زیادی را همراه سنان پاشا از دم تیغ گذراند و سپس غنایم فراوانی را که به دست آورده بود به دربار شاه اسماعیل فرستاد و در ارزنجان که به تیول به او داده شده بود، اقامت گزید.^۴

۱. عبدالحسین نوایی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۸.

۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۲ - ۲۳.

۳. عبدالحسین نوایی، شاه اسماعیل اسناد و مکاتبات، ص ۱۳۴.

۴. حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۱۷۵ - ۱۷۶؛ نویسنده ناشناخته، جهانگشای خاقان، ص ۴۷۵ - ۴۷۹ و محمدیوسف واله اصفهانی، خلد برین، ص ۳۲۳ - ۳۲۴.



همراه نورعلی خلیفه، روملو خان محمد استاجلو بود. او نیز نامه تهدیدآمیزی به سلیم نوشت و او را به جنگ فرا خواند و حتی گفته شده است که برای سلطان چادر و جامه زنانه فرستاد.^۱ به این صورت، آشوب بزرگی در ایالات شرقی امپراتوری عثمانی پدید آمد و نظم داخلی آن دچار مشکل شد. در کنار این عوامل اختلاف، باید به مسئله اذیت فرستادگان کشورهای دیگر که برای امور تجاری - سیاسی عازم ایران بودند، توسط عثمانی نیز توجه کرد.^۲ این فعالیتها موجب شد تا عثمانی آماده حمله به ایران شود.^۳

۲. پناهندگی شاهزاده مراد به ایران

از دیگر عوامل اختلاف، پناهندگی شاهزاده مراد به ایران بود.^۴ شاه اسماعیل ایالت فارس را به عنوان تیول به او بخشید.^۵ سلیم یکی از برادران خود به نام عزت چاپین را به ایران فرستاد تا ضمن اعلام جلوس خود، خواستار استرداد شاهزاده مراد شود، اما شاه اسماعیل سلیم را غاصب تخت و تاج می دانست و به سفیر او اعتنایی نکرد. سفیر پس از مدتی اقامت در تبریز و ملاقات با رؤسای ایالات، اطلاعات جامعی از اوضاع کشور جمع‌آوری نمود و به تدریج به وسیله جاسوسان به باب عالی فرستاد و خود نیز بی‌خبر از ایران رفت و گزارش مفصلی از اوضاع سیاسی - اجتماعی و نظامی ایران به سلطان سلیم داد و او را به لشکرکشی به ایران تشویق نمود. شاهزاده مراد نیز در راه فارس، در کاشان مریض شد و مرد.^۶

۱. نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۴۸۹ و قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی قمی، *خلاصه التواریخ*، ص ۱۲۹.
۲. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۴۳ - ۱۴۴؛ فاروق سومر، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ص ۵۰؛ عبدالحسین نوایی، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، ص ۹ و عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، ص ۱۸.
۳. امیر محمود خواندمیر، *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب*، ص ۱۶۱.
۴. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۷۷؛ میرزا بیگ جنابدی، *روضه الصفویه*، ص ۲۵۵ و نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۴۸۵ - ۴۸۶.
۵. نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۴۸۶.
۶. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۱۷۸؛ در کتاب *جهانگشای خاقان* (ص ۴۸۶ - ۴۸۸) مرگ مراد در اصفهان نوشته شده است. خورشاه قباد الحسینی (*تاریخ ایلیچی نظام شاه*، ص ۶۵) از این شاهزاده در کتاب خود بدون نام از او یاد کرده و عاقبت او را قتل در شیراز می‌داند.



۳. نبرد چالدران

سلطان سلیم که قصد انتقام‌جویی از ایران را داشت برای جلوگیری از هر خطری در مرزهای شمالی و غربی عثمانی ابتدا با دولت‌های مسیحی، مانند مسکوی، مجارستان، جمهوری ونیز و ... معاهدات صلح منعقد کرد،^۱ آنگاه متوجه ایران شد. سلیم قبل از رویارویی با شاه اسماعیل در پی کسب اطلاعات بیشتر راجع به شیعیان آناتولی برآمد و هیئتی را به ریاست خود تشکیل و دستور داد که شیعیان را از هفت تا هفتاد سال دستگیر، عده‌ای را بکشند و بقیه را زندانی نمایند تا در موقع حمله به ایران از پشت سر شورش نکنند. این افراد حدود چهل هزار نفر می‌شدند.^۲ علاوه بر این، سلیم از شمس‌الدین احمد، یکی از علمای استانبول، خواست تا رساله خصمانه‌ای در باره مذهب شیعه بنویسد و از مفتی استانبول نیز فتوای قتل شیعیان را گرفت. این فتوا در حقیقت، مجوز کشتار دسته جمعی قزلباشان و ترکمانان را به سلیم می‌داد.^۳ اسماعیل نیز در مقابل، به کشتار سنیان در ایران دست زد.^۴ شاه اسماعیل از نظر سلطان سلیم نه تنها دشمن مذهبی او بود، بلکه به علت حمایت از سلطنت احمد، برادر سلیم و پشتیبانی از شیعیان عثمانی مخالف شخصی او نیز به حساب می‌آمد.^۵ پس از حرکت سلیم به سوی خاک ایران، شاه اسماعیل با ارسال نامه‌ای همراه یک دست لباس زنانه، وی را بیش از پیش به حمله تحریک کرد.^۶ این اختلافات سرانجام به وقوع جنگ چالدران در سال ۹۲۰ ق / ۱۵۱۴ م منجر شد.^۷

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، ص ۱۹.

۲. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۲، ص ۲۷۷؛ نورمن ایتسکوتیس، *امپراتوری عثمانی و سنت اسلامی*، ص ۶۰. برخی معتقدند احتمالاً این رقم قراردادی است و نشان دهنده شمار زیاد مقتولان است (راجر سیوری، *ایران عصر صفوی*، ص ۳۹ و فاروق سومر، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفویه*، ص ۴۶).

3. Remzi Kilic, *Kanuni devri Osmanli- Iran munasebetleri*, p71.

۴. اسماعیل احمد یاقی، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ص ۵۲.

۵. مهدی کیوانی، «*اسماعیل اول صفوی*»، *دایرة المعارف بزرگ اسلام*، ج ۸، ص ۶۳۸ و ه. ر. رویمر، «*دوره صفویان*»، *تاریخ ایران دوره صفویان*، ص ۴۱.

۶. ر. ک. عبدی بیگ شیرازی، *تکملة الاخبار*، ص ۵۴؛ عبدالحسین نوایی، *شاه اسماعیل اسناد و مکاتبات*، ص ۱۴۵ - ۱۴۷، به نقل از: *منشأة فریدون بیگ*، ج ۱، ص ۳۷۹ - ۳۸۱.

۷. میرزا بیگ جنابدی، *روضه الصفویه*، ص ۲۸۷ - ۲۹۱؛ محمدحسن مستوفی، *زیمة التواریخ*، ص ۵۴؛ خورشاه قباد الحسینی، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، ص ۶۶ - ۶۹ و بدلیسی، *سرفنامه*، ص ۲۱۷. در برخی منابع، این حادثه در سال ۹۱۹ ق دانسته شده است (نویسنده ناشناخته، *تاریخ ملاکمال*، ص ۳۱).



روابط سلطان سلیم و شاه اسماعیل پس از نبرد چالدران

پس از شکست ایران در جنگ چالدران، سلطان سلیم با وجود خلق و خوی تند خود، با مردم تبریز با مدارای نسبی رفتار کرد.^۱ شاید به دلیل فرا رسیدن زمستان و عدم امکان فراهم نمودن تدارکات لازم برای نیروهایش^۲ یا به گمان در کمین بودن سپاه صفویان^۳ دست به عمل خصمانه نزد، با وجود این، سلطان سلیم قصد داشت کار شاه اسماعیل را یک‌سره نماید، به همین دلیل بود که در قره‌باغ مستقر شد، اما به علت مخالفت برخی از ارکان دولت که در پی تحریک ینی‌چری‌ها بودند، حرکت کرد و تصمیم گرفت زمستان را در آماسیه بماند.^۴ سلیم در بازگشت، دویست خانوار از ارباب هنر و تجار را به استانبول منتقل کرد.^۵ در زمان اقامت سلیم در آماسیه بود که شاه اسماعیل ایلچی خود عبدالوهاب^۶ را برای تقاضای صلح و بازگرداندن همسر خود فرستاد، اما سلیم نپذیرفت. شاه ایران بعدها در اواسط سال ۹۲۱ق / ۱۵۱۵م هنگام عزیمت سلیم به استانبول دو فرستاده به نام حسین بیک و بهرام‌آقا را همراه نامه‌ای با متنی مناسب برای عقد پیمان صلح فرستاد، اما سلیم که اعتماد نداشت، دستور داد فرستاده‌ها را بازداشت و زندانی کنند.^۷ شاید قصد او اقدام به جنگ تازه‌ای با ایران بود.^۸

۱. نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۵۰۷؛ محمدمحسن مستوفی (*زبدة التواریخ*، ص ۵۴) از ایجاد خرابی در تبریز توسط سلیم گزارش می‌دهد. خورشاه قباد الحسینی (تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۶۹) تنها از توقف دو هفته‌ای سلیم در تبریز می‌نویسد و از رفتار او سخن چندانی نمی‌گوید. برخی منابع نیز تأکید دارند که سلیم بیش از آن جرئت نداشت (عبدی بیگ شیرازی، *تکملة الاخبار*، ص ۵۵ و میرزا بیگ جنابدی، *روضه الصفویه*، ص ۲۹۰ - ۲۹۱).

۲. استانفورد جی شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳. خواندمیر، *حبيب السیر*، ج ۴، ص ۵۴۸. یا به اصرار ینی‌چری بود که از تبریز رفت (ر.ک: عبدالحسین نوایی، *شاه اسماعیل اسناد و مکاتبات*، ص ۳۸).

۴. نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۵۰۸؛ قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی قمی، *خلاصة التواریخ*، ص ۱۲۲ و قاضی احمد غفاری قزوینی، *تاریخ جهان آرا*، ص ۲۷۵.

۵. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۲، ص ۲۸۹ - ۲۹۰.

۶. سراج‌الدین عبدالوهاب پسر امیر عبدالغفار بود که در زمان اوزون حسن، شیخ‌الاسلام آذربایجان شده بود. وی اهل سمرقند بود. پس از فوت عبدالغفار پسرش عبدالوهاب به مقام شیخ‌الاسلامی منصوب شد. شاید علت انتخاب او به عنوان سفیر از سوی شاه اسماعیل به دلیل ایرانی نبودن (قزلباش نبودن) و اینکه از سلاله حضرت رسول (ص) بود و مورد احترام مردم آذربایجان قرار داشت، بوده باشد. اما او به دستور سلیم زندانی، شکنجه و سرانجام در استانبول درگذشت (عبدالحسین نوایی، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، ص ۱۱ - ۱۲). از این نامه اسماعیل اثری در دست نیست.

۷. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۲، ص ۲۹۰ و عبدالحسین نوایی، *شاه اسماعیل اسناد و مکاتبات*، ص ۲۳۵ - ۲۳۸.

۸. همان، ص ۳۱۶.



سلطان عثمانی به علت وضعیت حاکم بر لشکرش که امکان جنگ مجدد با اسماعیل را نمی‌داد، به پیشنهاد برخی از حکام خود تصمیم گرفت مناطقی را در مرزهای شرقی و جنوبی تصرف کند، از این‌رو با حفظ ولایات بایبورد، ارزجان و کیفی، در اواخر صفر سال ۹۲۱/۱۵۱۵م به قصد قلعه کماخ، آماسیه را ترک کرد و در پنجم ربیع الاول این سال قلعه تسلیم او شد.^۱ از آنجا که دیاربکر در مرز غربی عثمانی از مهم‌ترین شهرهایی بود که در دست دولت صفویه قرار داشت و عثمانی در صورت تصرف آن می‌توانست ایران را از نظر امنیتی، مدام تهدید نماید، سلطان سلیم موفق شد به کمک عالم و مورخ معروف، ادریس بدلیسی که به دولت عثمانی پناه آورده بود، از طریق گفت‌وگو دیاربکر را تصرف کند.^۲ وی علاوه بر آن ۲۵ منطقه از خوانین کرد را نیز به اطاعت خود در آورد.^۳

به‌طور کلی می‌توان گفت که تأثیر آنی شکست صفویه در چالدران، ضمیمه‌شدن ناحیه دیاربکر در سال ۹۲۲ق / ۱۵۱۶م به عثمانی و نیز انقراض سلسله ذوالقدر در مرعش و البستان و پیوستن آن به خاک عثمانی بود.^۴ صفویان از این پس به موضع دفاعی رانده شدند، هر چند در حملات سپاهیان عثمانی به مناطق شرقی آناتولی فرماندهان قزلباش مقاومت خوبی کردند.^۵

اسماعیل پس از جنگ و عدم توفیق در بستن قرارداد صلح، کارها را به نزدیکان و امیران خود سپرد و خود بیشتر به «شادخواری و شکار» می‌پرداخت.^۶ این شکست در حقیقت، هاله شکست‌ناپذیری شاه صفوی را نزد پیروانش محو کرد.^۷ سلیم با این پیروزی توانسته بود به تهدید صفویان پایان دهد، زیرا این

۱. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۲۰۰ - ۲۰۱؛ نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۵۲۲؛ خورشاه قباد الحسینی، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، ص ۷۲؛ اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۲، ص ۲۹۱، به نقل از: *منشآت فریدون بیگ*، ج ۱، ص ۴۱۳ و ۳۶۲ - ۳۶۳ و فریدون بیگ، *تاریخ الدولة العلیة العثمانیه*، ص ۱۹۱.

۲. ر.ک: نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۵۲۳ - ۵۲۴ و اسکندر بیگ منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۷۰ و ۷۴.

۳. ادریس بدلیسی از کاتبان دیوان آق قویونلو بود که پس از جنگ چالدران وارد خدمت دولت عثمانی شد و سلیم در زمان اقامت در آماسیه برای تصرف آناتولی او را برای تبلیغ به آنجا فرستاد. *تاج التواریخ* (ج ۲، ص ۲۹۹ - ۳۱۳) شرح مبسوطی در مورد چگونگی فعالیت‌های ادریس بدلیسی آورده است. و ر.ک: اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۲، ص ۲۹۳ - ۲۹۵.

۴. ر.ک: حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۲۰۲ - ۲۰۳.

۵. فاروق سومر، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ص ۴۸.

۶. نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۵۵۵ و اسکندر بیگ منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۷۴.

۷. نویسنده ناشناخته، *عالم آرای صفوی*، ص ۴۹۲ و ه. ر. روبریمر، «دوره صفویان»، *تاریخ ایران دوره صفویان*، ص ۴۳.



شکست، راه نفوذ صوفیان صفوی را به آناتولی بست و صفویان را به مرزهای دورتری عقب راند. این جنگ سبب دشمنی دیرپای دو کشور شد و به‌رغم صلح‌های مکرر موجب شد همیشه روابط این دو کشور ناپایدار باشد. عثمانی‌ها به عنوان حربه اقتصادی علیه ایران، تجارت ابریشم را که منبع اصلی صادرات ایران بود، ممنوع کردند و تجار ابریشم ایرانی بورس را به بالکان تبعید نموده^۱ و در پی اتحاد با ازبکان علیه شاه اسماعیل برآمدند.^۲ شاه اسماعیل نیز در مقابل اقدامات سلطان سلیم، برای مقابله در پی متحد بود. در شرق ایران ازبکان بودند که نه تنها متحد محسوب نمی‌شدند، بلکه دشمنی آنها کمتر از عثمانی نبود.^۳ بنا بر این، شاه صفوی نیز مانند دولت‌های اوزون حسن آق قویونلو و ممالیک، با دولت‌های جمهوری ونیز و مصر تماس و مکاتبه نمود، اما نامه‌های او برای کنسول‌های مستقر در شام، طرابلس و اسکندریه به دست سلطان مصر افتاد و از اهداف وی مطلع شدند.^۴

سلیم پس از پیروزی بر ایران در سال ۹۲۲ ق / ۱۵۱۶ م مصر را تصرف کرد.^۵ وی بعد از شش ماه اقامت در مصر، به استانبول بازگشت و در صدد عزیمت به ایران شد، اما زمانی که به شام رسید ایلچیان شاه اسماعیل همراه نامه و هدایای شاه ایران منتظر بودند. شاه ایران دریافته بود که پس از مصر نوبت ایران است، از این‌رو درصدد جلوگیری از این خطر برآمد. وی در این نامه با کلمات و جملات خاشعانه، خطاب به او نوشته بود:

تو مالک بلاد بسیار و تبعه بی‌شمار شدی، به‌خصوص با فتح مصر، عنوان خادم حرمین شریفین را گرفتی. اینک تو اسکندر روی زمین، گذشت، آنچه که در بین ما گذشت و دیگر بار دیگر تکرار نخواهد شد. تو به کشورت برو، من نیز به کشور خود

۱. لرد کین راس، *قرون عثمانی*، ص ۱۷۸.

۲. غلام سرور، *تاریخ شاه اسماعیل صفوی*، ص ۱۱۱.

۳. رسول جعفریان، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، ج ۲، ص ۴۱.

۴. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۲، ص ۴۲۸، به نقل از: تاریخ ابن ایاز، ج ۱، ص ۱۹۱ - ۲۰۴. هر چند که خبر جنگ ایران و پیروزی عثمانی موجب شادی و حتی برگزاری جشن در قلمرو ممالیک (شام - مصر) شده بود، زیرا از نظر ممالیک، اسماعیل خطرناک‌تر از عثمانی بود (اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، همان، ج ۲، ص ۲۷۹ و ۲۹۹ - ۳۰۰).

۵. رک: حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۲۱۱ - ۲۱۶؛ نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۵۴۶ - ۵۵۱؛ قاضی احمد غفاری قزوینی، *تاریخ جهان آرا*، ص ۲۴۷؛ محمود مقدیش، *نزهة الانظار*، ج ۲، ص ۴۲ - ۴۸؛ لرد کین راس، *قرون عثمانی*، ص ۱۷۸ - ۱۷۹؛ نوئل باربر، *فرمانروایان شاخ زرین*، ص ۶ و نورمن ایستکوتیس، *امپراتوری عثمانی و سنت اسلامی*، ص ۶۱.



می روم. مباد که بین ما خون مسلمانان ریخته شود، خواست و قصد تو هر چه باشد، من آن را به جای می آورم.^۱

البته برخی منابع به تلاش اسماعیل صفوی و آماده شدن وی برای حمله به عثمانی اشاره کرده‌اند.^۲ در این زمان برخی از قدرت‌های اروپایی نیز در پی عقد اتحاد با پادشاه صفوی علیه دشمن مشترکشان (ترکان عثمانی) بودند، اما کندی ارتباطات مشکل مهمی در این میان محسوب می‌شد. شاه اسماعیل که از سال ۹۱۹ق / ۱۵۱۳م قصد بستن قرارداد همکاری با پرتغال را علیه عثمانی داشت، در سال ۹۲۲ق / ۱۵۱۶م تنها موفق شد قراردادی (مبنی بر همکاری پرتغالی‌ها با ایران در سرکوب شورش‌های بلوچستان و مکران، لشکرکشی به بحرین و قطیف، در مقابل چشم پوشی ایران از جزیره هرمز، موافقت با دست نشاندگی امیر هرمز از سوی دولت پرتغال، پرداخت خراج هرمز به آنها و عدم دخالت مأموران ایرانی در امور هرمز) ببندد. پس از بسته شدن این قرارداد، آلبوکرک به هند رفت، اما در گوا درگذشت، از این رو اجرای قرارداد مسکوت ماند. تنها نتیجه مثبت قرارداد این بود که ایرانیان کاربرد سلاح‌های آتشین را از پرتغالی‌ها آموختند و در جنگ‌های بیست ساله ایران و عثمانی در زمان شاه تهماسب، ایران مقداری تفنگ و وسایل جنگی جدید از پرتغال دریافت کرد. به دلیل این روابط بود که عثمانی به چشم دشمن به پرتغال می‌نگریست.^۳ شاه اسماعیل در سال ۹۲۴ق / ۱۵۱۸م سفیرانی نیز برای اتحاد علیه عثمانی نزد شاهان لهستان و مجارستان فرستاد.^۴

روابط اسماعیل صفوی و سلطان سلیمان

سلیمان تنها پسر سلیم پس از مرگ پدر در سال ۹۲۶ق / ۱۵۱۹م به حکومت رسید.^۵ شاه اسماعیل ابتدا بر خلاف معمول آن عصر، سفیری برای تبریک به

۱. اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۲، ص ۳۱۶. نگارنده مقاله، نشانی از این نامه در منابع تاریخ دوره صفویه که به فارسی تحریر شده است، نیافت.

۲. اسکندر بیگ منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۷۴.

۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، ص ۲۲ - ۲۳.

۴. سیببلا شوستر والسر، *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان*، ص ۵۶.

۵. خورشاه قباد الحسینی، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، ص ۷۴؛ حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۲۲۱؛ نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۵۶۸ و اسکندربیگ منشی، *تاریخ جهان آرای عباسی*، ج ۱، ص ۷۴.



دربار سلیمان نفرستاد، اما پس از فتح بلغراد و جزیره رودس به دست سلیمان،^۱ سفیری به همراه یک هیئت پانصد نفری به استانبول گسیل داشت. عثمانی‌ها احترام لازم را به این هیئت به جای نیاوردند و تنها اجازه عبور بیست نفر از ایشان را از تنگه بسفر برای ورود به استانبول دادند. هنوز از ایران افرادی به نام خلیفه وارد قلمرو عثمانی می‌شدند و به تبلیغات سیاسی - مذهبی می‌پرداختند. از آنجا که سلطان سلیمان در اروپا گرفتار جنگ شد، قزلباش‌ها از فرصت استفاده کرده و در گوشه و کنار عثمانی شورش‌هایی به راه انداختند.^۲ پس از جنگ رودس، عثمانی به دلیل شورش مصر و شام،^۳ از سویی موقتاً حملاتش را به اروپا متوقف کرد و از سوی دیگر، به فکر درگیری با ایران نیفتاد، از این‌رو علمای ایران نیز جنگ با عثمانی را بدون حرکت خصم به سوی ایشان، جایز ندانستند.^۴ البته در مقابل، اسماعیل را به فرستادن سپاه برای جهاد در گرجستان برانگیختند.^۵ شاه اسماعیل پس از این، خود در حملات شرکت نکرد و همچنان به نشاط آشکار پرداخت.^۶

در مقابل فرستادگان شاه اسماعیل به اروپا، لوئی دوم پادشاه مجارستان، کشیشی از فرقه مارونی لبنان به نام فراترپتروس دو مونت لیبانو^۷ را که فارسی می‌دانست، در سال ۹۲۹ق / ۱۵۲۲م به دربار شاه اسماعیل فرستاد.^۸ شاه صفوی توسط این کشیش از قدرت شارلکن امپراتور آلمان مطلع شد و نامه‌ای به لاتین برای او فرستاد. وی در این نامه از اینکه دولت‌های اروپایی به جای اتحاد علیه عثمانی به جان هم افتاده‌اند، ابراز تعجب نمود. مدتی طول کشید تا نامه به دست امپراتور آلمان رسید و تا جواب نوشته شد و به ایران ارسال گردید، شاه اسماعیل

۱. ر.ک: حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۲۳۰ - ۲۳۱ و قاضی احمد غفاری قزوینی، *تاریخ جهان آرا*، ص ۲۴۷.
 ۲. قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی قمی اشاره می‌کند که این سفیر اجازه بازگشت به ایران را نیافت و در قسطنطنیه ماند تا مرگ او فرا رسید (*خلاصه التواریخ*، ص ۱۴۲) و ر.ک: عبدالحسین نوایی، *شاه اسماعیل صفوی اسناد و مکاتبات تاریخی*، ص ۳۲۹ - ۳۳۰ و ریاحی، *سفارتنامه‌های ایران*، ص ۲۶.
 ۳. استانفورد جی شاول، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ج ۱، ص ۱۶۳.
 ۴. اسکندربیک منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۷۴ و نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۵۶۹ - ۵۷۰.
 ۵. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۲۲۵؛ قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی قمی، *خلاصه التواریخ*، ج ۱، ص ۱۴۷ و عبدی بیگ شیرازی، *تکملة الاخبار*، ص ۵۸.
 ۶. نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، ص ۵۷۹.

7. F. petrus de Montelibano.

۸. سبیللا شوستر والسر، *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه های اروپاییان*، ص ۵۶.



از دنیا رفته بود و جواب نامه شارلکن که قول همکاری داده بود به دست تهماسب اول رسید. از میان دیگر دولت‌های اروپایی، سیاست فرانسه حفظ روابط دوستانه با ترکان عثمانی بود.^۱ با توجه به کوتاهی زمان تقارن حکومت شاه اسماعیل و سلطان سلیمان منابع تاریخ صفویه بیش از این به چگونگی روابط دو کشور اشاره‌ای نکرده‌اند. با مرگ شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ق / ۱۵۲۳م^۲ به دلیل نبرد عثمانی‌ها در اروپا مدتی روابط دو کشور هم‌جوار آرام بود تا اینکه دوباره اختلاف میان دو دولت آغاز شد.^۳

نتیجه

هم زمان با قدرت‌یابی اسماعیل صفوی در ایران، دو سرزمین هم‌جوار به علت اشتراکات دینی، بازرگانی و فرهنگی، روابط دوستانه‌ای داشتند. اما پس از مدتی این روابط بنا به علل مذهبی، سیاسی، اقتصادی و خارجی به کدورت گرایید. فعالیت گسترده صوفیان شیعه مذهب در خاک عثمانی و رسمی شدن مذهب شیعه در ایران عصر صفوی، یکی از این عوامل بود. هر چند عامل اصلی اختلاف به حساب نمی‌آمد، چرا که دولت عثمانی پیش از این با دولت هم‌مذهب خود، یعنی تیموریان و سپس آق‌قویونلوها جنگیده بود. همچنین بایزید پس از دریافت جسد بی‌جان شیبک‌خان ازبک سنی مذهب که به دست اسماعیل صفوی به قتل رسیده بود، به ایران حمله نکرد یا دست‌کم روابط او با ایران تیره نشد. نگارنده بر این گمان است که اختلاف مذهبی به دلیل تبعاتی که برای دو دولت در پی داشت، یکی از عوامل مهم - نه اصلی - تیرگی روابط دو دولت مسلمان بود؛ به این معنا که مهاجرت گسترده صوفیان از آناتولی به ایران برای زیارت و یا اقامت در سرزمین مرشد خود، موجب خسارات اقتصادی زیادی برای دولت عثمانی می‌شد، از جمله اینکه مقدار مالیات جمع‌آوری شده از این منطقه کم و به دامداری در آناتولی صدمه وارد می‌شد. نیروی نظامی که عثمانی هر سال از آناتولی برای

۱. راجر سیوری، *ایران عصر صفوی*، ص ۱۰۴؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، ص ۲۵ - ۲۷ و غلام سرور، *تاریخ شاه اسماعیل صفوی*، ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

۲. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۲۲۷؛ میرزا بیگ جناب‌دی، *روضه الصفویه*، ص ۳۵۹ و خورشاه قباد الحسینی، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، ص ۷۹. محمدمحسن مستوفی، مرگ شاه اسماعیل را در سال ۹۲۹ق می‌داند (*زبدة التواریخ*، ص ۵۷).

۳. رسول جعفریان، *صفویه از ظهور تا زوال*، ص ۸۲.



جنگ با اروپا جمع‌آوری می‌کرد، کاهش چشمگیری می‌یافت، از این‌رو این دولت حاضر نبود با فعالیت شیعیان صوفی در قلمرو خود کنار بیاید، زیرا این تنها یک فعالیت مذهبی نبود، بلکه گاه به شورش و جنگ نیز منجر می‌شد، چنان‌که صوفیان در ایالات آناتولی و روم دست به شورش زدند. از سویی این فعالیت‌ها می‌توانست به نفع دولت صفویه، منطقه آناتولی را از عثمانی جدا کند. بنابر این، تنها در دوره سلطان سلیم با گرفتن فتوای قتل شیعیان از مفتی استانبول، عثمانی تلاش کرد تا از عامل مذهب برای رفع خطر صفویه در مناطق شرقی خود کمک بگیرد. با وجود این، در دوره سلیم نیز اختلاف مذهبی را نمی‌توان مهم‌ترین مشکل روابط بین دو کشور دانست، چرا که پس از پیروزی عثمانی در نبرد چالدران، دستور قتل و عام مردم تبریز داده نشد. حملات پراکنده شاه اسماعیل به خاک عثمانی برای تعقیب مخالفان خود که به آنجا گریخته بودند نیز از عوامل نگرانی دولت عثمانی از شاه ایران شده بود.

از عوامل سیاسی تیرگی روابط دو کشور می‌توان به سیاست توسعه‌طلبی ارضی دو دولت ایران و عثمانی اشاره کرد. شاه اسماعیل با فعالیت خلیفه‌های صوفی خود و فرستادن جاسوسانی به آناتولی شرقی، در تلاش بود تا این مناطق را به قلمرو خود بیفزاید. اهمیت این مسئله تا جایی بود که شاه صفوی به تکاپو برای اتحاد با دولت‌های مسیحی ونیز و پرتغال علیه عثمانی برآمد. در مقابل، عثمانی نیز به اذیت و آزار سفرای دیگر کشورها که برای امور تجاری - سیاسی از سمت خاک عثمانی عازم ایران بودند، پرداخت. عدم توجه و شاید عدم آشنایی دو دربار با آداب و رسوم سیاسی یکدیگر، از جمله چگونگی پذیرش سفرا، می‌تواند موجب افزایش کدورت‌های دو دولت با یکدیگر شده باشد.

دولت‌های اروپایی نیز که از یک سو، به دلیل تسلط عثمانی بر قسطنطنیه، راه تجاری پیشین خود را از دست داده بودند و از سوی دیگر، خطر ادامه حملات عثمانی به خاک اروپا وجود داشت، تمایل داشتند به‌گونه‌ای این کشور را در شرق قلمروش درگیر جنگ کنند. به همین دلیل در کنار فعالیت شاه اسماعیل برای یافتن متحدی علیه عثمانی، خود نیز اظهار تمایل کردند.

سرانجام مجموعه این عوامل، به تیرگی کامل روابط ایران و عثمانی در دوره سلیم و اسماعیل و جنگ چالدران منجر شد که تبعات آن در دوره سلطان سلیمان نیز باقی ماند.



فهرست منابع

۱. اسکندر بیگ منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
۲. امیر اردوش، محمد حسین، *اوزون حسن آق قویونلو و سیاستهای شرقی - غربی، مناسبات ایران و عثمانی در دوره اوزون حسن آق قویونلو*، تهران، انتشارات برسات، ۱۳۸۱.
۳. ایتسکو تیس، نورمن، *امپراتوری عثمانی و سنت اسلامی*، ترجمه احمد توکلی، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۷.
۴. باربر، نوئل، *فرمانروایان شاخ زرین (از سلیمان تا آتاتورک)*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۴.
۵. بدلیسی، امیر شرفخان، *شرفنامه؛ تاریخ مفصل کردستان*، با مقدمه و تعلیقات محمد عباسی، [بی جا]، مؤسسه مطبوعاتی علمی، [بی تا].
۶. پورگشتال، هامر، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۷.
۷. جعفریان، رسول، *صفویه از ظهور تا زوال*، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۸.
۸. جعفریان، رسول، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
۹. جُنابدی، میرزا بیگ، *روضه الصفویه*، به کوشش غلام رضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۸.
۱۰. حسن زاده، اسماعیل، *حکومت ترکمانان قرا قویونلو و آق قویونلو در ایران*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
۱۱. حسینی قمی، قاضی احمد بن شرفالدین حسین، *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.



۱۲. حقی اوزون چارشی لی، اسماعیل، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، تهران، سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۰.
۱۳. خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان بن فضل‌الله، *تاریخ عالم آرای امینی*، به کوشش مسعود شرقی، تهران، انتشارات خانواده، ۱۳۷۹.
۱۴. خواندمیر، امیرمحمود، *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی (ذیل تاریخ حبیب السیر)*، به کوشش غلامرضا طباطبایی، مجموعه انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۰.
۱۵. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۶۳.
۱۶. دورسون، داود، *دین و سیاست در دولت عثمانی*، ترجمه منصوره حسینی و داود وفا، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۷. روملو، حسن، *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات بابک، ۱۳۵۷.
۱۸. رویمر، ه. ر.، «دوره صفویان»، *تاریخ ایران دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۰.
۱۹. ریاحی، محمدامین، *زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*، تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۹.
۲۰. ریاحی، محمدامین، *سفارتنامه‌های ایران*، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۸.
۲۱. سرور، غلام، *تاریخ شاه اسماعیل صفوی*، ترجمه محمدباقر آرام، عباسقلی غفاری فرد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۲۲. سومر، فاروق، *نقش ترکان در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران، نشر گستره، ۱۳۷۱.
۲۳. سیوری، راجر، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
۲۴. شاو، استانفورد جی، *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان زاده، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
۲۵. شوستر والسر، سیبیل، *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان*، ترجمه و حواشی غلامرضا ورهرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.



۲۶. شیرازی، عبدی بیگ، *تکملة الاخبار*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۹.
۲۷. طهرانی اصفهانی، ابوبکر، *دیار بکریه*، تصحیح و اهتمام نجاتی لوغانی و فاروق سومر، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶.
۲۸. غفاری قزوینی، قاضی احمد، *تاریخ جهان آرا*، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
۲۹. فریدیگ، محمد، *تاریخ الدولة العلیة العثمانیه*، تحقیق احسان حقی، بیروت، دارالنفائس، ۱۹۸۸ م.
۳۰. قباد الحسینی، خورشاه، *تاریخ نظام شاه ایلیچی*، تصحیح محمدرضا نصیری، کوئچی هانزوا، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
۳۱. قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، *لب التواریخ*، تهران، بنیاد گویا، ۱۳۶۳.
۳۲. کین راس، لرد، *قرون عثمانی (ظهور و سقوط امپراتوری عثمانی)*، ترجمه پروانه ستاری، تهران، انتشارات کهکشان، ۱۳۷۳.
۳۳. کیوانی، مهدی، «اسماعیل اول صفوی»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۸، زیر نظر سیدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۳۴. لوئیس، برنارد، *استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی*، ترجمه ماه‌ملک بهار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
۳۵. مجیر شیبانی، نظام‌الدین، *تشکیل شاهنشاهی صفویه، احیاء وحدت دینی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۳۶. مزاولی، میشل، *پیدایش دولت صفوی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۳.
۳۷. مستوفی، محمد محسن، *زبدة التواریخ*، به کوشش بهرورز گودرزی، تهران، انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۵.
۳۸. مقدیش، محمود، *نزهة الانظار فی عجائب التواریخ و الاخبار*، تحقیق علی زواری، محمد محفوظ، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۹۸۸ م.
۳۹. منشی قزوینی، بوداق، *جواهر الاخبار*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۷.



۴۰. میرجعفری، حسین، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، تهران، انتشارات سمت و دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۵.
۴۱. میرزا محمد معصوم، *تاریخ سلاطین صفویه*، به اهتمام سید امیرحسن عابدی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
۴۲. میکیل، آندره، با همکاری هانری لوران، *اسلام و تمدن اسلامی*، ترجمه حسن فروغی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
۴۳. نوایی، عبدالحسین، *شاه اسماعیل اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی*، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
۴۴. نوایی، عبدالحسین، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۷.
۴۵. نویسنده ناشناخته، *تاریخ عالم آرای صفوی*، به کوشش یدالله شکری، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
۴۶. نویسنده ناشناخته، *تاریخ صفویان، خلاصه التواریخ، تاریخ ملاکمال*، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، [بی نا، بی تا].
۴۷. نویسنده ناشناخته، *جهانگشای خاقان*، مقدمه و پیوست الله دتا مضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.
۴۸. واله اصفهانی، محمدیوسف، *خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)*، به کوشش میر هاشم محدث، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۲.
۴۹. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، *تاریخ روابط ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۵۰. هینتس، والتر، *تشکیل دولت ملی در ایران حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی*، ترجمه کیکاووس جهانگیری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.
۵۱. یاقی، اسماعیل احمد، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه رسول جعفریان، قم، مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.

52. Kilic, Remzi, *Kanuni devri Osmanli- Iran munasebetleri*, iQ 2006.

53. Tolan, John Victor, *Medival Christian Perceptions Of Islam*, New York 1996.



هنر زرگری در ایران

کوروش فتاحی*

چکیده

یکی از دوره‌های مهم تاریخ ایران در مورد سیر هنر و تکامل آن، دوره صفویه است. ایجاد امنیت نسبی، تشویق و گاه هنرمندی حکام صفوی و ارتباط مستمر با جهان غرب و شرق، از جمله عواملی بود که در این فرآیند، نقش اساسی داشت. هنر زرگری یکی از گمنام‌ترین هنرها در تمامی دوران تاریخی ایران است. علت این امر، کاربردهای متنوع طلا و نقره، آب‌کردن چند باره اشیای طلایی و نقره‌ای و آسیب‌های مرور زمان بر این آثار است. با این حال، هنرمندان زرگر ضمن داشتن تکنیک‌های خاص خود، در حیات سیاسی - فرهنگی دوره صفوی نقش قابل‌اعتنایی داشته‌اند. در این پژوهش تلاش شده است با استفاده از روش تحقیق تاریخی، جایگاه زرگری و زرگران در حیات اجتماعی و اقتصادی دوره صفوی شناسایی شود.

واژه‌های کلیدی: زرگری، زرگر، دوره صفوی و هنرهای تزئینی.

مقدمه

مده زر بی‌گرو گر پادشاهی که دشمن گرددت گر باز خواهی
(ناصر خسرو)

یکی از جنبه‌های مهم دوره صفوی، حیات هنری آن است که از یک سو، از گذشته تاریخی و هنری جوامع اسلامی و شرقی تغذیه می‌نمود و از دیگر سو، با تحولات هنری غرب امتزاج یافت. این امتزاج، دلایل و انگیزه‌های متعددی داشت که لوازم آن در دوره شاهان صفوی فراهم آمد.

زرگری، هنری است تا حدودی مهجور و در عین حال، مهم و شاید در حیات چند هزار ساله ایران به علت یک‌نواختی مواد و مصالح و شیوه آموزش آن، شاهد کمترین تحولات بوده و آثار زرگری ایران از حیث تکنیک ساخت، کمترین تحول را داشته و از نظر تنوع نقوش و طرح، از بیشترین تنوع و تحول بهره‌مند بوده است.

یکی از دشواری‌های تحقیق در زمینه هنر، به‌ویژه هنر زرگری، کمبود منابع و اطلاعات تاریخی و از میان رفتن آثار مربوط به آن هنر است که این مسئله در مورد زرگری به واسطه ثابت بودن ارزش طلای کهنه و نو و آب‌شدن چندین باره آثار زرین برای خلق آثار جدید، بسیار بغرنج‌تر است.

هر چند تحقیق در مورد تکنیک و آثار زرگری دشوار است، اما یافتن جایگاه سیاسی اجتماعی و فرهنگی صنف زرگران در تاریخ ایران، به‌ویژه در دوره صفوی که هم منابع داخلی بدان اشاره کرده و هم منابع خارجی بیشترین توجه را بدان داشته‌اند، کاری سهل است، زیرا علاوه بر اشاره منابع، صورت‌بندی اقشار اجتماعی در دوره صفوی مشخص‌تر از ادوار تاریخی گذشته است.

تحقیق حاضر با دو هدف فراهم آمده است: اول، بررسی تکنیک‌ها و آثار زرگری ایران در دوره صفوی و دوم، یافتن جایگاه سیاسی اجتماعی صنف زرگران در جامعه ایران دوره صفوی.

این پژوهش در چهار بخش اصلی تنظیم شده است: در بخش اول که مدخلی برای موضوع است، اصول و مبانی هنر زرگری در دوره صفوی بررسی





شده است. در بخش دوم به تکنیک‌ها و مهم‌ترین آثار زرگری در دوره صفوی اشاره شده، در بخش سوم به جایگاه سیاسی صنف زرگران پرداخته شده و در بخش آخر، در باره جایگاه اجتماعی این صنف در حیات اجتماعی ایران دوره صفوی بحث شده است.

تأکید اصلی مقاله که در واقع دیدگاه نگارنده می‌باشد، بر این نکته متمرکز شده است که اگر چه هنر زرگری ایران در دوره صفویه تفاوت چشمگیری با سایر ادوار تاریخی قبل از خود ندارد، اما ورود خارجیان شرقی (هندیان) و غربی (اروپاییان، خصوصاً فرانسویان) رونقی به آثار و تکنیک‌های این هنر بخشید، ضمن اینکه این دوره، اولین دوره در تاریخ ایران است که ایران توجه ناظران خارجی زمان خود را به تحولات هنری جلب کرده و اساساً ناظرانی از همین صنف، نظیر شاردن و تاورنیه با این نگاه به ایران وارد شده و گزارش‌هایی از آن نقل کرده‌اند.

بی‌شک، دشوارترین بخش تحقیق، یافتن منابع در خور، به‌ویژه در مورد تکنیک‌ها و تحولات این هنر در دوره صفویه بود که نگارنده به رغم تلاشی که انجام داد به منبعی که آگاهی‌های ارزنده و در خوری در این باره ارائه دهد، دست نیافت.

الف) اصول و مبانی هنر زرگری در دوره صفوی

به‌طور کلی استقلال سیاسی و تا حدودی کامیابی‌های اقتصادی ایران، در رونق صنایع و هنر، به‌ویژه هنر زرگری در دوره صفوی تأثیر عمیق داشت. همچنین عوامل دیگری، مانند نیاز نظامی، برقراری روابط سیاسی با جهان غیر همسایه و خصوصاً اروپا، مرکزیت سیاسی در دوره صفوی همراه با وجود پایتخت رسمی که موجب جذب هنرمندان به آن می‌شد و ذوق هنری بسیاری از شاهان و شاهزادگان صفوی، از دیگر عوامل و عناصر مهم در این امر بود.

از قرن ششم هجری با به وجود آمدن مکاتب هنری، در هنر عالم اسلام تحولی مهم روی داد. در آستانه تأسیس سلسله صفوی، دو مکتب بزرگ هنری، یکی در غرب و دیگری در شرق ایران وجود داشت؛ «مکتب تبریز» که به



ترکمانان، خصوصاً آق قویونلوها اختصاص داشت و «مکتب هرات» که از آن تیموریان بود. تصرف تبریز در ۹۰۷ق و هرات در سال ۹۱۶ق موجب تلفیق این دو مکتب در تبریز شد و مکتب جدیدی از آن سر بر آورد که به «مکتب تبریز صفوی» شهرت یافت.

با انتقال پایتخت در دوره شاه تهماسب اول (۹۳۰ - ۹۸۲ق) به قزوین، این مکتب نیز رهسپار آنجا شد و با نام «مکتب قزوین» شهرت یافت و پس از آن با انتقال پایتخت به اصفهان در دوره شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸ق) «مکتب اصفهان» به وجود آمد.^۱ همچنین وقوع جنگی مهم و مهاجرتی بزرگ نیز سبب شکل گیری دو مکتب هنری جدید در شرق و غرب مرزهای ایران شد. «مکتب استانبول» بعد از نبرد چالدران (۹۲۰ق) و پیروزی سپاه عثمانی بر لشکر صفوی به وجود آمد، چرا که سلطان سلیم عثمانی تعدادی از هنرمندان و از آن مهم‌تر، کتابخانه و آثار هنری عمده‌ای را با خود از تبریز به استانبول برد و ازین رو مکتب استانبول با الهام قطعی از مکتب تبریز شکل گرفت. یکی از محققان تاریخ هنر با مهم دانستن آثار مکتب تبریز، غنایم جنگ چالدران را منبع مهمی برای مکتب استانبول می‌شمارد.^۲

از سوی دیگر، سیاست مذهبی خشن شاه اسماعیل صفوی موجب مهاجرت علما و هنرمندان زیادی به خارج شد. بخش عمده‌ای از این هنرمندان مهاجر، متوجه دربار گورکانیان در دهلی شده و «مکتب هندی» یا «گورکانی» را به وجود آوردند.

بنابر این در ابتدای حکومت صفویه به سبب تلاش‌های آگاهانه و ناآگاهانه حکام صفوی، نوعی تبادل فرهنگی و هنری، خصوصاً در سبک‌های هنری در شرق و غرب عالم اسلام شکل گرفت که مدیریت و سررشته این تبادل، ایران صفوی بود. البته به تدریج از دوره شاه تهماسب و به‌ویژه در دوره شاه عباس اول به واسطه رنسانس اروپا جهت تبادل فرهنگی و هنری تغییر یافت. این بار تبادل فرهنگی میان شرق و غرب عالم به وجود آمد و صفویان در این فرآیند، نقش اساسی داشتند. یکی از بهترین نمونه‌ها در این زمینه - اگرچه با موضوع مقاله ارتباطی ندارد - نقاش مشهور این دوره، محمدزمان می‌باشد. وی - اگرچه

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: *تاریخ ایران دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ص ۴۹۶ - ۴۹۹.

۲. محمدحسن زکی، *صنایع ایران بعد از اسلام*، ص ۲۶۶.



در مورد شخصیت و تفاوت وی با شخصی دیگر به همین نام اختلافاتی وجود دارد.^۱ یکی از نخستین محصلان ایرانی بود که به اروپا اعزام شد تا به تحصیل هیات پیردازده ولی در آنجا به آموختن نقاشی پرداخت و با تأثیرپذیری از نقاشی عصر رنسانس، آن را در هنر خویش وارد ساخت. آمدن جواهرسازان اروپایی به ایران از دوره شاه عباس اول به بعد،^۲ این تبادل را بیشتر نمایان می‌سازد. در مجموع، ویژگی بارز مکاتب هنری عصر صفوی سرعت تبادل در سه جهت است: ابتدا تبادل در داخل مرزهای ایران تاریخی (تلفیق مکاتب هرات و تبریز و ایجاد مکتب تبریز صفوی)، بعد با فاصله زمانی اندکی، تأثیر بر مکاتب هنری استانبول و گورگانی در داخل جهان اسلام و در نهایت، تبادل در سطح جهانی میان شرق اسلامی و غرب مسیحی.

یکی از جنبه‌های هنر زرگری در دوره صفویه که در واقع ادامه سنت عهد تیموری می‌باشد، فلزکاری روی فلزات قیمتی است. طی سال‌های گذشته بررسی‌های انگشت‌شماری در این زمینه صورت گرفته است. البته آن طوری که آن^۳ ابراز می‌کند شاید دلیل اصلی این امر، نبود آثار زیاد در این زمینه است، زیرا آثار به جای مانده به قدری اندک است که امکان ارائه تصویری کامل از این هنر در عصر صفویه را تقریباً غیر ممکن می‌سازد. یکی از بهترین و معدود تحقیقات در زمینه فلزکاری روی فلزات قیمتی را ارنست گروب^۴ در مورد فلزکاری عصر تیموریان انجام داده که شاید بتوان آن را به دوره صفویه نیز تسری داد.

نکته‌ای که در مورد غفلت محققان از زرگری و هنر زرگران عصر صفوی باید یادآور شد، مهجوریت این هنر در بیشتر ادوار تاریخی ایران به‌طور کلی و عصر صفوی به‌طور مشخص است. این امر، ناشی از رویکرد متفاوت صفویان به مقوله هنر می‌باشد. در حالی که هنرهای زیبا مانند نقاشی و مینیاتور و کتاب‌آرایی به سبب ارتباط با اروپا و علاقه خاص سلاطین صفویه تحولات چشمگیری به خود دید، اما در عرصه هنر کاربردی، یعنی فلزکاری - به‌رغم علاقه وافر سلاطین

۱. تاریخ ایران دوره صفویان، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ص ۵۲۶.

۲. برای مثال، ر.ک: سبیلیا شوستر والسر، ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان، ص ۶۳.

3. J. W. Allan

4. Ernest Grube



صفوی به ظروف و ابزار طلایی و نقره‌ای که بدان اشاره خواهد شد - تحول خاصی بروز نکرد تا جایی که یکی از ناظران اروپایی در مورد زرگران ایرانی می‌گوید: «... زرگرها کار را فوق‌العاده زیبا انجام نمی‌دهند ...»^۱. تاورنیه با بیان همین نکته می‌گوید: «... زرگرهای ایرانی بد کار می‌کنند؛ صنعت زرگری هیچ جلوه و ترقی ندارد مگر نوعی ملیله‌کاری که بهتر از سایر کارهای زرگری آنهاست»^۲.

یکی از دلایل عدم توجه به این هنر در تمامی ادوار تاریخ گذشته ایران، این بود که تالار خاص فلزات قیمتی موجب می‌شد تا با وجود عدم هنرمندی در خلق آثار، باز هم توجه بدان‌ها جلب شود. البته گرایش شاهانی چون شاه تهماسب به هنرهای دیگر، مانند نقاشی نیز در این مهجوریت بی‌تأثیر نبوده، چنان‌که گفته شده است: «خود شاه تهماسب یک یا دو صحنه از دیوارهای ایوان چهلستون را در قزوین نقاشی کرده است ...»^۳. با این‌حال، زرگری یکی از الزامات دربار صفوی بود و اصلی‌ترین عوامل این امر، عبارت بود از:

۱. ایجاد روابط با دربارهایی که ارسال هدایا در قبال هدایای آنان الزامی بود و در این امر، نوعی رقابت نهانی وجود داشت، به‌ویژه دربار دهلی و استانبول و اروپا. غالب هدایا ابریشم و جواهرت بود. صاحب *عالم‌آرای عباسی* در بیان هدایای شاه عباس اول به محمد سلیم، جانشین جلال‌الدین محمد اکبر، سلطان هندوستان می‌گوید:

از جمله تحف و هدایا که برسم ارمغانی فرستاده شد ... یک هزار و پانصد عدد اقمشه نفیسه از مخمل زربفت طلا باف و نقره‌باف و زربفت و دیبای زیبای طلا و نقره و چهار زرعی زرباف و ...^۴.

البته در مناسبات داخلی حکام ایران با دربار صفوی نیز باز اولویت با هدایای زرین و سیمین بود. نطنزی در بیان استقبال امیرخان، حاکم آذربایجان از سلطان محمد خدابنده می‌گوید:

و خان والاگهر، بار دیگر در صدد کشیدن پیشکش و ساوری در آمده، خرمن‌ها از نقود ابیض و احمر زواهر جواهر بیحد و مر، و نفایس اجناس بی‌قیاس و اسبان

۱. جووانی فرانچسکو جملی کاری، *سفرنامه کاری*، ص ۱۴۸.

۲. ژان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۶۰۰.

۳. *تاریخ ایران دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ص ۵۱۲.

۴. اسکندر بیگ ترکمان، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، ج ۲، ص ۷۸۳.



تازی نژاد مرصع زرین زرین لجام و کمر شمشیرهای مذهب ساز، مرصع نیام و
اشتران کوه شکوه، با جللهای زربفت و مخمل و ...^۱

۲. زرگری در واقع، در خدمت عظمت بخشی به دربار و ثروت شاه بود. بدیهی
است که درخشش طلا و نقره مسلماً ابزاری برای نمایاندن قدرت ثروت و عظمت
دربارها در طول تاریخ بوده است. الثاریوس در توصیف تشریفات دربار شاه صفی
می گوید:

ظرف بزرگ زرین نیز برای نوشیدن شراب با فاصله، کنار هم چیدند و بیش از
سیصد کوزه زرین شراب، خالی کردند و برای به نمایش گذاشتن به گوشه‌ای
گذاشتند. هرگاه که انسان روی خود را بر می گرداند چیزی جز طلا نمی دید ...^۲

۳. استفاده از زرگری برای تقدس بخشی و با عظمت نمایاندن بناها و مزارات
مذهبی و خاندانی. الثاریوس مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی را چنین توصیف می کند:

... شبکه ضریح تماماً از لوله‌های قطور از جنس طلای ناب ساخته شده بود و از
پشت آن، مقبره شیخ صفی دیده می شد ... بالای مقبره چند چراغ لامپای
طلاویزان بود و در طرفین آن، دو شمعدانی بلند زرین که همراه سایر چراغ‌ها هر
شب باید پس از گذاشتن شمع در آنها روشن شوند به چشم می خورد. در طلایی
ضریح قفل بود ...^۳

اسکندر بیگ ترکمان نیز وقتی از آثار زمان شاه تهماسب اول یاد می کند، می گوید:

... از آثارش باروی بلده طهران و باروی مشهد مقدس و مطلا گردانیدن گنبد
مبارک حضرت امام الجن و الانس و میل طلای سر گنبد و عمارات دولتخانه
مبارکه دار السلطنه قزوین و حمامات معدود ...^۴

صفویان که خود را متولیان مذهب شیعه و حتی دین اسلام می دانستند، برای
اثبات این قضیه و نیز مشروعیت بخشی به ادعاهای خود، خصوصاً که ناظران
خارجی نیز گاه و بی گاه از این مزارات دیدار می کردند، زینت بخشی ابنیه مذهبی
در داخل و خارج کشور را جزء برنامه‌های خود قرار دادند. اشارات نویسنده *عالم*
آرای شاه اسماعیل در مورد ورود شاه اسماعیل به مشهد مقدس بعد از سرکوب
ازبکان^۵ و توضیحات سید حسن بن مرتضی در مورد مطلاکردن گنبد حرم امام

۱. افوشته‌ای نطنزی، *تقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*، ص ۱۵۵.

۲. الثاریوس، *سفرنامه آدام الثاریوس*، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۱۲۸.

۴. اسکندر بیگ ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۱۲۴.

۵. *عالم آرای شاه اسماعیل*، ص ۳۴۷.

علی 7^۱، نمونه‌هایی از این امر است. یکی از نمونه‌های جالب در زمینه افراط شاهان صفوی در این مورد، گفته عبدی بیگ شیرازی در مورد اقدامات شاه تهماسب است:

... نواب کامیاب به فیروزی و اقبال به زیارت روضه رضیه رضویه - علی مشرفها الصلوة و التحیه - مشرف گشته، گنبد آن روضه را امر فرمودند که از طلا مرتب سازند، لذا طلای خالص و زر نقد آنچه برای او می‌بایست از خزانه عامره داده، مجموع آن گنبد را از سطح تا قبه به خشت طلا مرتب ساخته، عبرت گنبد فیروزه فام فلک گردانیدند ...^۲

۴. علایق شخصی شاهان به هنر زرگری یکی دیگر از این عوامل بود. برخی از شاهان صفوی توجه خاصی به هنر داشتند، چنان که در مورد علاقه شاه تهماسب به نقاشی و شاه محمد خدابنده به نقاشی و طراحی نقوش قالی و شاه عباس اول به معماری بسیار گفته شده است. تاورنیه ضمن اشاره به علاقه شاه عباس دوم به نقاشی، از او به نام طراح جواهرات نیز یاد می‌کند:

چون شاه می‌دانست من به طرف هندوستان سفر خواهم کرد فرستاد مرا به حضور بردند تا نقشه‌هایی که برای ساختن اشیایی به دست خود کشیده بود، به من بدهد، زیرا اعلی حضرت صنعت نقاشی را نزد دو نفر نقاش هلاندی ... به خوبی آموخته بود ...^۳

۵. علاقه شاهان صفوی به اسب و تزیین آن نیز در توجه دربار صفوی به زرگری مؤثر بود. سانسون، مبلغ مسیحی فرانسوی که در دوره سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ - ۱۰۶۰ ق) به ایران مسافرت کرده است، در سفرنامه خود در باره علاقه شاه سلیمان به اسب و تزیین آن می‌گوید:

هر یک از این اسبها به قدر یک خزانه پر از جواهر، ارزش دارند، زیرا رکابهای این اسبها همه از طلا است، دهنه‌ها و سینه‌بندها و قسمت‌های جلو عقب زمین‌ها نیز همه از طلا است و روی طلاها مینا کاری کرده‌اند و بر روی آنها برلیان و یاقوت و انواع جواهرات قیمتی دیگر نشانده‌اند. همچنین روپوش‌های روی کفل اسبها که بسیار بزرگ می‌باشند، همه از طلا است و جواهر نشان است ... هر یک از این اسبها نیز مثل سایر حیوانات که از آنها صحبت کردم، در جلوی خود به همان ترتیب، دو طشت طلا دارند ...^۴

۱. سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، ص ۱۳۸.

۲. عبدی بیگ شیرازی، تکملة الاخبار، ص ۷۵.

۳. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۴۹۱.

۴. سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۸۲ - ۸۳.





بنا به دلایلی که در فوق اشاره شد و نیز ضرورت استفاده از طلا و زرگران در سایر هنرها، نظیر تجلید و تذهیب کتب^۱ و معماری و تزیین کاخ‌ها و قصرها و علاقه زنان سلطان به انواع مختلف جواهرات که شاردن به آن اشاره کرده است،^۲ حضور زرگران در دربار سلاطین صفوی و حکام محلی، امری ضروری بود، گرچه حضور پر شمار آنان با کمترین تحول در تکنیک‌های عملی، همراه بود. محدودیت تاریخی و طبیعی این صنعت که ناشی از کمبود معادن طلا و نقره در ایران در طول تاریخ بود، در دوره صفویه بیشتر نمود یافت. تاورنیه به خوبی این مسئله را بیان کرده است:

... در ایران معادن طلا و نقره هم یافت می‌شود که در قدیم الایام در آن کار کرده‌اند. شاه عباس کبیر هم خواست استخراج آن را تعقیب نماید، اما خرجش بیش از دخلش می‌شد، از این خیال، منصرف گردید. چندی قبل هم خواستند باز کار کنند و باز متضرر شدند. از آن وقت، این فقره، ضرب‌المثل شده و برای هر کاری بی‌فایده می‌گویند: ده خرج نقره ساختن و نه حاصل. بنابر این، تمام طلا و نقره ایران از ممالک خارجه می‌آید، خصوصاً اروپا ...^۳

همچنین تاورنیه منبع تأمین طلا و نقره ایران را اروپا، حبشه، جزیره سوماترا، پرو، چین و ژاپن می‌داند که طلا و نقره را در عوض ابریشم می‌آورند.^۴ این امر، مسئله‌ای شد که یکی از فرانسویان حاضر در دربار با فریب صدر اعظم شاه عباس دوم، یعنی محمد بیگ اعتمادالدوله به بهانه کشف و استخراج معادن طلا و نقره مدت ده سال از دربار، مواجب هنگفت دریافت کند و هیچ کار قابل توجهی انجام ندهد.^۵

این وابستگی در مجموع موجب محدودیت در تکنیک و روش کار زرگران در سیر تاریخی این هنر در ایران شد که در بخش بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

۱. برای اطلاع بیشتر در مورد استفاده از طلا در تجلید و تذهیب، ر.ک: الثاریوس، *سفرنامه آدام الثاریوس*، ص ۱۲۹ و عبدالحسین نوایی، *شاه اسماعیل صفوی* (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، ص ۳۶۰.
 ۲. شاردن، *سیاحت نامه شاردن*، ج ۳، ص ۲۹۱ - ۲۹۲.
 ۳. ژان باتیست تارونیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۳۶۴. همچنین در مورد معادن طلا و نقره ایران، ر.ک: جووانی فرانچسکو جملی کارری، *سفرنامه کارری*، ص ۳۶.
 ۴. ژان باتیست تارونیه، همان، ص ۵۴۰ - ۵۴۴.
 ۵. همان، ص ۵۴۴.

ب) تکنیک‌ها و آثار زرگری در عصر صفویه

نمونه‌های آثار فلزکاری روی فلزات ارزشمند، نظیر طلا و نقره از دوران صفوی بسیار معدود هستند و به ندرت در منابع از آنها یاد شده است. دلیل اصلی و عمده این امر را یکی از محققان به خوبی بیان کرده است:

چون این نوع آثار غالباً برای تغییر شکل و طرح، دوباره آب می‌شده است، نمونه‌های خیلی کمی از آن به ما رسیده است.^۱

علاوه بر این در مواردی، چون نیاز مالی شدید در مواقع جنگ، این آثار در معرض نابودی قرار می‌گرفت.^۲ با این حال از معدود آثار به جای مانده از زرگری دوره صفوی می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. یازده پلاک طلا که اشعار فارسی بر روی آنها به خط نستعلیق نوشته شده است. این نوشته‌ها اثر علیرضا عباسی می‌باشند که توسط شاه عباس اول برای تزیین مسجد امام رضا ۷ در مشهد سفارش داده شده بود. قسمتی از این سری در گالری «هی وارد»^۳ شهر لندن در سال ۱۹۷۶م به نمایش گذاشته شده بود. این سری به هیچ وجه استثنایی نیستند، زیرا نه تنها آثار دیگری در موزه مرقد امام رضا ۷ از همین استاد وجود دارد، بلکه تعداد کثیری از مشبک کاری بر روی پلاک‌های طلا که نام شاه طهماسب بر روی آنها وجود دارد، از همان دوره دیده می‌شود. این پلاک‌ها در سال ۱۵۴۰ - ۱۵۴۱م ساخته شده‌اند.

۲. اشیای کوچک از فلزهای گران‌بها که مایر^۴ در کتاب فهرست فلزکاری بدان اشاره کرده است، از جمله یک جام سیمین متعلق به سال ۱۰۶۳ق که سازنده آن تقی گیلانی است و نیز کاسه‌ای با لبه نقره‌ای که تاریخ ۱۱۳۰ق را دارد و به وسیله یارمحمد ساخته شده است.

۳. گنبد مسجد امام رضا ۷ در مشهد که از ورقه‌های طلا پوشیده شده است. ساختن این گنبد را شاه سلیمان سفارش داده بود. این ورقه‌های طلا در بسیاری از قسمت‌های دیگر مرقد امام رضا ۷ دیده می‌شود: در قسمت‌های فوقانی ایوان و دو گلدسته آن. بنا بر نوشته‌های موجود، والی خراسان دستور طلاکاری دو گلدسته و طاق مسجد را در سال ۱۱۴۶ق داده است. طلاکاری طاق مسجد، اثر محمد

۱. محمد حسن زکی، صنایع ایران بعد از اسلام، ص ۲۶۷.

۲. مانند اشاره اسکندر بیگ به ذوب کردن ظروف طلا و ضرب سکه در جنگ شاه عباس اول با ازبکان.

3 . Hay ward Gallery

4 . Mayer





طاهر فرزند میرزا مسیح شیرازی است. بر روی گلدسته‌ها نوشته‌هایی وجود دارد که تاریخ آنها را به سال ۱۱۴۲ق مربوط می‌سازد. بنابر این، طلاکاری گلدسته‌ها قبل از ایوان انجام گرفته است.

۴. گنجینه ظروف فلزی در دیوان شاه عباس و جانشینان او که سیاحان اروپایی، نظیر پیتر دلاواله^۱ و التاریوس را شگفت زده کرده است.^۲

همچنین به گفته محمد حسن در این دوره، درها، جعبه‌ها و صندوق‌ها را با تخته‌های فلزی که با کمال دقت و استادی، با اشکال بسیار زیبا و جذاب تزیین می‌شد، آرایش داده و غالباً این تزیینات از همان شاخه‌های نبات و ارابسک تشکیل می‌یافت و می‌توان گفت که این اصول تا دوره‌های اخیر نیز در تزیین آثار نفیس فلزی به کار می‌رفته است.^۳

از دیگر موارد آثار زرگری این دوره، اشیای فولادی از قبیل کمر بند و لوحه و نشان دارای تزیینات توباز که گاهی با طلا و نقره ترصیع شده است. طرح تزیینی اینها در هر مورد بسیار عالی است. یکی از کمربندهای موجود در موزه توپقاپوسرای، نام شاه اسماعیل اول و تاریخ ۹۱۳ق / ۱۵۰۷م را دارد. همچنین بطری‌های نقره که با طلا ترصیع شده و بعضی با جواهرات و سنگ‌های قیمتی، مانند یاقوت و فیروزه و زمرد زینت یافته‌اند، از جمله این اشیای می‌باشد.^۴ همین‌طور زری‌های خوب که از طلا و نقره در کاشان بافته می‌شد، از دیگر مواردی است که تاورنیه از آنها یاد می‌کند.^۵ و خلاصه نقره و طلا در ساختن اشیایی که به دیوارها و سقف کاخ آویزان می‌شد، مانند لوستر نیز از جمله اشیایی است که در این دوره وجود داشته است.

اما تکنیک‌های کار زرگران ایرانی - همان‌طور که پیشتر اشاره شد - در حدی نبوده است که توجه جهان‌گردان خارجی، خصوصاً افرادی چون شاردن که خود جواهرشناس و جواهرفروش بوده و یا تاورنیه را به خود جلب کند. به هر حال، با مرور منابع داخلی و خارجی می‌توان تا حدودی به هنر و تکنیک کار هنرمندان زرگر در این دوره پی برد که به بخشی از آن اشاره می‌شود:

1. Pietro delavalle

۲. آلن . جی . دلبیو، «روکش‌های سیمین درهای دوران صفوی»، ترجمه شیرین جعفری، هنر ایران (ضمیمه روزنامه ایران)، شماره ششم، فروردین‌ماه ۱۳۸۱، ص ۳۶.

۳. محمدحسن زکی، صنایع ایران بعد از اسلام، ص ۲۶۶ - ۲۶۷.

۴. س . م . دیماند، راهنمایی صنایع اسلامی، ص ۱۵۳.

۵. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۸۷.



۱. قالیچه‌های زردوز

نویسنده *عالم آرای عباسی* در بیان رسوم سلاطین گرجی در عصر شاه عباس به نشاندن حاکم روی قالیچه‌های زردوزی شده اشاره می‌کند.^۱ با توجه به همخوانی و نزدیکی فرهنگی و سیاسی ایران و گرجستان در دوران صفوی، و اشارات سیاحان خارجی به بافت قالی‌های زرین در کاشان و اصفهان، می‌توان به این امر پی برد. البته از خصوصیات بافت این نوع قالی‌ها اطلاعات قابل توجهی در منابع دیده نمی‌شود، با این حال می‌توان دریافت که زردوزان یکی از اصناف مهم در میان زرگران در عصر صفوی بوده‌اند. عبدی بیگ شیرازی در بیان اقدامات اولامه سلطان در تبریز می‌گوید:

در وقتی اردوی کیهان پوی (شاه طهماسب) به قشلا می‌شی اصفهان آمد و سام میرزا و حسین خان در شیراز بودند، اولامه به دارالسلطنه تبریز آمده، اراده گرفتن داروغه تبریز کرد و اسبان خاصه شریفه که در تبریز بود، تصرف کرد و بعضی از کنیزان شاهی که جهت صنعة زردوزی خریده به زردوزان تبریز سپرده بودند، ستاده، به ملازمان خود داد و خیمه نقش‌دوزی خاصه شریفه که در فراش خانه تبریز بیرون آورده، بر سر خود زد ...^۲

۲. هنر کتاب آرای

در فرمان شاه اسماعیل در باره کمال‌الدین بهزاد که او را به منصب کلانتری کتابخانه همایون منصوب کرد، آمده است:

... حکم فرمودیم که منصب استیفا و کلانتری مردم کتابخانه همایون و کاتبان و نقاشان و مذهبیان و جدول‌کشان و حل‌کاران و زرکوبان و لاجوردشویان و سایر امور مذکوره، منسوب باشند در ممالک محروسه مفوض و متعلق بدو باشد.^۳

التاریوس نیز در توصیف کتاب نفیسی که دیده، می‌گوید:

بر جلد کتاب سختیان (تیماج) سرخ‌رنگ کشیده بودند که با نقوشی از گل و شاخ و برگ گیاهان و درختان و به طرز عالی و با طلا آرایش شده بود.^۴

کتاب آرای *شاهنامه شاه تهماسب* و آثار دیگر هنری این عصر نیز بیانگر حضور زرگران، به‌ویژه صنفی به نام «زرکوب» در این عرصه است. علاوه بر این، گروه

۱. اسکندر بیگ ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۲، ص ۷۱۰.

۲. عبدی بیگ شیرازی، *تکلمة الاخبار*، ص ۷۱ - ۷۲.

۳. عبدالحسین نوایی، *شاه اسماعیل صفوی*، ص ۳۶۰.

۴. التاریوس، *سفرنامه آدم التاریوس*، ص ۱۲۹.



«زرکشان» که نویسنده *تذکره نصرآبادی*^۱ از آنان یاد می‌کند نیز در زمینه کتاب آرایبی حضور داشتند که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

۳. نقاشی و زرگری

یکی از مواردی که در هنر صفوی باید به آن توجه خاصی داشت، پیوند غیر قابل انکار این دو هنر و نیز خوشنویسی با هم است. الثاریوس در توصیف آرامگاه شیخ صفی‌الدین در اردبیل می‌گوید:

... از میان راهرو طرف راست به اطاقی بزرگ که با طلا بر روی دیوارهای آن نقش و تصویر انداخته بودند و شبیه عبادتگاه بود، هدایت شدیم ...^۲

در *تذکره نصرآبادی* از اشخاصی چون محمدقلی بیگ و کلبعلی نادر یاد می‌شود که زرگر و نقاش بوده‌اند.^۳ پیوند این دو هنر امری متقابل بود. زرگران برای طراحی آثارشان، و نقاشان برای آرایش آثارشان به هم نیاز داشتند.

۴. چادر عباسی

یکی از مهم‌ترین آثار هنری دوره صفویه چادر عباسی است. محمد معصوم بن خواجه اصفهانی از این چادر در زمان شاه صفی و اهمیت آن یاد می‌کند.^۴

۵. روکش درها

آن در پژوهشی به مهم‌ترین روکش نقره‌ای درهای دوران صفویه اشاره کرده و با تأکید بر آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی در اردبیل، از تکنیک‌های ساخت و جزئیات آن یاد می‌کند که به بخشی از آن اشاره می‌شود:

در میان اشیای نقره‌ای که از دوران صفوی به جا مانده است، روکش‌های نقره درهای خانقاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی است. در تاریخ عباسی این چنین آمده است که شاه عباس در سال ۱۰۲۱ ق تغییراتی در آن داده است. او دستور داده که قبر رستم‌میرزا و شاه اسماعیل را با زمین یک‌سان کنند تا مانع باز شدن در نگردد. همچنین پنجره مشبکی از نقره ساختند که مقبره را احاطه می‌کرد ... در اول ماه رجب، شاه عباس اول برای ساختن در و پنجره‌های خانقاه به فلزکاران چهار هزار

۱. برای نمونه، ر.ک: میرزا محمدطاهر نصرآبادی، *تذکره نصرآبادی*، ص ۳۱۳.

۲. الثاریوس، *سفرنامه آدم الثاریوس*، ص ۱۲۹.

۳. میرزا محمدطاهر نصرآبادی، همان، ص ۳۲۹.

۴. خواجه اصفهانی، *خلاصه السیر*، ص ۳۰۹.



تومان داد. وی دستور داد که پنجره‌ها و درها همه از طلا و نقره ساخته شوند ... آقای مورتون که به آنجا سفر کرده بود اظهار می‌دارد که دارالحفاظ، چندین در و پنجره نقره و طلا دارد که به قرن هفدهم بر می‌گردد. قدیمی‌ترین آنها در ورودی است که در سال ۱۰۱۱ ق ساخته شده و به در ذوالفقارخان، معروف است. احتمالاً این در، هدیه ای از ذوالفقارخان قربان‌لو حاکم اردبیل بوده است که در سال ۱۰۱۸ اعدام شد.

حال به بررسی روکش‌هایی که بر روی درهای آن دوره بوده است می‌پردازیم. اولین آنها در ورودی عظیم اتاق کفش کن قندیل خانه است که فقط یک لنگه از آن باقی مانده است. این در از جنس چوب بوده که روکش نقره‌ای شده است. ورقه‌های نقره توسط میخ‌های کوچک به در متصل شده‌اند. در میان این در ورودی، دریچه‌ای کوچک است که به صورت جداگانه باز می‌شود. نوشته‌هایی بر روی این در دیده می‌شود که خط اول آن، در را به دوران پادشاهی شاه عباس مربوط می‌سازد، اما در پایان، تاریخ دقیق این کار به سال ۱۰۱۱ ق نوشته شده است. در اطراف این نوشته، تزییناتی از شاخ و برگ‌ها و بوته‌ها در صفحه‌ای وسیع از نقره به کار گرفته شده است. طرح چهارچوب که از هلال‌ها و مستطیل تشکیل می‌شوند، همان طرح‌های معروفی هستند که در حاشیه‌های فرش دوران صفوی دیده می‌شود. برای مثال، همین طرح در فرش معروفی از اردبیل که قبلاً در موزه «ویکتوریا»^۱ و «آلبرت»^۲ بوده و اکنون در موزه هنرهای «متروپولیتن»^۳ دیده می‌شود ... بر روی هر دولنگه، ترنج‌هایی در زمینه صاف دیده می‌شود. هر قسمت هلالی ترنج از دو ورقه نقره که یکی بر روی دیگری قرار می‌گیرد، تشکیل شده است. این ورقه‌ها و ورقه‌های دیگری که بر روی آنها قرار می‌گیرند، توسط میخ‌هایی که سر آنها مانند گل رز است در جایگاه خود قرار داده شده‌اند ... در میان ترنج‌ها، گل شاه عباسی و غنچه‌هایی قرار دارند که در فاصله این دو، کلمات زیر نوشته شده است:

عمل امیرخان ارده بیلی ۱۰۲۰

بر روی هر لنگه از در، یکصد و چهار غنچه وجود دارد که این تعداد برابر سوره‌های قرآن کریم می‌باشد. شکل گل عباسی و غنچه‌ها به اشکالی که بر روی فرش‌های اوایل قرن هفدهم دیده می‌شده، شبیه‌اند. البته این طرح‌ها ساده شده نقش‌های پیچیده گیاهان و گل‌های فرش‌های آن دوره هستند.

چهارچوب در قندیل خانه نیز از روکش‌های نقره پوشیده شده که بر روی آنها نقش‌های گل رز دیده می‌شود. پلاک کوچک نقره‌ای بر روی این چهارچوب قرار داشته که کلمات «عمل محمد حسن ۱۳۷» را در برداشته. ۱۳۷ را می‌توان به سال ۱۰۳۷ نسبت داد، زیرا احتمالاً یک صفر آن حذف شده است. اما بنا بر عقیده طباطبایی این گونه خوانده می‌شود: «عمل محمد حسن زرگر فی ۱۰۲۷».^۴

1 . Victoria

2 . Albert

3 . Metropolitan

۴. برای اطلاع از تفصیل روکش‌های نقره و طلائی درها در عصر صفوی، رک: آلن . جی . دبلیو، «روکش‌های سیمین درهای دوران صفوی»، ترجمه شیرین جعفری، هنر ایران (ضمیمه روزنامه ایران)، شماره ششم، فروردین‌ماه ۱۳۸۱، ص ۳۶ - ۴۲.



البته مؤلف به طور مشروح از تکنیک روکش نقره و طلای درهای چوبی دوره صفویه از دوره شاه عباس اول تا پایان سلسله، یاد کرده و چنین نتیجه می‌گیرد که این تکنیک و نقوش آن، که در قالی‌ها، قالی‌های ابریشم و پارچه‌ها و زرّی‌های آن دوره نیز دیده می‌شود، از دوره شاه عباس اول به بعد شروع به اعتلا کرده است.

ج) تحولات هنر زرگری در دوره صفویه

علاوه بر آثار و تکنیک‌ها پاره‌ای تحولات نیز در هنر زرگری دوره صفوی ایجاد شد که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

۱. ورود سنت زرگری هندی

اسکندر بیگ می‌گوید زمانی که شاه عباس، ایلچی روم را با هدایا باز فرستاد، به سلطان عثمانی نوشت:

... چون هنوز امر مصالحه قراری نیافته در اثنای خصومت و نزاع، تحفه فرستادن لایق نمی‌نمود. حالا که آن دستور معظم چنین صلاح دیده نخواستیم که در اول حال، رد مصلحت او نمائیم. عجاله یک شمامه عنبر اشهب به وزن یک هزار و هشتصد مثقال که زرگران نادره کار هندی در ظرف مشبک از هفت من طلای احمر به فنون غریبه تعبیه نموده‌اند، در این اوقات حضرت پادشاه والا سلیم شاه فرمانفرمای ممالک هندوستان برسم تحفه فرستاده و خالی از غرایبی نیست به جهة خالی نبودن مکتوب به خدمت پادشاه والا جاه روم فرستادیم ...^۱

گفتنی است که از ایران نیز آثار زرگری به هندوستان راه یافت، چنان‌که بوداق بیگ قزوینی در زمره هدایایی که شاه تهماسب اول به وسیله همایون میرزا سفیر برای نظام‌شاه، حاکم هندوستان می‌فرستد به این مطلب اشاره می‌کند:

... و الماسی از چهار مثقال و چهار دانگ، و یاقوتی از سه مثقال و نیم لعلی از پنج مثقال، و یک قطعه زمرد و یک قطعه عین البقر به تحفه گذرانیدند که جوهریان قیمت اینها را مقابل مال هندوستان می‌گفتند. نواب اعلی آن الماس را جهت نظام-شاه، والی هند بر سر تاجی نشانده، فرستاد.^۲

ناگفته پیداست که نقش ایران در تبادل فرهنگی در شرق و غرب اسلام تا چه میزان بوده است.

۱. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۱.

۲. بوداق بیگ قزوینی، جواهرالآخبار، ص ۱۰۷.



۲. ورود زرگران و شیوه زرگری اروپا به ایران

به گفته شوستر والسر در سال ۱۰۶۵ق، یعنی زمان سلطنت شاه عباس دوم، شش صنعتگر فرانسوی که در میان آنها ساعت‌ساز و طلا‌ساز نیز بود، با حقوق ناچیزی حدود سی فینیک^۱ در سال، در دربار کار می‌کردند.^۲ از همراهان تاورنیه در سفر به ایران از زرگری یاد می‌شود که او با خود به ایران آورده بود، اما وی به علت مریضی، در همان روزهای اول ورود به ایران می‌میرد.^۳ همو در جایی دیگر، از الماس تراش هلندی در اصفهان یاد می‌کند.^۴ همچنین وی به حضور زرگر ارلثانی در اصفهان و زرگری فرانسوی به نام سائن در دربار شاه عباس دوم اشاره می‌کند.^۵

سانسون از حضور زرگران فرانسوی در دربار شاه سلیمان یاد می‌کند و بر خلاف نیکولومانوچی^۶ که از وضع اسفبار آنان یاد می‌کند، به وضعیت حقوقی مناسب آنان و اینکه شاه شخصاً این افراد را انتخاب و در سال تا دو هزار و پانصد لیور حقوق به آنان پرداخت می‌کند، اشاره دارد. او می‌گوید:

شاه مخارج تغذیه آنها را نیز که آن هم مبلغ زیادی می‌شود، می‌پردازد و شاه به قدری این کارگران را دوست دارد و به کار آنها اهمیت می‌دهد که نمی‌خواهد بجز برای او برای دیگری کار کنند ...^۷

در مورد حضور زرگران اروپایی در دربار شاه عباس اول نیز اشاراتی در منابع وجود دارد.^۸ شاردن برای قیمت‌گذاری اشیای طلایی مورد علاقه شاه سلیمان صفوی، به ارزیاب‌هایی از ارامنه و هندیان برای قیمت‌گذاری جواهرات اشاره می‌کند:

زرگرباشی، سینی را که جواهرات منتخب شاهنشاه در آن قرار داشت، به جلو کشیده و کار را از قطعات کوچک آغاز کرده، آهسته قیمت هر تکه را یکی بعد از دیگری از من (شاردن) سؤال می‌کرد، آنگاه آنها را نخست به جواهر فروشان مسلمان و سپس به گوهریان ارمنی و هندی ب هر هیأتی جداگانه نشان می‌داد و قیمت می‌کرد ...^۹

۱. سی فینیک معادل ده تومان بود.

۲. سیبیل شوستر والسر، *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان*، ص ۶۳.

۳. ژان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۴. همان، ص ۴۷۲.

۵. همان، ص ۴۸۲.

6. Niccolo Manucci

۷. سانسون، *سفرنامه سانسون*، ص ۳۴.

۸. نصرالله صفوی، *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۴، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

۹. شاردن، *سیاحت‌نامه شاردن*، ج ۳، ص ۱۷۹.



تاورنیه در توجیه استفاده از زرگران خارجی چنین می‌نویسد:

برای کارهای بزرگ در ایران هیچ زرگری یافت نمی‌شود. ظرف‌های طلا و نقره را هم مسگرها می‌سازند و تمام ظروفشان از سینی و قاب و بشقاب و غیره مدور هستند. ظروف بیضی هنوز نمی‌توانند بسازند، چنانچه در فرانسه معمول است، و همچنین نمی‌توانند ظروف نقره را خوب صاف و پرداخته کنند. فعلاً دونفر زرگر میناکار در جزو مستخدمین شاه ایران هستند که هر دو فرانسوی می‌باشند؛ یکی موسوم به «سن» و دیگری «توال»^۱ نام دارد که در اصفهان متولد شده است ...^۲

۳. سیستم کارخانه و ارتباط زرگری با آن

تاورنیه کارخانه را چنین معرفی می‌کند:

کارخانه عبارت از خانه دستگاه‌های تولیدی است که در آنجا قالبی‌های اعلی از طلا و نقره، یعنی زر و ابریشم و پشم و پارچه‌های زرّی اعلی و مخمل و تافته و سایر اقسام حریر، بافته می‌شود. کارگران و صنعتگرانی هستند که شمشیر و زره و تیر و کمان و اسلحه‌های دیگر می‌سازند. نقاش‌های میناکار و جواهرتراش و زرگری‌های چند نیز مشغول کار هستند. اما زرگرها فقط حلقه و انگشترهای نقره می‌سازند، اگرچه می‌توانند از طلا هم حلقه بسازند، اما چون ایرانی‌ها در وقت نماز، حلقه نباید در انگشت داشته باشند و کار پر زحمتی است که روزی چند مرتبه انگشتر را بیرون آورده، دوباره به دست کنند، حلقه نقره بازگشت می‌کنند، چنانچه تمام انگشترهای جواهر را که من به شاه ایران فروختم و حلقه‌های آنها طلا بودند، شکسته و روی حلقه‌های نقره سوار کردند ...^۳

سانسون نیز ضمن اشاره به سیستم کارخانه در عصر شاه سلیمان به علاقه شاه به کارگران فرانسوی که بیشتر زرگر و ساعت‌ساز هستند، اشاره و وضعیت حقوق ایشان را خوب توصیف می‌کند.^۴

شاردن با توصیف کارخانه‌های زمان شاه سلیمان، اهمیت زرگران را تا آن حد می‌بیند که «سه یا چهار سال متوالی بدون ارجاع کاری از طرف شاه بوده‌اند و همچنان حقوق دریافت می‌کردند ...»^۵.

شاردن در جایی دیگر، بیان می‌کند که حکام ایالات نیز برای مصارف خود کارخانه داشته و ضمن آن، هدایا و پیشکش‌های لازم برای سلطان در آنجا تولید

۱. L. Etoile وی که در اصفهان متولد شده بود، فرزند تاجر معروف فرانسوی، اسحاق بوته استوال بود که در اصفهان سکونت داشت.

۲. ژان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۵۷۸ - ۵۷۹.

۳. همان، ص ۵۷۸.

۴. سانسون، *سفرنامه سانسون*، ص ۹۳.

۵. شاردن، *سیاحت‌نامه شاردن*، ج ۷، ص ۱۰۶.



می کردند. تعریف وی از ثروت و تنعم علیقلی خان، رئیس قشون زمان شاه صفی و شاه عباس دوم جالب است:

... از حکومت آذربایجان و ریاست قشون، سالیانه سی هزار تومان دخل می برد که نصف آن صرف مستحفظین و نصف دیگر، صرف تنظیم خانه او می شد. خوش لباس و منظم و در خانه خود برای استعمال شخصی همه طور کارخانه، از همه قسم امتعه تأسیس نموده، کارگرهای مختلف، از قبیل زرگر و خیاط و اسلحه ساز و سراج و صاقل و غیره جمع نموده بود ...^۱

نصرالله فلسفی به کارخانه های زمان شاه عباس اول و حضور زرگران در آن و وجود کارخانه متعلق به اعیان و اشراف و نیز علاقه شاه به کارگران خارجی اشاره می کند.^۲

نویسنده *تذکره الملوک* به این سیستم، مشاغل و کارگران مختلف آن اشاره و از زرگر و ضراب و میناکار در آن یاد می کند.^۳

در مورد کارگر کارخانه و هدف آن، سخن بسیار است، اما آنچه به موضوع مربوط می شود را می توان در این عبارت خلاصه کرد که زرگران، هم به سبب تولید ظروف قیمتی و انگشتر و زیور آلات و هم به علت استفاده از آن در صنایع ترکیبی، نظیر پارچه زربفت و ساعت سازی و ... جزء لاینفک صنعتگران کارخانه های دولتی بوده و در این مورد، اولویت با کارگران خارجی و خصوصاً فرانسوی بود که در دوران شاه عباس اول، شاه صفی و شاه عباس دوم، وضعیت مالی و اعتبار اجتماعی خاصی داشتند. حکام و اشراف نیز در مقیاس کوچک تری کارخانه داشته و وجود آن، علامت شأن و اعتبار آنها بود و گاه موجب حسادت سلاطین صفوی، خصوصاً شاه صفی و شاه سلیمان می شد.

د) جایگاه زرگران در حیات سیاسی عصر صفوی

در منابع دوره صفوی از رجال و صاحب منصبانی یاد شده که دارای شغل زرگری بوده و در حیات سیاسی آن دوره تأثیر به سزایی داشته اند. در این بخش به جایگاه

۱. شاردن، *سیاحتنامه شاردن*، ج ۹، ص ۱۸۳.

۲. نصرالله فلسفی، *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۴، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

۳. میرزا سمیعا، *تذکره الملوک*، ص ۲۲ - ۲۴ و ص ۷۱. نیز برای اطلاع بیشتر، رک: *تاریخ ایران در دوره تیموریان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ص ۲۴۷ - ۲۴۸ و *تاریخ ایران دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ص ۲۹۰ - ۴۰۲ و ۴۹۶ - ۵۰۶.



و نقش آنان در دوره صفوی، هم در قالب منصب زرگرباشی و هم در هیئت صاحب منصبان عالی رتبه کشوری، اشاره می‌شود:

۱. امیر نجم، زرگر رشتی

حسن روملو داستان آشنایی میر نجم با شاه اسماعیل را چنین بیان می‌کند:

در حوالی آن مسجد (منظور مسجد سفید رشت) دکان زرگری بود که میر نجم نام داشت و به واسطه قرب جوار، پیوسته در خدمت خاقان اسکند شآن بود. به وسایل و تحف و هدایا روز به روز خود را منظور و انظار عنایت شاهانه می‌ساخت ...^۱

نویسنده تاریخ سلطانی در بیان نزدیکی میر نجم با شاه اسماعیل به نکته‌های جالب توجهی اشاره کرده و در شرح حال امیر نجم می‌گوید:

و مذکور است که امیر نجم‌الدین مسعود رشتی در بلده رشت به اعتبار صنعت زرگری، مشهور و ممتاز بوده و در آن ایام که نواب خاقان در ولایت گیلان به سر می‌برده، غایبانه کمر اخلاص و دولت اخلاص و دولت‌خواهی بر میان جان بسته، به امید، روزگار می‌گذرانید تا صیت کشورگشایی آن حضرت، بلند آواز گردید ... در سلک ملازمان عتبه اقبال در آمد و روز به روز به اعتبار قدردانی و حسن سلوک به اندک زمانی، مرتبه او بالا گرفت ...^۲

البته بعید است شغل زرگری در ارتقای امیر نجم تأثیری داشته یا وی بعد از رسیدن به مناصب بالایی سیاسی در جهت رشد و اعتلای این هنر تلاشی کرده باشد، اما در هر صورت، وی نخستین کسی است که در این هنر در تاریخ دوره صفوی از او یاد شده و عنوان زرگر تقریباً در بیشتر منابع این دوره، صفت ممیزه وی قید شده است. او با استفاده از درآمد شغلی خویش و نیز آنچه بعد از مشاغل سیاسی بدان دست یافت، در پایان عمر به حدی از ثروت دست یافت که سید حسن بن مرتضی در باره او می‌گوید:

... عدد ملازمان خاصه او قریب به چهارهزار سوار یراق‌دار بوده‌اند. خزاین اموالش از حساب بیرون که هر روز صد رأس گوسفند شیلان مطیخ او بوده و ... ظروف مجلس او تمامی طلا و نقره و چینی بوده و تحویل‌دار سرکار می‌گفتند که در این ولایت چیزی که به دست می‌آید ادویه‌جات است که هر روز هفده من به وزن تبریز، ضرور است ...^۳

۱. حسن روملو، *احسن التواریخ*، ص ۸.

۲. سید حسن بن مرتضی استرآبادی، *تاریخ سلطانی*، ص ۴۱ - ۴۲.

۳. همان، ص ۴۴.



جدای از مناصب سیاسی که بدان اشاره خواهد شد، امیر نجم به قدری در تصمیم‌گیری‌های سیاسی شاه اسماعیل نقش داشت که شاه با شفاعت او در مورد متهمانی که عبدی بیگ^۱ و غلام سرور^۲ بدان اشاره کرده‌اند، موافقت می‌کرد. و در نهایت در سال ۹۱۳ق شاه اسماعیل بعد از عزل حسین بیگ لله شاملو از اهالی اختصاص و از رؤسای قزلباش که مدت شش سال مقام وکیل نفس نفیس همایون را داشت، امیر نجم را به این منصب سرفراز کرد.^۳ البته قبل از آن، منابع به پاره‌ای از وظایف امیر نجم، نظیر مهمان‌داری از سفرا اشاره کرده‌اند. داستان مرگ وی از زبان نویسنده *عالم آرای شاه اسماعیل* گرچه به افسانه و تراژدی شبیه است، اما بیانگر میزان ارتباط عاطفی و جایگاه و اعتبار سیاسی امیر نجم است. به گفته مؤلف کتاب، بیماری صعب شاه اسماعیل و قطع امید از حیات وی، راز مرگ امیر نجم بود، چرا که امیر نجم در عیادت از شاه دست به دعا گفت:

... هرگاه عمر این پادشاه به آخر رسیده باشد و عمر بنده باقی بوده باشد من عمر خود را فدای عمر او نموده، بخشیدم به حق محمد و آله جان مرا قبض فرموده، شفای عاجل کرامت فرمای ...

و این گونه بود که در کمتر از یک ساعت شاه بهبود یافت و علامت مرگ در جبین امیر نجم ظاهر گردید و جان داد و شاه او را بسیار ستود و هنگام انتصاب یار احمد خوزانی اصفهانی به وکالت به جای امیر نجم، به وی گفت:

چون نام امیر نجم زرگر از خاطر نواب همایون ما محو نشود بنابر این مقرر فرمودیم که من بعد رئیس یار احمد را نجم ثانی بخوانند که او را ملقب به این خطاب فرموده‌ایم ...^۴

۲. الله ویردی بیگ زرگر

جایگاه سیاسی الله ویردی بیگ که منصب زرگرباشی را در عصر شاه عباس اول صفوی داشت، بسیار والاتر از منصب زرگری‌اش بود. آغاز زندگی سیاسی وی در اواخر حکومت شاه محمد خدابنده بود و از او و زینل بیگ شربت‌دار به عنوان

۱. عبدی بیگ شیرازی به شفاعت امیر نجم در مورد امیره حسام‌الدین پدر امیره دو باج و قبول آن از جانب شاه اشاره کرده است. برای اطلاع در این مورد، ر.ک: *تکملة الاخبار* ص ۴۴ و نیز عبدالحسین نوایی، *شاه اسماعیل صفوی*، ص ۳۰۹.

۲. غلام سرور به شفاعت امیر نجم در مورد علی کیا چلاوی و قبول آن از جانب شاه اشاره کرده است. البته شاه ضمن قبول شفاعت، افراد قلعه او را قتل عام کرد و فقط خود جان به سلامت برد، ر.ک: *تاریخ شاه اسماعیل صفوی*، ص ۵۸.

۳. ر.ک: راجر م. سیوری، *تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی*، ص ۱۱۴ و غلام سرور، *تاریخ شاه اسماعیل صفوی*، ص ۶۷.

۴. ر.ک: *عالم آرای شاه اسماعیل*، ص ۳۱۳ - ۳۱۵.



نخستین کسانی که بر سر جسد حمزه میرزا، فرزند شاه محمد حاضر شدند، یاد شده^۱ و پس از آن به شاه عباس اول پیوست. به گفته نصرالله فلسفی نقش برجسته او در قتل مرشد قلی خان استاجلو، موجب اعتلای مرتبه او در دربار شاه عباس شد و به لقب «سلطان» و مقام «امیری» نایل آمد.^۲

الله ویردی بیگ زرگرباشی که ظاهراً در دوران شاه محمد خدابنده و شاه عباس اول این منصب را همچنان در اختیار داشت، نقش‌های مختلفی را نیز ایفا کرد، از جمله در واقعه حرکت شاه عباس به سلیمانیه و مذاکره با خان یاغی قلعه آنجا به نام یعقوب‌خان، الله ویردی بیگ همراه حسین‌خان برای مذاکره نزد وی رفته و او را متقاعد ساختند.^۳ علاوه بر این، وی به عنوان سفیر شاه عباس به دربار استانبول اعزام گردید.^۴

هـ) نقش زرگران در حیات سیاسی عصر صفوی

به جز این دو شخصیت ممتاز در تاریخ صفویه که شغل زرگری داشتند، زرگران در حیات سیاسی دوره صفوی، گاه به سبب شخصیت فردی و خانوادگی‌شان و گاه به دلیل اعتبار حرفه‌ای‌شان، نقش برجسته‌ای ایفا نمودند که به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۱. حضور در میادین جنگی

زر بده مرد سپاهی را تا جان بدهد و گرش زر ندهی سر بنهد در عالم

غیر از موردی که در مورد امیر نجم و الله ویردی بیگ اشاره شد، حضور زرگران در میادین جنگ به واسطه منصب و شغل زرگری یک ضرورت بود. صاحب *عالم آرای عباسی* در داستان محاصره «قلعه دم دم» که در سال بیست و سوم سلطنت شاه عباس اول (۱۰۱۸ق) اتفاق افتاد، بعد از توضیح جنگ و

۱. نصرالله فلسفی، *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. همان، ص ۱۴۵ - ۱۴۶ و نیز استرآبادی، *تاریخ سلطانی*، ص ۱۴۴.

۳. ر.ک: افوشته‌ای نطنزی، *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار*، ص ۳۵۴.

۴. ملا جلال‌الدین منجم، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال*، ص ۱۰۷.



ذکر ماجرای اظهار شاهی سیونی حاکم برادوست، یعنی امیر بیگ معروف به «چلاق» می‌گوید:

حضرت اعلیٰ او را منظور نظر گردانیده، امارت قبیله برادوست و الکاء ترکور و مرکور را به او عنایت فرمودند و او را به لقب ارجمند «خانی» سرافراز ساخته ... و حسب الامر الاعلیٰ استادان زرگر صورت دستی از طلای احمر به جهت او ترتیب داده، به جواهر و لالی ثمین ترصیع و تکمیل داده بر بازوی او بستند ...^۱

در یک مورد جالب ملا عبدالفتاح فومنی به تبدیل نقره آلات زنان و بچه‌های لشکریان روملو اشاره کرده که زرگران، این نقره آلات را به آلات جنگی گلوله تفنگ تبدیل نموده تا برخوردار بیگ تفنگچی بدان وسیله در برابر سپاه کارگیا علی حمزه مقاومت کند.^۲

ملا جلال‌الدین منجم نیز از کشته شدن استاد مستعلی زرگر ندیم و جلیس شاه عباس اول صفوی که به گفته وی «نادره عصر» بود، در جنگ شاه عباس با عثمانی به سال ۱۰۱۴ ق یاد می‌کند.^۳

۲. اعزام زرگران به سفارت

علاوه بر سفارت امیر الله ویردی بیگ زرگر به استانبول از جانب شاه عباس اول که بدان اشاره شد، شاردن نیز به سفارت زرگران برای اعلام منصب جدید به یک صاحب منصب اشاره می‌کند. البته اینان رهسپار دربارهای خارجی نشدند، بلکه شاردن می‌گوید:

... فی‌المثل من به خاطر دارم در سال هزار و سیصد و نه شاهنشاه مقام ریاست تفنگ‌داران را به پسر صدر اعظم واگذار کرد و برای اینکه زرگران و گوهریان خویش را که چندین قطعه جواهر نفیس مطابق میل اعلیحضرت تراشیده و تهیه کرده بودند، پاداشی ببخشند، دستور فرمود فرامین و خلعت شاهانه را مشار الیه به تفنگچی باشی جدید الانتصاب ببرند و شاهنشاه شخصاً تقدیمی لازم به حاملین فرمان را مبلغ سیصد تومان تعیین فرمودند. چهار نفر از گوهریان عمده حامل فرامین و خلعت همایونی بودند و به جای سیصد، مبلغ چهارصد تومان نصیبشان گشت که معادل هیجده هزار لیره است ...^۴

۱. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۹۲.

۲. ر.ک: ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، ص ۱۷۰.

۳. ملا جلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، ص ۲۹۵.

۴. شاردن، سیاحت‌نامه شاردن، ج ۲، ص ۳۱۸.



بنابراین، در این دوره، اعزام سفرایی از این صنف را، هم در داخل کشور برای ابلاغ فرمان انتصاب با انگیزه دریافت پاداش و هم در خارج از کشور که صد البته جهت سفارت‌های حساس نبوده است، شاهد هستیم.

۳. زرگر و مجازات مجرمان

ملا عبدالفتاح فومنی در داستان غلبه خان احمدخان، والی گیلان بر کامران میرزا و قتل او و پس از جدا کردن سر وی و نصب آن بر زیر تخت خود تا سه ماه، آن را به شیرزادسلطان سپرد و او آن را فرمود:

استاد بتراشد به زرگرداد که پیاله شراب‌خواری از آن ترتیب دهد و کعب پیاله را از استخوان کله نمایان بگذارد، و استاد زرگر حسب الفرموده شیرزادسلطان به دقت تمام به اتمام رسانید. مدت ده سال کاسه سر میرزای کامران در مجلس شیرزادسلطان سرگردان و به دست رندان باده‌خوار، گردان بود ...

مشابه این داستان را در غلبه شاه اسماعیل بر شیبیک‌خان و مطلق کردن کله او نقل شده است که نیازی به بازگویی آن نیست.

۴. زرگر در دربار سلاطین صفوی و حکام محلی

جدای از زرگرباشی که منصبی در دیوان سالاری بود، در منابع دوره صفوی اسامی زرگرانی آمده است که به صورت ندیم در خدمت حکام و سلاطین بوده‌اند. ملا جلال‌الدین منجم، استاد مستعلی زرگر را یکی از نزدیکان شاه عباس اول دانسته است.^۲ پیش از این هم از الله ویردی بیگ زرگر یاد شد. ملا عبدالفتاح فومنی از میرزا خلیلای زرگر رشتی به عنوان ندیم و از مقربان علی‌خان، حاکم گیلان بیه‌پس یاد می‌کند که در واقعه طغیان علی‌خان علیه شاه عباس و ظاهراً به علت دشمنی میر معزالدین ضرابی که اداره ضرابخانه بیه‌پس را بر عهده گرفته بود، میرزا خلیلای زرگر و برادرش خواجه عنایت‌الله که قبلاً عهده‌دار ضرابخانه بودند به دستور علی‌خان به قتل رسیدند که به گفته مؤلف، کشتن این دوسید به ناحق بود.^۳

علاوه بر این، ملا جلال‌الدین منجم ذیل حوادث سال ۱۰۰۳ق از انتصاب الله‌قلی بیگ زرگرباشی به حکومت شیراز و توابع خبر می‌دهد.^۴ در تاریخ سلطانی

۱. ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، ص ۸۹ - ۹۰.

۲. ملا جلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، ص ۲۹۵.

۳. ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، ص ۱۴۴ و ۲۴۹.

۴. ملا جلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، ص ۱۴۰.



به انتصاب الله ویردی بیگ زرگرباشی به حکومت گلپایگان اشاره شده است.^۱ یکی از حضورهای ثابت زرگرها در دربارها، مقام زرگرباشی بود که بر امور زرگری و زرگران دربار، تعیین و ارزیابی قیمت هدایای گران‌بها، ساخت و اجرای آثار و اشیای طلائی و نقره‌ای و روکش کردن و آب‌کاری فلزات دیگر با طلا، نقره و ... نظارت داشت. نویسنده *رستم‌التواریخ* صاحب این منصب را در ردیف مناصبی، چون آخوند ملاباشی، حکیم‌باشی، منجم‌باشی، کاتب‌باشی و ... می‌داند.^۲ یکی از وظایف اصلی این شغل که تاورنیه و شاردن به آن اشاره می‌کنند، ارزیابی و تقویم قیمت جواهراتی بود که شاه و خانواده او از زرگران و جواهرفروشان خارجی و داخلی خریداری می‌کردند یا جواهرات از مد افتاده خود را به دیگران می‌فروختند. به گفته تاورنیه زرگر برای تقویم اشیایی که به شاه می‌فروختند، ۲٪ حقوق قانونی دریافت می‌کرد. البته زرگرباشی تحت نظارت ناظر کل یا اعتمادالدوله که نقش واسطه میان سلطان و زرگرباشی را ایفا می‌کرد، انجام وظیفه می‌کرد و زیر دست او افرادی، مانند میرزای سیاه‌نویس، گوهریانی که هر کدام در شناخت یک نوع سنگ گران‌بها تخصص داشتند و زرگرانی که در شناخت طلا و نقره مهارت داشتند، کار تخمین و تقویم را انجام داده و گاه در مورد جواهرات بسیار نفیس از گوهریان و زرگران خارجی، ویژه هندیان و ارمینان استفاده می‌شد.^۳

نکته‌ای که تاورنیه بدان اشاره می‌کند و می‌توان تا حدودی آن را امری قابل تسری در دوران صفوی دانست، عدم نظارت بر کار زرگران می‌باشد.^۴ البته آن طوری که شاردن و تاورنیه و نویسنده *تذکره الملوک* می‌گویند معیر الممالک بر امور زرگرباشی و ضرابخانه، نظارت عالییه داشت. مؤلف *تذکره الملوک* در مورد این شغل می‌گوید:

شغل مختص به معیران و عمال دیگر را دخلی نیست و حسب الرقم اشرف، مقرر است که ضابطان و مستأجران و عمله و فعله ممالک محروسه و زرکشان و زرگران

۱. استرآبادی، *تاریخ سلطانی*، ص ۱۴۴.

۲. محمد هاشم آصف، *رستم‌التواریخ*، ص ۱۰۰.

۳. ر.ک: ژان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۴۵۷ - ۴۶۱ و شاردن، *سیاحت‌نامه شاردن*، ج ۳، ص ۱۰۵ - ۱۱۹ و ص ۱۷۹ - ۱۸۰.

۴. ر.ک: ژان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۴۷۲ - ۴۷۹ و ۵۳۶ - ۵۳۸.



و صرافان و زرکوبان و مسگران و غیر هم و بدون اطلاع و وقوف معیران و گماشتگان ایشان داد و ستد نموده، خود را به عزل او معزول و به نصب او منصوب شناسند ...^۱

البته معیر الممالک ضرورتی نداشت در این شغل تخصص داشته باشد. یکی از مهم‌ترین معیر الممالکان دوره صفوی محمد بیگ است که ابتدا منصب معیرباشی و سپس در زمان شاه عباس دوم به منصب اعتمادالدوله ارتقا یافت. وی در اصل پسر خیاطی از اهالی تبریز بود و خود نیز در این کار تخصص داشت، ضمن آنکه به کشف و استخراج معادن در کشور علاقه ویژه داشت.^۲ داستانی که تاورنیه نقل می‌کند به خوبی بیانگر فشار دولت و عمال شهرها بر اصناف به دلایل واهی است. در این داستان، زرگرها هدف ظلم و تعدی داروغه قرار می‌گیرند:

وقتی که محمد بیگ، معیرباشی بود، بعضی از ظروف طلای مطبخ شاه به سرقت رفته بود. داروغه فرستاد تمام زرگرهای اصفهان را دستگیر کردند، بدون اینکه آنها از آن سرقت، اطلاعی یا تقصیری داشته باشند، همه را حبس کرد و به آنها فهماند تا یک مبلغ گزاف به وی ندهند مرخص نخواهند شد. چون ریاست صنف زرگر هم با معیرباشی است به مناسبت اینکه طلا و نقره می‌سازند، محمد بیگ یکی از کسان خود را نزد داروغه فرستاد و بی‌تقصیری زرگرها و ریاست خود را به آنها متذکر شد و خواهش کرد آنها را مرخص نماید. داروغه که پول را خیلی دوست می‌داشت، دید با پیغام معیرباشی وجهی همراه نیست به فرستاده محمد بیگ گفت: من تکلیف شغل و منصب خود را خوب می‌دانم، با آن خیاطزاده بگو به کارهای خود مداخله نماید: در امور مربوط به من داخل نشود ...^۳

علاوه بر نام‌های اشاره شده می‌توان از محمدحسن زرگر و امیرخان اردبیلی نیز نام برد که در عصر شاه عباس اول در بازسازی آرامگاه شیخ صفی‌الدین نقش برجسته‌ای داشتند.

ز) زرگران و حیات اجتماعی - فرهنگی عصر صفویه

زرگران در حیات اجتماعی و ادبی دوره صفوی مانند سایر طبقات اجتماعی، در جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی حضور داشته و بر جنبه‌های ادبی و فرهنگی جامعه تأثیر گذاشته و متقابلاً از آن تأثیر گرفته‌اند. با نگاهی به منابع ادبی دوره

۱. میرزا سمیعاً، تذکره الملوک، ص ۲۲.

۲. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۵۵۱.

۳. همان.



صفوی، خصوصاً دو کتاب *تذکره تحفه سامی* و *تذکره نصرآبادی* با زرگرانی آشنا می‌شویم که ضمن اشتغال به حرفه و هنر خویش، در تاریخ ادبیات دوره صفوی نیز برای خود اعتباری کسب نموده‌اند. در ادامه به پاره‌ای از این شعرا اشاره می‌شود:

۱. **امینی تبریزی:** میرزا محمد امین تبریزی از جماعت زرگران تبریزی است. در کتاب *جواهر الاخبار* او را چنین معرفی کرده‌اند:

در شعر، خود را قرینه خسرو^۱ و سعدی می‌پنداشت و از غزل‌سرایان معروف زمان به شمار می‌رفت. به عقیده سعید نفیسی تخلص وی نبایستی امینی بوده باشد، بلکه بنا به یک نسخه دیوان او، تخلص «امنی» مقرون به ذهن است. وی که در زمان شاه تهماسب اول صفوی می‌زیست به گاه پناه بردن همایون میرزا سلطان گورکانی هندوستان و بایزید فرزند سلطان سلیم عثمانی، در وصف شاه تهماسب گفت:

شاه شده بر اهل حقیقت معلوم کز لطف دوازده امام معصوم
بر درگه عالی تو کردند پناه گه خسرو ملک هند و گه قیصر روم^۲

۲. **میر مرتضی زرگر:** نویسنده *تحفه سامی* او را از شعرای دوره شاه تهماسب می‌داند و در شرح حال او می‌گوید:

از جمله سادات کاشانست. دیوانه وش و سودایی مزاج بود و جنونش او را به کارهای عجیب می‌داشت. و نوبتی در پیش یکی از حکام گفته بود که در خواب چنین به من گفتند که در قم در فلان ویرانه، گنجی هست از آنجا خام طمعهای حکام است باور کرده به حفر آن حکم فرمودند و اما به غیر مشقت و رنج از آن گنج چیزی نیافتند. بعد از آن اظهار جنون فرموده، متوجه گیلان شد. این مطلع ازوست:

خط تو گرد خجالت بروی ماه فشانند قد تو سرو روان را به خاک راه نشانند^۳

۳. **مانی شیرازی:** در *تحفه سامی* شرح احوال او چنین آمده است:

در اوایل به زرگری، اوقات می‌گذرانید و در اواخر به واسطه شهرت شاعری و لطف طبع، پای در دایره سپاهی‌گری نهاد و اوائل زمان صاحبقران مغفور^۴ به مراتب عالی صعود نمود، اما به موجب القاص لایح القاص به سعایت امیر نجم ثانی زرگر که در آن ولا سهم السعادتش به کمانخانه سعادت رسیده بود، هدف تیر غضب گشته ...^۵

۱. منظور امیر خسرو و دهلوی از شعرای فارسی زبان هندوستان در قرن هشتم (م ۷۲۵ق) صاحب دیوان اشعار و خمسه‌ای به تقلید از نظامی شامل *مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آینه اسکندری و هشت بهشت سرود*.

۲. بوداق بیگ قزوینی، *جواهر الاخبار*، ص ۱۰۹ و سام میرزا صفوی، *تحفه سامی*، ص ۲۳۸.

۳. سام میرزا صفوی، همان، ص ۳۹.

۴. منظور شاه اسماعیل اول (۹۰۷ - ۹۳۰ق) می‌باشد.

۵. سام میرزا صفوی، *تحفه سامی*، ص ۱۱۳.



۴. مولانا شکیبی: ظاهراً حرفه زرکشی داشت و در تبریز می‌زیست و در *تحفه سامی* این بیت از او نقل شده است:

بهر طریق که باشم خلاف رأی تو باشد / کسی چه کار کند کان به مدعای تو باشد^۱

۵. محمد کاظم زرگر: پدر وی صراف و خود وی زرگری ماهر بود و در شعر به «طاهر» تخلص می‌کرد. وی در قصیده و هجو مهارت داشت و به گفته نصرآبادی در سال ۱۰۸۵ق در اصفهان درگذشت. دو بیت ذیل از اشعار اوست:

صافی ماست درد نوشی ما / خوش قماش است شال پوشی ما
نامه سر به مهر پادشهییم / گفتگوهاست در خموشی ما^۲

۶. رشید: نصرآبادی در باره او می‌گوید:

از تبارزه^۳ عباس‌آباد اصفهانست. در فن زرگری و میناکاری مَثَل، و در فن شعر هم باعتقاد خودش، بیقرینه بود. فی‌الجمله خیالش غرابتی دارد. در بدو حال پیاله‌کش بود و تعشقی پیش پسر قهوه‌چی طوفان نام داشت. از بابا فراش قهوه‌چی رنجیده، قطعه در هجو او گفته بسیار بقدرت گفته. بعد از آن به هند رفته و بعد از مدتی مراجعت نموده. باعتبار صنعت به خدمت پادشاه، کمال اعتبار داشت. قبل از حال تحریر فوت شد. شعرش اینست:

مهر سرگشته و بی‌تاب شد از گریه ما / ماه نو ماهی گرداب شد از گریه ما^۴

۷. نوروز علی بیگ شاملو: در فن زرگری، ماهر و زرگرباشی حاکم هرات، عباس قلی‌خان بود.^۵

۸. محمد قلی بیگ: تخلص او در شعر «شاکر» بود. نصرآبادی در باره او می‌گوید:

از تبارزه ساکن عباس‌آباد اصفهان است و در فن زرگری و نقاشی، بی‌مثل، طبعش موزون بود، شعرش اینست:

هجر هر چند که دل بیشترم می‌سوزد / در قفا وصل دو چندان قدم می‌سوزد^۶

۱. سام میرزا صفوی، *تحفه سامی*، ص ۱۷۳.
۲. میرزا محمد طاهر نصرآبادی، *تذکره نصرآبادی*، ص ۳۲۶.
۳. جمع جعلی تبریز.
۴. میرزا محمدطاهر نصرآبادی، *تذکره نصرآبادی*، ص ۲۸۹.
۵. همان، ص ۳۹۱.
۶. همان، ص ۳۹۲.



۹. کلب علی: در شعر « نادر » تخلص می‌کرد. نصرآبادی در شرح حال او می‌گوید:

او هم زرگر و نقاش بوده و از تبارزه عباس‌آباد، اما گویا اصلش اصفهانیست.
زرگری را به مرتبه‌ای رسانیده که محسود رشیدا بود. این رباعی از اوست:

آنی که مسیحات ز بیمارانت صد یوسف مصرت ز خریدارانت
در دست تو خاتمی که جبرئیل آورد انگشتر زنه‌ار گنه کارانت^۱

۱۰. محمدرضا راضی: نصرآبادی در باره او می‌گوید:

از تبارزه ساکن عباس‌آباد اصفهان و زرگر بود که دو نوبت به هندوستان رفت.^۲

۱۱. سلیمان: نام اصلی او محمد شفیع بود. نصرآبادی در باره او چنین می‌نویسد:

در شبکه و طراحی طلا و نقره، مانند ندارد و مقبول جمیع استادان است. قدرتش
در ترتیب نظم به مرتبه‌ایست که خود می‌گفت که اشعار ما به صد هزار رسیده
است. این بیت از اوست.

زسینه تا دل ناکام بر طرف شد و رفت بهانه‌جویی ایام بر طرف شد و رفت^۳

علاوه بر این افراد، از شعرای دیگری، همچون محمد صالح شیرازی، محمد
باقر یزدی، مبدع، سعید، آقا زمان زرکش، ملاقسمت مشهدی و میرزا مقیم
جوهری نیز در منابع آن دوره یاد شده است.

یکی از نکات مهمی که از بیان احوال زرگران یاد شده بر می‌آید آن است
که سنت زرگری در تبریز بسیار پررونق بود و بسیاری از زرگران همراه با تغییر
پایتخت به اکراه و اجبار یا میل خود به اصفهان کوچیده و در محله عباس‌آباد
ساکن شدند. علاوه بر این، تغییر پایتخت در این نقل و انتقال، نقش طبیعی
داشت، چنان‌که در زمان سلطنت شاه تهماسب قزوین مرکز نقره‌کاری بود و
زرگران زیادی در آنجا ساکن بودند. یکی از دلایل این امر، ارزش مادی بسیار
بالای طلا و نقره بود و غالب شاهان صفوی هنگام مسافرت یا در کاخ خود،
دستور ساخت یک جواهر گران‌بها را داده، از این‌رو همواره زرگران بسیاری
ملازم شاه بودند. یکی از شعرای دوره صفوی در مورد مسئله اخیر، یعنی

۱. میرزا محمدطاهر نصرآبادی، *تذکره نصرآبادی*، ص ۳۹۳.

۲. همان، ص ۳۹۳.

۳. همان، ص ۴۲۴.



ارزش طلا و نقره و بی‌اعتمادی شاه در مورد واگذاری آن به زرگران خارج از کاخ می‌گوید:

منم زرکوب و محصولم ز صنعت
بجز فریادی و بانگی نباشد
همیشه در میان زر نشینم
و لیکن هرگزم دانگی نباشد^۱

تذکره‌نویسانی مانند نصرآبادی در باره انحرافات اخلاقی زرگران در آن دوره، مطالب زیادی نقل کرده‌اند.^۲ و نیز پاره‌ای از منابع، زرگران را اعیان و اشراف شهرها دانسته‌اند.^۳

بازار زرگران در شهرهای مهم دوره صفوی توجه جهانگردان اروپایی را به خود جلب نموده بود. تاورنیه در مورد بازار جواهر فروش‌های اصفهان می‌گوید:

در دو طرف درگاه بزرگی که ساعت روی آن است، روی پنج و شش صغه، جواهر فروش‌ها نشسته، بساط خود را پهن کرده‌اند. در یک سینی، یاقوت و در سینی‌های دیگر، زمرد و لعل و مروارید و فیروزه‌های سبک و کم قیمت، گسترده و تمام آنها را روی نیم تختی چیده، پارچه حریر نازکی رویشان کشیده‌اند که هم جواهر پیدا باشد و هم از دستبرد طراران محفوظ بماند ...^۴

نویسنده *رستم‌التواریخ* نیز از بازارهای زرگری در چهار سوی قیصریه اصفهان تعریف می‌کند.^۵ کارری نیز بازار زرگران تبریز را که بی‌شک یکی از مهم‌ترین بازارهای زرگری ایران بوده است، می‌ستاید. وی که به سال ۱۱۰۵ ق و زمان شاه سلیمان از ایران دیدن کرده است، در این مورد می‌گوید:

در مراجعت از تماشای کاروانسرا و ضرابخانه، از بنای معتبر دیگری به اسم قیصریه نیز دیدن کردیم. این بنا گنبد بزرگ مرتفعی دارد و مرکز دادوستد تجار بزرگ است و نفیس‌ترین کالاها را در اینجا می‌توان به دست آورد. بلافاصله بازار زرگران آغاز می‌شود. این بازار دارای گنبدها و طاق‌های آجری محکم متعددی است ...^۶

۱. این شعر را آقا زمان زرکش اصفهانی سروده است (ر.ک: میرزا محمد طاهر نصرآبادی، *تذکره نصرآبادی*، ص ۳۲۳).
 ۲. نصرآبادی در مورد رشیدای زرگر و تشق او به بچه قهوه‌چی به نام طوفان و نیز آقا زمان زرکش و عاشقی نسبت به محمدرضا قهوه‌چی مطالب متعددی گفته است (ر.ک: *تذکره نصرآبادی*، ص ۳۲۳ و ۳۸۹).
 ۳. سام میرزای صفوی از آقا شهاب زرگر به عنوان یکی از اعیان استرآباد یاد می‌کند که به دست میر قاسم که از شعرای زمان بود، کشته شد (ر.ک: *تحفه سامی*، ص ۱۱۳).
 ۴. ژان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۳۹۱.
 ۵. محمد هاشم آصف، *تذکره نصرآبادی*، ص ۲۰۷.
 ۶. جووانی فرانچسکو جملی کارری، *سفرنامه کارری*، ص ۳۵.



این بازار را شاردن نیز دیده و آن را ستوده است و از زیباترین بازارهای شهر تبریز می‌داند. او در جایی دیگر در توصیف بازار شاه اصفهان و صنف زرگران آنجا می‌گوید:

سر در آن، نیمه گنبد عظیمی است، مستور با آجرهای چینی منقش به سبک مغربی به رنگ‌های گوناگون، دو سکوی بزرگ به بلندی سه تا چهار پا از سطح زمین و ژرفای پانزده تا شانزده پا گرداگرد بنا را فرا گرفته است و مستور از صفحه سنگ‌های یشم و سماق تا چند ذراع بالاتر است و دیواره بنا نیز همچین است. این سنگ‌های زیبا برای بساط گوهرفروشان و زرگران مورد استفاده است که به فروش مصنوعات زرین، جواهرات، مسکوکات نادر و نایاب می‌پردازند ...^۱

بنابر این می‌توان گفت که زرگران در جامعه ایرانی، مانند بسیاری از طبقات و اصناف، هم نقش مؤثری در حیات ادبی و فرهنگی زمان داشته و شعرا و ادبای زیادی از میان آنان برخاسته، و هم در زندگی اجتماعی شهرها با تمایز از سایر اصناف، در فضای فیزیکی بازارها حضور داشتند و در مسائل خاص اجتماعی و حتی انحرافات اخلاقی زمان خویش نقش‌آفرین بودند.

علاوه بر آنچه گفته شد، بخش بزرگی از جماعت زرگران و حرفه‌های مرتبط با آن، چون زرکوب، زرکش، طراح و ... از نظر اعتبار شغلی، دو دسته بودند:

دسته اول، دسته‌ای که بیشتر آنان در دربار شاهان و حکام محلی و حتی اعیان شهری بوده و با سرمایه و مواد خام آنان کار کرده و آثاری خلق می‌کردند. در مورد این دسته، نه گردش سرمایه و کسب سود مطرح بود و نه کار تولیدی مستقل، بلکه آنان فقط به جمع کردن پس‌اندازهای خود پرداخته و چه بسا بعد از فراغت از شغل و رها کردن دربارها، در کسوت طبقه اعیان در می‌آمدند.

دسته دوم، مسگران و زرگران شهری مستقر در بازارها که سرمایه آنها اندک بوده و در گردش سرمایه در جامعه نقش مهمی نداشته و هنر و ابتکار شایان توجهی در هنر زرگری از خود بروز نمی‌دادند.

در منابع آن دوره، پاره‌ای اصطلاحات زرگری نیز وجود دارد، مانند «جیره» که به معنای دستبند نقره‌ای یا طلایی است و «جزع»،^۲ یعنی گوهری که به مهره سلیمانی نیز معروف است و «عین الیهر» که گوهری به شکل چشم گربه بود.^۳ این اصطلاحات در ادبیات و آثار ادبی آن دوره بازتاب داشت.

۱. شاردن، *ساخت‌نامه شاردن*، ج ۷، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۲. *عالم آرای شاه اسماعیل*، ص ۶۵۰.

۳. محمد هاشم آصف، *تذکره نصرآبادی*، قسمت تعلیقات.



نتیجه

وانکو نکند طاعت، علمش نبود علم زرگر نبود مرد، چو بر زر نکند کار
دوره صفویه که دو قرن و نیم به طول انجامید، هم به سبب طول مدت فرمانروایی و هم به علت تمرکز سیاسی و تا حدودی اداری، موجب شد حیات ایران بعد از اسلام جان تازه‌ای گرفته و وجوه این حیات، نه تنها در نهادهای سیاسی - اجتماعی و نظامی، بلکه در افکار و آثار علمی، هنری و صنایع تجلی یابد. البته این تحولات، ادامه روندی بود که از دوره تیموریان آغاز شده بود. همچنین عمق تحولات در دوره صفوی به اندازه‌ای بود که تا آستانه مشروطیت، میزان تحولات در ساختارهای اجتماعی و هنری بسیار اندک و تابع ساختارهای دوره صفویه بود.

از نظر اجتماعی، شاید یکی از پررونق‌ترین ادوار حیات صنف زرگران در تاریخ ایران بعد از اسلام، دوره صفویه باشد. حضور زرگرانی، مانند امیر نجم رشتی و الله ویردی بیگ زرگرباشی در سطوح عالی اداری و سیاسی، نشانه تأثیر زیاد این قشر در حیات سیاسی ایران دوره صفوی است.

همچنین زرگران در حیات فرهنگی - اجتماعی و نیز شعر دوره صفوی دست داشتند. همین‌طور آنان از حوادث اجتماعی و ناملازمات زمان، از جمله مهاجرت به هندوستان به دلیل سیاست‌های دینی بر کنار نماندند.

در تکنیک‌ها و آثار، زرگری ایران به لحاظ تکنیک و تنوع آثار به قدری فاقد ظرافت هنری بوده که توجه ناظران غربی را به خود جلب نکرده است و چنین می‌نماید که تا قبل از سلطنت شاه عباس اول صفوی که پای هنرمندان خارجی آن چنان به ایران باز نشده بود، این هنر هنوز بر مبنای سنتی خود که در دوره تیموری اندکی تحول به خود دیده بود، استوار بوده است. با این حال، نشانه‌ای از تحول هنر زرگری در شیوه و تکنیک از زمان شاه عباس اول به بعد در منابع ذکر شده است. از جمله این تحولات می‌توان به ترکیب مینا و زر و تمایل به تراش الماس در این دوره اشاره کرد. یکی از نکاتی که در سیر هنر زرگری در ایران بعد

از اسلام به طور عام، و دوره صفوی به طور خاص، باید در نظر داشت، انحصار مواد اولیه این صنعت به حاکم و صاحبان قدرت، و حرکت استادان بزرگ این صنعت همراه حاکم و در دوره صفوی همگام با انتقال پایتخت می‌باشد. همچنین یکی از نکته‌های مهم در سیر این هنر در دوره صفوی، علاقه باطنی شاهان این سلسله، به‌ویژه شاه عباس دوم به این هنر است. وی یکی از طراحان آثار زرگری بود و جواهراتی را که سفارش ساخت آنها را به زرگران می‌داد خود طراحی می‌کرد. دخالت عامل شرع و احکام فقهی از موانع باز دارنده این صنف و هنر زرگری در ایران و در غالب نقاط جهان اسلام بود، چرا که استفاده از زر برای مردان، به ویژه در زمان نماز و عبادت، کراهت و منع شرعی داشت و این امر و تداخل این هنر با فلزکاری و مسگری عاملی برای عدم تحول قابل توجه این صنعت در ایران اسلامی و به‌ویژه دوره صفوی بوده است.





فهرست منابع

۱. الثاریوس، آدام، *سفرنامه آدام الثاریوس*، ترجمه احمد بهپور، چاپ اول: تهران، انتشارات ابتکار، ۱۳۶۳.
۲. آصف، محمدهاشم (رستم الحکماء)، *رستم التواریخ*، به کوشش محمد مشیری، چاپ اول: تهران، [بی‌نا]، ۱۳۴۸.
۳. استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، *تاریخ سلطانی (از شیخ صفی شاه صفی)*، به کوشش احسان اشراقی، چاپ اول: تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۴.
۴. اصفهانی، محمد معصوم بن خواجهکی، *خلاصه السیر*، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول: تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
۵. افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه*، به کوشش احسان اشراقی، چاپ دوم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۶. *تاریخ ایران دوره تیموریان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول: تهران، انتشارات جامی، ۱۳۷۹.
۷. *تاریخ ایران دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول: تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۰.
۸. تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری (ناظم الدوله)، تجدید نظر و تصحیح حمید شیرانی، چاپ دوم: اصفهان، انتشارات تأیید، ۱۳۳۶.
۹. ترکمان، اسکندریگ، *تاریخ عالم آرای عباسی*، چاپ اول: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰.
۱۰. دلبیو، آلن . جی، « روکش‌های سیمین درهای دوران صفوی » ترجمه شیرین جعفری، *هنر ایران (ضمیمه روزنامه ایران)*، شماره ششم، فروردین ماه ۱۳۸۱.
۱۱. دیماندا، س . م، *راهنمای صنایع اسلامی*، ترجمه عبدالله فریار، چاپ دوم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.



۱۲. روملو، حسن، *احسن التواریخ*، ترجمه چارلز نارمن سیدن، چاپ اول: تهران، کتابخانه شمس، ۱۳۴۷.
۱۳. زکی، محمد حسن، *صنایع ایران بعد از اسلام*، ترجمه محمدعلی خلیلی، چاپ دوم: تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۲۰.
۱۴. سانسون، *سفرنامه سانسون*، ترجمه تقی تفضلی، چاپ اول: تهران، [بی‌نا]، ۱۳۴۶.
۱۵. سرور، غلام، *تاریخ شاه اسماعیل صفوی*، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، چاپ اول: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۱۶. سیوری، راجر . م، *تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی* (مجموعه مقالات)، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، چاپ اول: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.
۱۷. شاردن، *سیاحت نامه شاردن*، ترجمه محمد لوی عباسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، (ج ۲) ۱۳۳۶، (ج ۳) ۱۳۳۶ و (ج ۷ و ۹) ۱۳۴۵.
۱۸. شوستر والسر، سیبیل، *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان*، ترجمه غلامرضا ورهرام، چاپ اول: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۱۹. شیرازی، عبدی بیگ (نویدی)، *تکلمة الاخبار*، به کوشش عبدالحسین نوایی، چاپ اول: تهران، نشر نی، ۱۳۶۹.
۲۰. صفوی، سام میرزا، *تحفه سامی*، به کوشش وحید دستگردی، چاپ اول: تهران، انتشارات ارمغان، ۱۳۲۴.
۲۱. طاهری، ابوالقاسم، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس*، چاپ اول: تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۹.
۲۲. *عالم آرای شاه اسماعیل*، به کوشش اصغر منتظر صاحب، چاپ اول: تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۲۳. فلسفی، نصرالله، *زندگانی شاه عباس اول*، (ج ۱) چاپ دوم: تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۳۴ و (ج ۴) چاپ دوم: تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۲۴. فیگوئروا، دن گارسیداسیلوا، *سفرنامه فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، چاپ اول: تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.

۲۵. قزوینی، بوداق بیگ، *جواهر الاخبار*، ترجمه محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه دا، چاپ اول: توکیو، مؤسسه مطالعات فرهنگ‌ها و زبان‌های آسیا و آفریقا، ۱۹۹۹م.
۲۶. قزوینی، ملا عبدالنبی فخر الزمانی، *تذکره میخانه*، به کوشش احمد گلچین معانی، چاپ چهارم: تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۳.
۲۷. کارری، جووانی فرانچسکو جملی، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، چاپ اول: تبریز، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸.
۲۸. گیلانی، ملا عبدالفتاح فومنی، *تاریخ گیلان*، به کوشش منوچهر ستوده، چاپ اول: تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۲۹. منجم، ملا جلال الدین، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال*، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، چاپ اول: تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۶.
۳۰. میرزا سمیعا، *تذکره الملوک* (سازمان اداری حکومت صفوی با تعلیقات مینورسکی)، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ سوم: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۳۱. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، *تذکره نصرآبادی*، به کوشش وحید دستگردی، چاپ اول: تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۵۲.
۳۲. نوایی، عبدالحسین، *شاه اسمعیل صفوی* (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)، چاپ اول: تهران، انتشارات ارغوان، ۱۳۶۸.





مقدمه‌ای بر نظام اقتصادی ایران در

اوایل عصر قاجار*

نویسنده: گوین همبلی**

مترجم: منصور چهرازی*** / محبوبه احمدیان****

چکیده

با عنایت به غفلت کلی مورخان تاریخ اقتصادی ایران، هدف این مقاله بررسی برخی از عوامل مهم در ساختار اقتصادی این کشور پس از مرگ کریم‌خان زند در ۱۱۳۹ق / ۱۷۷۹م تا انعقاد معاهده «گلستان» در ۱۲۲۸ق / ۱۸۱۳م است. این دوره ۳۵ ساله علاوه بر زمانی که آقا محمدخان قاجار همه مدعیان تفوق بر فلات ایران را سرکوب کرد و سلسله قاجار را بر تخت طاووس نشاند، نیمه اول حکومت طولانی فتحعلی شاه، برادرزاده آقا محمدخان را نیز در برمی‌گیرد. منابع اصلی این بررسی اقتصادی که در ادامه خواهد آمد، گزارش‌ها و برداشت‌های شخصی برخی از سیاحان انگلیسی است که در این فاصله از ایران دیدن کرده‌اند.

* Gavin Hambly, "An Introduction to the economic organization of early Qajar Iran", *Journal of the British Institute of Persian Studies*, volume II, 1964.

** گوین همبلی، مدرک لیسانس، فوق لیسانس و دکترای خود را در رشته تاریخ از کالج سلطنتی (kings college) دانشگاه کمبریج انگلستان دریافت کرد، سپس به عنوان اسناد تاریخ در دانشگاه تگزاس دالاس آمریکا مشغول خدمت شد. وی در ۱۸ اکتبر سال ۲۰۰۶ درگذشت. همبلی متخصص تاریخ هند بود، اما در زمینه تاریخ ایران، عثمانی و مغول نیز مطالعه و تحقیق کرده و مقالات فراوانی در مجلات علمی و تخصصی و در دایرة المعارف آسیای مرکزی، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان و ازبکستان و نیز در دایرة المعارف بریتانیکا به چاپ رسانده است.

*** کارشناس ارشد تاریخ ایران دوران اسلامی از دانشگاه شهید بهشتی تهران.

**** کارشناس مترجمی زبان انگلیسی.

گرچه دقت این گونه واقعیات که توسط این سیاحان ثبت شده، طبعاً از شخصی به شخص دیگر متفاوت است، ارزش آنها به عنوان منبعی از اطلاعات - با توجه به نبود اطلاعات در منابع دیگر - قابل ملاحظه است. تمامی آنان در درجات مختلف مهارت، فارسی صحبت می‌کردند و برخی از آنان به راحتی متون فارسی را می‌خواندند. بیشتر آنان چندین ماه و در چند مورد، چندین سال را در ایران سپری نمودند. اکثر آنها دیپلمات، سرباز یا تجار کمپانی هند شرقی بودند که در میسور، حیدرآباد یا ولایات دور افتاده امپراتوری مغول یا عثمانی سکونت داشته و زندگی در جوامعی را که ابداً تفاوتی با ایران قرن هجدهم نداشت، تجربه کرده بودند. همگی آنان علاقمند به گردآوری اطلاعات برای کارفرمایان و هم‌وطنان خود در مورد کشوری بودند که در آن زمان نسبتاً برای اروپاییان ناشناخته به شمار می‌رفت. با توجه به صحت گزارش‌های آنان از زندگی اقتصادی ایران، باید به خاطر داشت که چنانچه در طول این مدت، رؤیاهای جاه‌طلبانه ناپلئون راجع به شرق دلیل مستقیم دل‌مشغولی بریتانیا نسبت به ایران به شمار می‌رفت، کمپانی هند شرقی هنوز در این زمان یک متحد تجاری بود و در نتیجه، نه تنها به دلیل مسائل استراتژیک، بلکه به عنوان یک بازار فروش بالقوه به ایران علاقمند بود. بنابر این، ممکن است با اطمینان، فرض را بر این گذاشت که از کارمندان کمپانی هند شرقی در ایران انتظار می‌رفت که شرایط اقتصادی کشوری را که احتمالاً منطقه‌ای برای گسترش تجارت در آینده بود، با دقت هر چه بیشتر مشاهده و ثبت کنند.

واژه‌های کلیدی: جمعیت‌شناسی، وسایل حمل و نقل، راه‌های ارتباطی، تجارت زمینی، تجارت دریایی، عثمانی، روسیه و پول‌های رایج.

مورخ برای بررسی ساختار اقتصادی یک جامعه یا منطقه تاریخی خاص، ابتدا تمایل دارد تا هر چه بیشتر و در حد امکان، اطلاعاتی دقیق در مورد جمعیت‌شناسی آن جامعه یا منطقه فراهم آورد. اما برای مورخان این امکان هرگز وجود نداشته است تا بتوانند ارزیابی دقیقی از جمعیت ایران در اواخر قرن هجدهم به عمل آورند. در نبود هر گونه سرشماری رسمی، بدان گونه که دولت سنتی چین انجام داد، همه برآوردها نباید چیزی فراتر از گمانه‌زنی‌های تصادفی باشد. با وجود این و با اذعان به نارسایی کلیه برآوردهایی که بر اساس گزارش‌های آماری صورت نگیرد، جالب است که به چند اظهار نظر معاصر آن دوره، توجه کرد.





زمانی که کاپیتان جان ملکم^۱ در ۱۲۱۵ق/۱۸۰۱م/گزارش محرمانه‌ای راجع به دولت ایران برای هنری دونداس،^۲ رئیس هیئت مدیره کمپانی هند شرقی، ارسال کرد، مایل نبود که هیچ آمار تقریبی از جمعیت ایران ارائه دهد.^۳ چهارده سال بعد در اثر ماندگار خود، یعنی *تاریخ ایران* تأکید می‌کند که با توجه به جهل حاکم بر ایران معاصر، ارائه هر گونه برآورد تقریبی معنادار غیرممکن است. «با توجه به اخباری که در باب این ملک در دست است، چنین می‌نماید که به کلی محال است در باب جمعیت آن، چنان که باید، تخمینی زده شود. تقریری که خود ایرانیان در این باب کرده‌اند، چنان اغراق‌آمیز است که به هیچ وجه نمی‌توان باور کرد». در هر حال، وی برآورد مربوط به قبل (تخمین پینکرتن)^۴ حاکی از شش میلیون نفر را آماری قابل قبول پذیرفت.^۵ جان مک‌دونالد کینیر،^۶ سیاح و جغرافی‌دان، کمتر از وی محتاط نبود. او با رد برآورد شاردن^۷ مبنی بر چهل میلیون (مربوط به بیش از یک قرن قبل از آن)، فرض را بر این قرار داد که ما بین رود فرات و رود ایندوس (که نه فقط ایران، بلکه سند، بلوچستان، افغانستان و بیشتر میان دو رود در ترکیه را در بر می‌گرفت) کل جمعیت، متجاوز از هجده یا بیست میلیون نمی‌شد که در این میان، جمعیت چادرنشینان احتمالاً از جمعیت افراد ساکن بیشتر بوده است.^۸ پنجاه سال بعد در نیمه قرن نوزدهم، آر. جی. واتسن^۹ فقط توانست حدس بزند که جمعیت ایران بین پنج تا ده میلیون نفر است!^{۱۰} تمامی ناظران به این نکته توجه داشتند که نواحی روستایی به وضوح - حتی در مناطق نسبتاً حاصلخیز - کم جمعیت‌تر بودند.

1. John Malcolm

2. Henry Dundas

۳. از جی. ملکم به اچ. دونداس، رئیس هیئت مدیره نظارت بر کمپانی هند شرقی، دهم آوریل ۱۸۰۱، منتشر شده در:

Journal of the Central Asian Society, vols. XVI and XVII, October 1929, and January 1930.

4. Pinkerton

5. J. Malcom, *History of Persia*, London, 1815, 2vols, vol. 2. P. 518-519.

6. John Macdonald Kinneir

7. Chardin

8. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, London, 1813, P. 44.

9. R. G. Watson

10. R. G. Watson, *A History of Persia from the beginning of the 19th century to the year 1858*, London, 1866, P. 2.



فقدان آمار که مانع هر گونه ارزیابی دقیقی از کل جمعیت ایران بود، به طور اجتناب ناپذیری سد راه هر گونه تلاش برای ارزیابی ترکیب نژادی، زبان‌شناسی یا شغلی این جمعیت نیز می‌شد. پیش از این، اظهار گردید که کینیر در ناحیه بین فرات و ایندوس جمعیت چادرنشینان را بیش از افراد ساکن دانسته است. در ایران، ملکم به معنای واقعی کلمه به خود جرأت داده و حدس زد که دست کم نیمی از جمعیت ایران چادرنشین می‌باشند.^۱ در نتیجه، این امکان وجود داشت که از روی اطمینان، فرض را بر این قرار داد که در اواخر قرن هجدهم تعداد زیادی از جمعیت ایران را در مقایسه با اواخر قرن نوزدهم یا امروز، چادرنشینان تشکیل می‌داده‌اند. اکثریت قریب به اتفاق اهالی ساکن در کشور به کارهای مختلف کشاورزی اشتغال داشته و تنها اقلیت بسیار کمی شهرنشین بودند. کل جمعیت شش شهر پر وسعت ایران (از جمله هرات) به سختی از نیم میلیون نفر فراتر می‌رفت.

به احتمال زیاد، گروه‌های نژادی با نسبت‌هایی مشابه امروز بودند. جوامع فارس‌زبان و ترک‌زبان اکثریت را تشکیل می‌دادند و قبایل ناهمگون کُرد و عرب، بلوچ و ترکمن در حواشی کشور اسکان داشتند. جوامع ارمنی در بیشتر شهرهای اصلی یافت می‌شدند که عموماً درگیر انواع فعالیت‌های تجاری بودند.^۲ در این کشور، جوامع پراکنده یهودی و مسیحی آشوری نیز وجود داشتند. افراد خارجی، غیر از هم‌کیشان مسلمان سرگردان اهل کشورهای همسایه، کمتر مشاهده می‌شدند. تجار هندو اغلب در مراکز تجاری خاص، مانند بوشهر، شیراز و کرمان تا دورترین نقاط شمالی، مانند باکو و استراخان یافت می‌شدند. مسافران اروپایی - به غیر از ماجراجویانی که گاه به گاه پدیدار می‌شدند - به تجار روسی در نواحی ساحلی خزر و کارگزاران کمپانی هند شرقی در بوشهر و - زمانی که تجارت ایجاب می‌کرد - در شیراز محدود می‌شدند.

در یک جامعه ماقبل صنعتی، مانند ایران قرن هجدهم، به‌رغم زاد و ولد فراوان، به‌واسطه جنگ و آشوب‌های سیاسی، خشک‌سالی، قحطی، شیوع

۱. جان ملکم به هنری دونداس، دهم آوریل ۱۸۰۱.

۲. جان ملکم آگاه گردید که یک سرشماری از جمعیت ارامنه توسط کشیش جلفا انجام گرفته است و نتیجه آن تعداد ۱۲/۳۸۳ نفر، یعنی یک ششم جمعیت ارامنه قبل از هجوم افغان‌ها در سال‌های ۱۷۲۰ - ۱۷۳۰ بود، رک:

History of Iran, vol. 2, P. 521.



بیماری‌ها، فقدان بهداشت کافی و نظایر آن، میزان مرگ و میر در نقطه بالایی قرار دارد.^۱ به واسطه عدم وجود آمار در ایران قرن هجدهم، هیچ راهی برای اندازه‌گیری افزایش یا کاهش و یا اطلاعاتی مربوط به زایش یا مرگ و میر در کل جمعیت وجود ندارد. در طول دوره مورد بحث هیچ گزارشی از میزان تلفات جمعیت به سبب مرگ سیاه (طاعون) قرن چهارده اروپا یا خشک‌سالی ۱۷۶۹-۱۷۷۰م بنگال در دست نیست. از این رو، به علت فقدان هر گونه مدرک که خلاف موارد بالا را اثبات نماید، می‌توان به طور قطع فرض کرد که جمعیت ایران در حد طبیعی یک جامعه روستایی - نیم تا یک درصد در سال - افزایش می‌یافته است.^۲ با وجود این، این واقعیت هنوز باقی می‌ماند که بسیاری از ناظران خارجی در این فکر با یکدیگر هم عقیده بودند که جمعیت ایران در اواخر قرن هجدهم بسیار کمتر از دوران حکومت صفویه بوده است. برای مثال، ملکم حسین، جمعیت ایران به گونه قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته بود، اما بیست سال بعد که کشور، ثبات معقولی در زمان حکومت قاجار به دست آورد، مجدداً جمعیت افزایش یافت.^۳ عقیده هارفورد جونز^۴ که اطلاع و شناخت شخصی وی از ایران احتمالاً بیش از دیگر سیاحان بوده است، بسیار شبیه به جان ملکم است. اما وی چنین می‌پنداشت که کاهش سریع جمعیت در زمان سلطنت شاه سلطان حسین و نیز در زمان سلطنت فتحعلی شاه، موقتاً در دوره کریم‌خان برعکس به افزایش جمعیت تبدیل شده است. فرضیه‌ای نسبتاً مشکوک که اگر صحیح باشد، به غیر از فارس در مورد دیگر جاهای ایران نمی‌توان به آن استناد کرد.^۵

قطعاً به نظر می‌رسد که تردید اندکی در این مورد وجود داشته باشد که نویسندگانی که در آن دوران در باره ایران قلم زده‌اند، متأثر از نتایج مشهور آنچه کاهش ناگهانی جمعیت انگاشته‌اند، قرار گرفته باشند و تقریباً همگی آنها با ذکر برخی جزئیات، آبادی‌های خالی از سکنه و اراضی کشاورزی رها شده سابقاً

1. C. Cipolla, *The Economic History of world Population*, London, 1962, P. 75-80.

2. Ibid, P. 76.

3. J. Malcom, *History of Persia*, vol. 2, P. 520.

4. Harford Johnes

5. Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, London, 1834, P. 430.



مزروع را توصیف می‌نمایند. چشمگیرتر از آن، حومه‌های متروکه تقریباً همه شهرهایی است که اروپاییان از آنها بازدید کرده‌اند، از جمله کازرون، شیراز، اصفهان، کاشان، قم، قزوین، تبریز و ایروان. در هر حال، دو شهر اخیر، در اوایل قرن نوزدهم به واسطه حضور حاکمانی نسبتاً روشنفکر که تجارت را تشویق می‌کردند، از تجدید سعادت و جمعیت بهره‌مند بودند. در مورد اصفهان هم می‌توان نظری مشابه ابراز داشت.

چه چیز سبب این کاهش بود؟ به دلیل فقدان اطلاعاتی مرتبط با شیوع بیماری‌ها در ایران قرن هجدهم، باید فرض را بر این گذاشت که همه اینها در نتیجه بیش از نیم قرن هجوم، جنگ داخلی و هرج و مرج دائمی بود که به طور اسفناکی با هجوم افغانه ویرانگر بین سال‌های ۱۱۳۲ق/۱۷۲۰م و ۱۱۴۲ق/۱۷۳۰م آغاز شد. می‌توان گفت تنها زمانی که آقا محمدخان خراسان را فتح کرده و شاهرخ، آخرین فرد افشاری را به قتل رساند، این مشخصه «ایام مشکلات» به سر آمد.^۱ با وجود این، حتی بعد از تشکیل قطعی سلسله قاجار در فلات ایران، ولایات دور افتاده در حالتی از ناامنی و اغتشاش باقی ماندند. گرجستان و خانات مرزی شمال غرب، صحنه درگیری‌های طولانی با روسیه بود. در خراسان، در دو سمت مناطق مرزی نوین با افغانستان، قاجارها در حالی که درگیری‌های پراکنده‌ای با نیروهای خوانین بخارا و خیوه داشتند، به شدت علیه فرزندان احمدشاه ابدالی در نبرد بودند. علاوه بر این، مناطق وسیع شمال شرق ایران در معرض لشکرکشی‌های قبایل ترکمن برای به اسارت گرفتن مردم بود که تنها، وفاداری ظاهری به حکمرانان خود در خیوه نشان می‌دادند.

در کشوری مانند ایران که بخش بزرگی از آن قادر به تهیه آب و غذا برای انسان و حیوان نیست، روند حرکت نیروهای عظیم به سوی راه‌های سنتی است که در کنار آنها امکان یافتن زراعت کافی برای تهیه علیق برای سواره نظام فراهم باشد. بنابر این، تردد نیرو در منطقه‌ای که ظرفیت کشاورزی محدودی

۱. روایتی با جزئیات بیشتر در باره این رویدادها را احتمالاً می‌توان در مقاله ای از جی. آر. جی. همبلی یافت:

G. R. G. Hambly, "Aqa Mohammad Khan and the Establishment of the Qajar Dynasty" *Royal Central Asian Journal*, vol. L, pt. II. April 1963.

دانش پژوهان تاریخ اروپا ممکن است مایل باشند رویدادهایی را که در پی ظهور قاجارها تا دوره‌ای که به دنبال روی کار آمدن سلسله رومانف در قرن هفدهم روسیه به وجود آمد، مقایسه نمایند.



داشت برای زندگی اقتصادی جوامع ساکن آن منطقه، بسیار زیان بارتر از یک ناحیه حاصلخیز، مانند بنگال یا باواریای معاصر آن روزگار بود. علاوه بر این، فواصل بسیار زیاد برای سواره نظامی نامنظم، مانند نیروهایی که در خدمت ایران قرن هجدهم بودند، که می‌توانستند در همه جا پرسه بزنند و ماهیت غارتگرانه غیرقابل اجتناب آنها که سرمشقی مشابه برای دوستان و دشمنان بود، در آن شرایط، عنصر مخرب دیگری به شمار می‌رفت.

ارزش آن را دارد که در اینجا خاطرنشان سازیم در جامعه سنتی ایران سه عامل وجود داشت که در ادوار مربوط به آشوب دودمان‌های شاهی، اختلال و بی‌نظمی را در زندگی اقتصادی تشدید می‌کرد: نخست، اینکه ایران قرن هجدهم افراد نخبه و نیز سنت امور دیوانی قابل مقایسه با آنچه امپراتوران چین و بیزانس در اختیار داشتند که می‌توانستند صرف نظر از آنا‌رشی سیاسی ادواری به عنوان بنیان استوار جامعه عمل کنند، از گذشته به ارث نبرده بود. دوم، اینکه نظام پیچیده و پرهزینه آبیاری که در نواحی وسیع فلات ایران وجود داشت، به واسطه کاهش جمعیت زراعت‌کار یک ناحیه خاص و در اثر سربازگیری ظالمانه از میان کشاورزان برای ارتش یا فرار جوامع کشاورزی تحت فشار به مناطق دور دست‌تر به سرعت از هم فرو پاشید. سوم، چادرنشین متکی به دامداری در منطقه وسیعی از ایران ادامه یافت و موجب شد که اراضی زراعی بلااستفاده بماند (و در نتیجه، مردم در یک‌جا مستقر نشوند)، از امکانات بالقوه کشاورزی بهره‌برداری نشود و سیاست قبیله‌ای را که وجه مشخصه آن بی‌ثباتی است، به گونه‌ای اجتناب ناپذیر دنبال کند.

این طور به نظر می‌رسد که در آن زمان، توالی چندین دهه آشوب سیاسی پیش از استقرار نهایی سلسله قاجار بر تخت سلطنت ایران، عامل اصلی فروپاشی زندگی اقتصادی و کاهش جمعیت در اواخر قرن هجدهم ایران بوده است. ویرانی‌هایی که به واسطه هجوم افغانه ایجاد شد، نیاز چندانی به تأکید ندارد، اما شاید ارزش داشته باشد که تأثیر زندگانی نادر شاه را بر تاریخ ایران خاطرنشان سازیم. اول، اینکه رسیدن وی به قدرت، کشور را درگیر یک رشته آشوب‌های خشونت‌طلبانه کرد که در پی آن، تردد ارتش و (در اواخر سلطنتش) سرکوب



بی‌رحمانه شورش داخلی، مانند شیراز را نیز باید اضافه کرد. دوم، اینکه زیاده‌ستانی‌های مالی، بایستی هر گونه انگیزه برای تجارت یا کشاورزی بالاتر از خط فقر را نابود کرده باشد. سوم، اینکه بر خلاف فاتحانی چون چنگیزیان و تیموریان که ارتششان اکثریت، ترک یا مغول بودند، نیروهای نادر بسیاری از ایرانیان را شامل می‌شد که به همین دلیل یکی از نتایج لشکرکشی‌های برجسته وی باید به تحلیل بردن قدرت مردان ایرانی باشد که بر ساختار جمعیت آینده ایران تأثیر گذاشت. احتمالاً می‌توان این مورد را با تأییراتی که ناپلئون اول با فعالیت‌های سربازگیری خود بر میزان رشد جمعیت فرانسه در قرن نوزدهم گذاشت، مقایسه کرد.

همان طور که پیش از این نیز گفته شد، تنها بخش کوچکی از کل جمعیت قرن هجدهم ایران شهرنشین بودند و روابط بسیار نزدیکی نیز با حومه شهرها داشتند. تقریباً کلیه شهرهای ایران در این دوره به استثنای تهران، پایتخت آقا محمدخان و بنادر خلیج فارس و خزر که به اندازه کافی برای برآوردن خواسته‌های تجاری هند و روسیه توسعه یافته بودند، اساس و شالوده‌ای کهنه و قدیمی داشتند که ادامه اهمیت آنها می‌توانست به عوامل مختلفی بستگی داشته باشد که از همه مهم‌تر دارا بودن سنتی تجاری یا تولیدی بود. البته یکی دو شهر مانند قم و مشهد اهمیت خود را مدیون جایگاه خود در اسلام شیعه بودند. دیگر شهرها مراکز سنتی استانی به شمار می‌رفتند که در آنجا حکمرانان جدید قاجار به سبک اسلاف خود، مستقر می‌شدند. برخی شهرها، مانند کرمانشاه و ایروان، اهمیت خود را مدیون مجاورت استراتژیک خود با مرزهای ترکیه یا روسیه بودند. اما مهم‌ترین عاملی که در ادامه رفاه یک شهر خاص را تعیین می‌کرد، جایگاه آن به عنوان یک مرکز بزرگ خرید و فروش، مانند اصفهان، شیراز، قزوین و کرمانشاه، یا یک مرکز بزرگ تولید بود، مانند اصفهان، یزد، کاشان، رشت، همدان و شیراز. شهرهایی که احتمالاً کمتر تحت تأثیر آشوب‌های سیاسی مداوم قرار داشتند، مانند اصفهان و شیراز، نقش مراکز سنتی محلی و نقش تردد کاروان‌ها و یک مرکز تولید را در خود داشتند.

در حال حاضر با هیچ دقتی امکان محاسبه جمعیت شهری در ایران در دوره مورد بحث و اینکه چه میزان از کل جمعیت کشور در آن شهر بوده‌اند، وجود ندارد. راجع به بخش پیشین دوره مورد بحث، هیچ‌گونه ارقامی در دست نیست،



اما در طول سلطنت فتحعلی شاه، دو نویسنده نسبتاً قابل اعتماد به نام‌های کینیر و ویلیام اوزلی^۱ که در مورد ایران مطالبی به رشته تحریر درآورده‌اند، برداشت‌های خود را از وسعت شهرهای مختلف ایران ثبت کرده‌اند؛ برداشت‌هایی که تا حدود زیادی بر اساس تجربه شخصی و اطلاعاتی است که توسط همکاران و آشنایان ایرانی آنها تهیه شده است.^۲ فقدان هر گونه ارقامی در باره جمعیت ایران در طول این دوره مورد بحث، ارقام ارائه شده توسط این نویسندگان را جالب نشان می‌دهد، گرچه باید به یاد داشته باشیم که برآوردها بر اساس آمار علمی نبوده است.

در این دوره، اصفهان بی رقیب، با داشتن جمعیتی تقریباً حدود دویست هزار نفر، هنوز بزرگ‌ترین شهر ایران بود.^۳ هرات زمانی که در دست ایران قرار داشت با داشتن یکصد هزار نفر جمعیت، دومین شهر بزرگ ایران به شمار می‌رفت، و این حقیقت به تنهایی تصمیم فتحعلی شاه را برای فتح مجدد این شهر از دست درانیان، توجیه می‌کند.^۴ هیچ‌کدام از شهرهای ایران وسعت و جمعیت اصفهان و هرات را نداشت.

پس از این دو شهر، ده شهر دیگر وجود داشت که جمعیتشان حدوداً بیش از بیست هزار نفر بود. از میان آنها، یزد احتمالاً بزرگ‌ترین شهر عمده تولیدی به شمار می‌رفت و کمتر از شهرهای دیگر ایران از آشوب‌های مربوط به بعد از انقراض خاندان صفویه، متحمل ضرر و زیان شده بود. آن طور که محاسبه شده، در این شهر ۲۴ هزار خانه وجود داشته است که در این صورت، بایستی دست‌کم جمعیتی بین شصت تا هفتاد هزار را در خود جای داده باشد.^۵ در زمستان، جمعیت

1. William Ouseley

2. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, London, 1819, 3vols.

3. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, P. III & Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, vol. 3, p. 24.

ملکم عقیده داشت که بین ۱۸۰۰ - ۱۸۱۵م جمعیت اصفهان از یکصد هزار نفر به دویست هزار نفر، یعنی بالغ بر دو برابر شد که این افزایش نتیجه کارهای اجرایی شایسته‌ای بود که جمعیت را از مناطق دور به سوی شهر جلب کرد.

J. Malcom, *History of Persia*, vol. 2, P. 519-520.

4. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, P. 182 & Mountstuart Elphinstone, *An Account of the kingdom of Caubul*, London, 1839, 2 vols., vol. 2, p. 216.

در طول قرن هجدهم هرات دائماً در دستان ایران و افغانستان رد و بدل می‌شد. صفویان پس از مرگ سلطان حسین بایقرا که سبب گردید تیموریان هرات را به ازبک‌ها واگذار کنند، آن را تصرف نمودند. افغانه در ۱۷۱۵م آن را تصاحب کردند. نادرشاه در ۱۷۳۱م آن را باز پس گرفت. در پی قتل وی در ۱۷۴۹م قسمتی از قلمرو احمد شاه ذرانی گردید. فتحعلی‌شاه در ۱۸۱۰م آن را متصرف شد، اما خیلی زود آن را از دست داد.

5. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 113.

می‌گویند که از این تعداد دو هزار نفر متعلق به مسلمانان و چهار هزار نفر متعلق به زرتشتیان بود.



تهران بالغ بر شصت هزار نفر محاسبه می‌شد که به اندازه جمعیت آن دوره بصره بود.^۱ اما معمولاً در تابستان که شاه، درباریان و ارتش در سلطانیه اردو زده و تعدادی از شهروندان معمولی، شمیران در مجاورت تهران را برای اتراق انتخاب می‌کردند، جمعیت پایتخت به کمی بیش از ده هزار نفر تنزل می‌یافت.^۲ آن گونه که بیان شده است، مشهد با داشتن پنجاه هزار جمعیت و کرمانشاه دوازده هزار خانوار، نیابستی زیاد کوچک‌تر از پایتخت بوده باشند.^۳ کاشان که مهم‌ترین مرکز تولید بوده و هیچ‌گونه برآوردی در مورد آن صورت نگرفته است، بایستی تقریباً به وسعت شهرهای بالا بوده باشد.^۴ بر اساس محاسبات صورت گرفته، دو شهر همدان و شیراز هر کدام چهل هزار نفر جمعیت داشته‌اند،^۵ اما در پی افول ستاره اقبال خاندان زند و تسلط آقا محمدخان بر ایران، امکانات رفاهی شهر شیراز کاهش یافت و ناظران، جمعیت آن را تنها نصف برآورد ارائه شده، می‌دانند.^۶ گمان می‌رود که جمعیت تبریز سی هزار نفر بوده باشد،^۷ این در حالی است که قزوین،^۸ مرکز تجارت دریای خزر و خوی،^۹ مرکز تجارت با آناتولی در ترکیه، هر کدام ۲۵ هزار نفر جمعیت داشته‌اند.

1. Ibid, P. 290.

2. Ibid, p. 119 & Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East*; more particularly Persia, vol. 3, p. 119 - 120.

3. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 175 and p. 132.

4. Ibid, P. 115. (کاشان جایی است که به عنوان «یکی از پر رونق‌ترین شهرهای ایران» وصف گردیده است)

5. Ibid, P. 64, 127.

6. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East*; more particularly Persia, vol. 1, p. 26.

اوزلی محاسبه کرد که جمعیت شیراز نزدیک به بیست تا سی هزار نفر است. موریه در محاسبه ارقام صحیح در مورد شیراز دچار مشکل شد. وی نتیجه گرفت که جمعیت آن بین هجده تا نوزده هزار نفر است، ر.ک:

J. Morier, *A Secound Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor. to Constantinople*, between the years 1810 and 1816, London, 1818, p. III.

7. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 151.

جایی که به عنوان «یکی از فلاکت‌بارترین شهرهایی که در ایران دیده‌ام» توصیف شده است.

8. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East*; more particularly Persia, vol. 3, p. 377.

به اوزلی چنین گفته شد که قزوین ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت مرد دارد، اما او بر این باور بود که این رقم، شامل تمام جمعیت این شهر می‌شده است. همچنین ر.ک:

J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, P. 121.

راجع به قزوین مشهور است که گفته‌اند: «هنوز یکی از وسیع‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای پادشاهی در نظر گرفته شده است.

9. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 154.

موریه اعتقاد داشت که جمعیت خوی پنجاه هزار نفر بود و بیشتر آن را ارامنه تشکیل می‌دادند، ر.ک:

J. Morier, *A Secound Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor. to Constantinople*, between the years 1810 and 1816, p. 299.



بعد از این مراکز بزرگ جمعیت، احتمالاً، یک دوجین یا بیشتر، شهرهایی با جمعیت بین ده تا بیست هزار نفر وجود داشته است. کرمان که به طور وحشتناکی در چپاول ۱۲۰۸ق/۱۷۹۴م آقا محمدخان ویران شد، و طبس، هر کدام بیست هزار نفر جمعیت را در خود جای داده بودند.^۱ تربت حیدریه که در واقع، امیرنشینی مستقل در دستان ماجراجویی توانا به نام عیسی‌خان بود، هیجده هزار جمعیت داشت.^۲ نیشابور^۳، مراغه^۴ و شوشتر^۵ هر کدام پانزده هزار نفر جمعیت داشتند. ایروان که وسعتی نزدیک به این چند شهر داشت، تحت حکومت سخت‌گیرانه یک اشراف‌زاده قاجار به نام حسین‌خان قرار داشته و به سرعت در حال رهایی از ویرانی‌ای بود که در طول لشکرکشی‌های آقا محمدخان در حومه شهر ایجاد شده بود و جمعیت آن در ۱۲۲۷ق/۱۸۱۲م بین سیزده تا چهارده هزار نفر محاسبه شده است.^۶ رضائیه^۷، بروجرد^۸ و لار^۹ که مرکز تولید تفنگ سرپر و نخ بود، هر کدام دوازده هزار نفر جمعیت داشتند، در حالی که زنجان چیزی حدود ده تا یازده هزار نفر جمعیت را در خود جای داده بود.^{۱۰}

راجع به جمعیت رشت در طول این دوره، ارقامی در دست نیست، البته شهر تولیدی قابل توجهی بوده که با اطمینان می‌توان گفت از جمله شهرهایی بوده که ساکنان آن بین ده تا بیست هزار نفر شمارش شده‌اند. در مورد جمعیت قم اطمینانی وجود ندارد، عقیده بر این است که ۱۷۰۰-۲۰۰۰ خانوار در آن ساکن

1. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 198 and p. 186.

پوتینجر (Pottinger) نسبتاً با شگفتی، جمعیت کرمان را به میزان سی هزار نفر برآورد کرده است، ر.ک:

H. Pottinger, *Travels in Beloochistan and Sindh*, London, 1816, p. 225.

2. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 184.

3. Ibid, p. 186.

4. Ibid, p. 156.

5. Ibid, p. 97.

6. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East*; more particularly Persia, vol. 3, p. 440.

7. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 154.

8. Ibid, p. 140.

9. Ibid, p. 38.

10. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East*; more particularly Persia, vol. 3, p. 386.



بوده‌اند^۱ که احتمالاً این بدین معناست که تمام جمعیت آن - در یک برآورد سخاوتمندانه - چیزی حدود ده هزار نفر بوده است.

با معیارهای نوین، باقی شهرها و شهرستان‌های ایران بسیار کوچک بوده‌اند. بوشهر، به‌رغم اهمیت فراوان بازرگانی، گمان نمی‌رود چیزی بیش از هشت یا نه هزار سکنه،^۲ کازرون بین سه تا پنج هزار^۳ و اهواز ششصد تا هفتصد نفر^۴ جمعیت را دارا بوده باشند. جلفا در ارمنستان ۴۵ خانوار داشت،^۵ در حالی که سلطانیه، پایتخت اولجایتو که زمانی شکوه و عظمت داشت، بر اساس گزارش‌های گوناگون، غیر مسکونی^۶ یا تنها بیست خانوار داشته است.^۷ در طول مرز نامشخص شمال شرق، واقع در سرحدات ترکمن‌ها، شهری که در افسانه‌های اساطیری به مرو مشهور بود، از داشتن سه هزار نفر جمعیت به خود می‌بالید.^۸

با معیارهای اروپای معاصر، راه‌هایی که این شهرها را به یکدیگر و ایران را به کشورهای همسایه وصل می‌کرد، ابداً مناسب نبود، گرچه احتمالاً در کشوری که اشکال عمده حمل و نقل در آن توسط قاطر و شتر صورت می‌پذیرفته، این راه‌ها به قدر کفایت، نیازها را برطرف می‌کرد. از وسایط نقلیه چرخ‌دار به ندرت استفاده می‌شد؛ کشوری بی‌نهایت کوهستانی که در بسیاری از راه‌های آن گاری و کالسکه قابلیت استفاده نداشت. این راه‌های تجاری شامل مسیرهایی ناهموار بود که از سپیده‌دم تاریخ مکرراً توسط کاروان‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفته و در خود فلات راه‌های بسیاری وجود داشت که در زمستان قابل عبور نبود. در طول دوره‌های مورد بحث، حکمرانان ایرانی چندان علاقه‌ای به بهبود وضعیت ارتباطات نداشتند، زیرا مانند سلاطین عثمانی فکر می‌کردند که نبود ارتباطات، وسیله دفاع در مقابل تهاجم‌های خارجی را فراهم می‌آورد.^۹ برای مثال، در دوره سلطنت فتحعلی شاه،

1. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East*; more particularly Persia, vol. 3, p. 104.
2. Ibid, p. vol. 1, p. 192.
3. Ibid, p. vol. 1, p. 272 & J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 65.
4. Ibid, p. 89.
5. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East*; more particularly Persia, vol. 3, p. 428 - 429.
6. Ibid, vol. 3, p. 384.
7. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 122 - 123.
8. Ibid, p. 179 - 180.
9. J. Malcom, *History of Persia*, vol. 2, p. 525.



تعمیرات و بهسازی کوره راه خطرناک «کُتل دختر» بین کازرون و شیراز، توسط بازرگانی محلی به ابتکار خودش و نه توسط والی محلی فارس به عهده گرفته شد.^۱

عمومی‌ترین وسیله حمل و نقل، قاطر و قاطرکش‌هایی بود که به صورت کاروان‌های کوچک، مثل کاروان ۳۹ رأسی که هارفورد جونز و دوست تاجرش، حاج ابراهیم اصفهانی را در ۱۲۵۹ق/۱۷۱۹م از شیراز به بوشهر همراهی کرد - گرفته تا صدها رأسی که اشخاص سرشناسی را اسکورت می‌کرد - متفاوت بود.^۲ بنابر این، قاطران خوب، دارایی ارزشمندی به شمار می‌آمدند و روستای پر رونق زرقان، واقع در شمال شیراز، به‌ویژه به دلیل داشتن نوع عالی این حیوان، مشهور بود و دو هزار قاطر کرایه‌ای داشت.^۳ بازرگانان و دیگر مسافران طبعاً قاطران و قاطرچی‌هایی برای تجارت خود به خدمت می‌گرفتند و به ندرت مالک چارپایانی بودند که مورد استفاده قرار می‌دادند. در نتیجه، قاطرچی یکی از بخش‌های عمده نظام تجاری کشور به حساب می‌آمد و گرچه مسافران خارجی از زیرکی و تنبلی آنان شکایت داشتند، اما اغلب، حمل میزان قابل توجهی از فلزات گران‌بها از شهری به شهر دیگر به آنها واگذار می‌شد.^۴ بر این اساس، یک قاطردار گاهی اوقات، ثروت نسبی داشت. هارفورد جونز با قاطرچی‌هایی برخورد کرده که از تجاری که آنها را به استخدام خود درآورده بودند، ثروتشان بیشتر بود. وی از یک قاطرچی یاد می‌کند که مالک ۲۵۰ قاطر و بیست اسب بارکش بوده است.^۵

به طور اجتناب‌ناپذیری سفر با استفاده از قاطر برای کالا یا انسان، بسیار کند بود. در برخی از گزارش‌های به‌جا مانده از آن دوران، از مدت زمانی که مسافرت‌ها طول می‌کشید صحبت شده است، اما اطلاعاتی از این دست، چندان ارزشمند نیست، مگر اینکه بتوان آن را با وضعیت راه، شرایط آب و هوایی، وزن باری که توسط حیوانات حمل می‌شده، شرایط فیزیکی حیوانات و دیگر چیزها مرتبط دانست. ظاهراً مسافران با قاطرچی‌ها قرارداد می‌بستند که سیزده روزه آنها را از اصفهان به

1. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, vol. I, p. 302-3.
2. Harford Jones Brydges, *The Dynasty of the kajars*, London, 1833, p. clviii.
3. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, Vol. 2, p. 226 - 227.
4. Ibid, p. vol. 3, p. 375.
5. Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, p. 104.



شیراز ببرند که این، بیان‌کننده سرعتی خوب و منظم بوده است. البته این، مسیری مشهور و متداول بود که شاید نتوان آن را نمونه‌ای از کل راه‌های کشور دانست.^۱ دولت وقت، در راه‌های اصلی، مأمورانی را در فواصل مختلف برای حفاظت از مسافران گمارده بود که راهداری یا عوارض جمع‌آوری می‌کردند.^۲ در زمان آقا محمدخان احتمالاً این سرویس‌دهی به طور شایسته‌ای صورت می‌گرفته است، اما در زمان فتحعلی شاه راهدارها بارها با توسل به زور یا ترفند، این پول را از مسافران اخذ می‌کردند و گاهی اوقات خود با راهزنان محلی همدست می‌شدند.^۳ البته این مورد اخیر، بسیار نادر بود، گرچه باید توجه داشت که تعدد و گستره چنین فعالیت‌هایی به انرژی و هشیاری حکام محلی و عاملان آنها بستگی داشت.^۴ راهزنی، در هر حال، اتفاقی طبیعی بود. گاه و بی‌گاه توسط بختیاری‌ها یا دیگر قبایل، یورش‌هایی در مقیاس وسیعی به کاروان‌هایی که در حال عبور بودند، صورت می‌گرفت و حتی در ۱۲۲۶ق/۱۸۱۱م شایع شده بود که خود اصفهان مورد حمله بختیاری‌ها قرار خواهد گرفت که البته این گفته هرگز تحقق نیافت.^۵ در خراسان خطر مضاعف، ترکمن‌هایی بود که مردم را به اسیری می‌بردند، از این رو، مسافران در گذر از این منطقه معمولاً تا بن دندان مسلح بودند.

تجارت دریایی جنوب با هند و منطقه خلیج فارس به طور عمده از بوشهر صورت می‌گرفت و کاملاً جانشین بندر اصلی جنوب، یعنی بندرعباس شده بود. کالاهایی که در بوشهر تخلیه می‌شد، توسط قاطر از جاده‌های پرخطر و مرتفع کازرون به شیراز که اولین مرکز تجارت عمده به شمار می‌رفت، حمل می‌گردید. گاه‌گاهی کالاها از بصره (از طریق شوشتر و دزفول) نیز به شیراز آورده می‌شد،

1. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East*; more particularly Persia,, vol. 3, p. 29.
 2. Ibid, p. vol. 1, p. 271 & Harford Jones Brydges, An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811, p. 146.
 3. Harford Jones Brydges, *The Dynasty of the kajars*, p. clix & J. Morier, *A Second Journey*, p. 69-70.
 ۴. به نظر می‌رسد که عقاید راجع به میزان سرقت در راه‌های اصلی ایران با یکدیگر فرق می‌کند. برای آگاهی بیشتر، دو اثر زیر را با یکدیگر مقایسه کنید:
- W. Francklin, Observation on a tour from Bengal to Persia, in the years 1786 - 1787, London, 1790, p. 132. & E. Scot Waring, A Tour to sheeraz, London, 1807, p. 26 - 27.
5. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia,,* vol. 2, p. 449, and vol. 3, p. 53 - 54.



در حالی که این امکان وجود داشت که کالا از بندرعباس به کرمان حمل شود، استفاده از این مسیر چندان رواج نیافته بود.

تجارت پر رونق دریایی با روسیه از طریق لنکران، فرح‌آباد، رشت، مشهدسر و اشرف (بهشهر) صورت می‌گرفت، در حالی که هر دو شهر ساری و بارفروش (بابل) جوامع بزرگ ارمنی داشتند که به داد و ستد با استراخان می‌پرداختند. استراخان بندری روسی بود که تجارت دریای خزر را تحت سلطه داشت و این بندر سبب شده بود تا روس‌ها و ارامنه‌ای که به کار تجارت با ایران می‌پرداختند، پایگاهی در این منطقه داشته باشند.^۱ تجارت دریای خزر تقریباً به طور کامل تحت کنترل کشتی‌داران روسی بود که خدمه ارمنی اجیر می‌کردند. ته کشتی‌های آنان صاف بود، بنابر این می‌توانستند به راحتی در خورهای کم عمق ساحل خزر، کشتیرانی کنند، اما مانور در میان موج‌های سنگین دریا برایشان آسان نبود. به حکام محلی ایران در گیلان و مازندران دستور داده شده بود تا با مداخله و تهدید، مانع تجارت در منطقه شوند.^۲ اما شکی نیست که تجارت دریای خزر آن قدر پر رونق بود که چندان تحت تأثیر بروز گاه به گاه جنگ روسیه و ایران در قفقاز قرار نمی‌گرفت.^۳ کالاهای روسی از گیلان و از طریق دره سفیدرود به قزوین حمل می‌شد. قزوین اهمیت مستمر خود را در طول قرن هجدهم مدیون این واقعیت بود که تجارت ابریشم گیلان با دیگر شهرهای فلات ایران و روسیه را در انحصار خود داشت. کالاهای روسی در مازندران نیز تخلیه می‌شدند و از طریق ساری، پایتخت سابق آقا محمدخان که شهری پررونق و کوچک بود، با حرکت به سوی جنوب، به فیروزکوه حمل می‌شدند. در هر حال، اهمیت راه ساری به فیروزکوه مانند راه رشت به قزوین نبود.

ارتباطات ایران با امپراتوری عثمانی گذشته از راه کم اهمیت بصره به شیراز، از طریق همدان، کرمانشاه و قصر شیرین با بغداد یا از طریق خوی و تبریز با ارز

1. Ibid, p. vol. 3, p. 317.

گفته می‌شود که تزار الکساندر اول با موفقیت، ضمن دادن هدایایی به دو هزار خانوار ارمنی، آنها را متقاعد ساخت که وطن خود را ترک و در استراخان مستقر شوند.

2. Ibid, p. vol. 3, p. 317.

3. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East*; more particularly Persia, vol. 3. p. 286.



روم صورت می‌گرفت. دو شهر کرمانشاه و خوی، به‌رغم ویرانی‌هایی که به‌واسطه جنگ‌های مرزی اوایل قرن هجدهم متحمل شده بودند، رفاه پایدار خود را مدیون مجاورت با مرز ترکان می‌دانستند. در شمال شرق، مشهد با پذیرش کالاهای تجاری پر سود حاصل از تجارت دو سویه هرات و دیگر شهرهای افغانستان، علاوه بر شهرهای مرو و بخارا، در کاروان‌سراهای خود، از موقعیتی پر منفعت و مشابه برخوردار بود. در شبکه گسترده راه‌های تجاری که بازرگانی داخلی و خارجی ایران را در بر می‌گرفت، سه شهر عمده اصفهان، کاشان و یزد در مرکز قرار داشتند. هر چند که در قرن بیستم به سختی می‌توان باور کرد، اما یزد از نظر صنعت و تجارت در آن دوره، قلب ایران به شمار می‌رفت.

بخش اعظم تجارت داخلی و میزان قابل توجهی از تجارت خارجی ایران، به استثنای تجارت آشکار دریای خزر، در دستان ایرانیان قرار داشت. ایرانیان، اعراب و هندی‌ها در تجارت خلیج فارس با یکدیگر سهیم بودند و تاجران مستقل اروپایی اهمیت چندانی نداشتند، گرچه کمپانی هند شرقی خود، شریک عمده در تجارت ایران به شمار می‌رفت. جوامع یهودی و ارمنی در بیشتر شهرهای اصلی ایران به حرفه تجارت اشتغال داشته و بازرگانان هندویی بودند که ساکن دائمی کرمان و شیراز^۱ نیز هرات، کابل و قندهار در امپراتوری درانی شده بودند. در شیراز، تخت حکومت آخرین حاکمان زندیه در فارس، کاروان‌سراهای مخصوصی در شهر وجود داشت که برای هندی‌ها، آرامنه و دیگر بازرگانان مسیحی در نظر گرفته شده بود، در حالی که یهودیان ناچار بودند در محله خود به تجارت بپردازند.^۲

کسبه‌های خرده‌پا داد و ستد خود را در بازار انجام می‌دادند، اما سوداگران پرمایه‌ای که با شهرهای مختلف ایران معامله داشتند یا در تجارت‌های پر سود در طول مرزها دخیل بودند، معمولاً اتاقی در یکی از کاروان‌سراهای شهر اقامت

1. J. M. Kinneir, A Geographical Memoir of the Persian Empire, p. 198 & W. Fr J. Morier, A Second Journey, ancklin, Observation on a tour from Bengal to Persia, in the years 1786 - 1787, p. 60.

2. W. Francklin, *Observation on a tour from Bengal to Persia, in the years 1786 - 1787*, p. 59 - 60.

برای گزارش نامطلوب از شرایط یهودیان در شیراز در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه، ر.ک:

W. Wilberforce, *Journals and Letters of the Rev. Henry Martyn, B. D.*, London, 1837, 2 vols., vol. 2, p. 357.



خود برای انجام معاملات اجاره می‌کردند. این کاروان‌سراها نقش نوعی محل تبادل کالا را برای بازرگانان داشتند.^۱ غالباً، سوداگر مردی بود با سرمایه‌ای قابل توجه و نفوذ واقعی محلی که حرفه وی به طور سنتی در جامعه اسلامی مورد احترام بود.^۲ همچنین وی در چشم شاهان، شاهزادگان و والیان، مهره‌ای با ارزش بود که هنگام ضرورت - به میل خود یا به اجبار - با دادن وام به منظور تهیه هزینه‌های اضافی مربوط به سفرهای خارجی، برنامه‌های عمارت‌سازی زاید و مراسم جشن^۳ و نیز جنگ، نیاز آنان را برآورده می‌ساخت. حدوداً ارزش وی به همین نسبت در این نیز بود که او وسایل تجملاتی خارجی مورد علاقه طبقات حاکم را فراهم می‌کرد و در نتیجه، نقش وی در ایران قرن هجدهم، مانند یهودیان قرن دوازده انگلستان یا بازرگانان لندنی تحت حکومت سلسله «یورکیست»^۴ نبود. بعضی مواقع، جامعه تجار می‌توانستند فشاری نامحسوس بر حکومت‌های مرکزی و محلی اعمال نمایند. در ۱۲۲۴ - ۱۲۲۵ ق/ ۱۸۰۸ - ۱۸۰۹ م در طول جر و بحث‌هایی در ایران بین سفرای کمپانی هند شرقی و حکومت بریتانیا، هارفورد جونز دقیقاً از تأثیر و نفوذ تجار ایرانی متمول که در شیراز و تهران برای تجارت با هند تلاش می‌کردند، آگاه شد.^۵

به طور کلی، طبقه تجار احتمالاً مرفه‌ترین و با ثبات‌ترین عناصر در ایران اوایل قاجار بودند.^۶ این طبقه تقریباً به طور کلی از ولخرجی‌های معمول طبقه

1. W. Francklin, *Observation on a tour from Bengal to Persia, in the years 1786 - 1787*, p. 59 & Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, P. 428.

2. Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, p. 428.

۱. فرانکلین در طول مراسم جشن ختنه سوران یکی از پسران جعفرخان زند در شیراز حضور داشت و نمایش اغراق‌آمیزی را که طی آن، تجار و سوداگران جمع شده بودند تا یک پیشکش عظیم به جعفرخان تقدیم نمایند، توصیف می‌کند، ر.ک:

W. Francklin, *Observation on a tour from Bengal to Persia, in the years 1786 - 1787*, p. 124 - 126.

4. Yorkist dynasty

5. Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, p. 31 and p. 131.

6. J. Morier, *A Secound Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor. to Constantinople, in the years 1808 and 1809*, London, 1812, p. 237 & Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, P. 80.



حاکم و نظامیان، همچنین حساسیت به خطرات رویدادهای سیاسی مبرا بودند. بازرگانان ایرانی خوب زندگی می‌کردند، خانه‌هایی راحت و گاهی اوقات، گران قیمت داشتند^۱ و آن طور که گفته شده است ثروتمندترین آنها مانند بانوان خانواده سلطنتی لباس می‌پوشیدند.^۲ با وجود این، شیوه زندگی روزانه آنان غیر تجملاتی بود^۳ و علت این کارشان در امان ماندن از چشمان حریص و رشک‌آمیز دیگران بود. به‌رغم زورگویی‌های گاه به گاه، حکومت به طور کلی از غذاهایی که چنین تخم‌های طلایی می‌کردند، محافظت نموده و آنان را عزیز می‌داشت. در مقایسه با دیگر اعضای جامعه، سوداگران از این امتیاز برخوردار بودند که در واقع هیچ‌گونه مالیاتی نپردازند و تنها سهمی که به خزانه دولت پرداخت می‌کردند، عوارض گمرکی بود که تنها یک دهم بهای کالاهای وارداتی محاسبه می‌شد.^۴ خارجیان که نخوت و خودپسندی طبقه نظامی و تعصب در طبقه ملاحا را غیرقابل تحمل می‌یافتند، به آسانی به بازرگانان ایرانی که از دید آنها مردمی هوشمند و عاقل و بینش‌بازتری در مقایسه با جهان خارج داشتند، نزدیک شدند.^۵

معاملات تجاری با پول رایج طلا و نقره انجام می‌شد که ضرب این سکه‌ها تقریباً توسط تمامی حکمرانان ایران از سقوط صفویه تا آخرین سردمداران سلسله قاجار و بسیاری از ماجراجویان که دوره سلطنت کوتاهی داشتند و چیزی بیش از داشتن یک منطقه مستقل محلی را در سر نمی‌پروراندند، صورت می‌گرفت. آقا محمدخان خود در سیزده شهر ایران سکه طلا و در ۲۲ شهر، سکه نقره ضرب

1. Harford Jones Brydges, *The Dynasty of the kajars*, p. cxxxiii-cxxxiv.

2. Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, p. 104.

۳. ر.ک:

Harford Jones Brydges, *The Dynasty of the kajars*, p. cxxxiii-cxxxiv

مکانی که خانه حاجی یوسف، جواهرفروش بزرگ خاندان زند تلقی می‌شود.

4. J. Morier, *A Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople*, in the years 1808 and 1809, p. 237.

5. Harford Jones Brydges, *The Dynasty of the kajars*, p. cxlviii.



کرد. فتحعلی‌شاه ۲۵ سکه طلا و ۳۱ سکه نقره زد.^۱ تلاش برای محاسبه تعداد سکه‌هایی که در هر ضرب، تولید می‌شده، کاری بی‌فایده است، اما احتمالاً متوسط تولید چندان زیاد نبوده است. اوزلی چنین اظهار داشته که تومان طلای اصفهان و تبریز معمول‌تر از تومان تهران بوده است.^۲ در ۱۲۲۶ق / ۱۸۱۱م آلیاژ تومان طلا کمتر از سکه طلای حکومت معاصر در انگلستان بود، در حالی که این باور وجود داشت که مسکوکات نقره می‌تواند به خالصی دیگر مسکوکات نقره در جهان باشد.^۳ بر خلاف سلاطین عثمانی، شاهان ایران به ندرت عیار مسکوکات را کم می‌گرفتند، در نتیجه، پول رایج آن دوره از قرار معلوم، ارزش خود را حفظ می‌کرده است.^۴ گرچه جعل و تقلب نیز جرمی غیر معمول نبود.^۵

۱. فهرست ضرب‌خانه‌های زیر در طول دوران حکومت آقا محمدخان و فتحعلی‌شاه، احتمالاً منعکس کننده اهمیت اقتصادی - سیاسی شهرهایی است که ضرب‌خانه داشته‌اند:

فتحعلی‌شاه		آقا محمدخان		فتحعلی‌شاه		آقا محمدخان	
نقره	طلا	نقره	طلا	نقره	طلا	نقره	طلا
قزوین	قزوین	_____	قزوین	_____	اردبیل	_____	_____
قم	قم	قم	_____	استرآباد	استرآباد	استرآباد	استرآباد
رشت	رشت	رشت	رشت	بروجرد	بروجرد	_____	_____
رکاب	رکاب	رکاب	_____	ایروان	ایروان	ایروان	ایروان
شکی	_____	_____	_____	فومن	فومن	_____	_____
شماخی	_____	شماخی	_____	گنجه	گنجه	گنجه	_____
شیراز	شیراز	شیراز	شیراز	همدان	همدان	_____	_____
سمنان	_____	سمنان	_____	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان
طبرستان	طبرستان	_____	_____	کاشان	کاشان	کاشان	کاشان
تبریز	تبریز	تبریز	تبریز	خوی	خوی	خوی	خوی
تهران	تهران	تهران	تهران	کرمان	کرمان	کرمان	کرمان
تویسرکان	_____	_____	_____	کرمانشاه	کرمانشاه	کرمانشاه	_____
رضائیه	_____	رضائیه	_____	لاهیجان	لاهیجان	لاهیجان	_____
یزد	یزد	یزد	یزد	مراغه	_____	مراغه	_____
زنجان	زنجان	_____	_____	مشهد	مشهد	_____	_____
				مازندران	مازندران	مازندران	مازندران
				Nukhwi	_____	Nukhwi	_____
				پناه آباد	_____	_____	_____

2. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, vol. 2, p. 490.
3. Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, p. 432 - 433.
4. Ibid, p. 432 - 433.
5. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, vol. 2, p. 490.



به‌رغم ارزش و اعتبار مسکوکات ایران قرن هجدهم واقعیت عجیب و قابل توجه آن است که پول‌های رایج خارجی نیز به طور گسترده در بخش‌های مختلف ایران در گردش بود. اسکات وارینگ^۱ که در ۱۲۱۶ق / ۱۸۰۲م از فارس دیدن کرده، مشاهدات خود را چنین ابراز داشته است:

تعدادی از سکه‌هایی که در ایران رایج هستند، در همان امپراتوری ضرب شده‌اند. سکه‌هایی که رواج آنها بیش از بقیه مرسوم هست «قروش یا «پیاستر ترک» و Mujjur یا «دوکات هلند» نام دارد.^۲

پنجاه سال بعد، سیاح انگلیسی دیگری تصدیق نمود که پرداخت پول اغلب به پیاستر ترک یا سکه‌های ونیزی یا دوکات هلندی بود.^۳ وجود مقادیر زیادی پول رایج ترکی یا اروپایی در ایران، نتیجه غیر قابل اجتناب موازنه مطلوب تجارت ایران با امپراتوری عثمانی و روسیه محسوب می‌شد که هر ساله مقدار قابل توجهی مسکوکات را از این دو کشور وارد ایران می‌ساخت.

در پایان قرن هجدهم فعالیت‌های بازرگانی و تولیدی در ایران هنوز یک الگوی سنتی را دنبال می‌کرد، گرچه بیش از این، نشانه‌های روشنی از تغییرات در الگوهای تجاری ایران به واسطه تماس‌هایی با قلمرو روسیه و کمپانی هند شرقی در حال پدید آمدن بود. اما ایران دیگر آن سرزمین سرشار از ثروتی نبود که شاردن و تاورنیه^۴ بیش از یک قرن قبل از آن با فصاحت به توصیفش پرداخته بودند. در ۱۲۱۵ق / ۱۸۰۱م جان ملکم به هنری دونداس چنین گفت:

راجع به ثروت واقعی امپراتوری ایران و ارزش بالای تجارت آن، به طور کلی گزاره‌گویی‌هایی صورت گرفته است، خصلت‌های سلحشورانه ساکنان این کشور، اغلب سلاطین را قادر می‌ساخت تا ثروت حاصل از فتوح خارجی را به داخل کشور سرازیر سازند که دستیابی موقت به چنین غنایم جنگی سبب گردید تا اعتباری مالی ماورای آنچه که واقعاً این کشور دارا بود، کسب گردد.^۵

ده سال پیش از این در ۱۲۰۴ق / ۱۷۹۰م فرانکلین^۶ چنین نوشته بود:

تولیدات و تجارت در ایران به میزان زیادی رو به زوال است، مردم این کشور از مرگ کریم‌خان تا عصر حاضر از فرصتی در صلح و آرامش برای بهبود وضعیت

1. Scott waring

2. E. Scot Waring, *A Tour to sheeraz*, p. 128.

3. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East*; more particularly Persia, vol. 2, p. 490 & J. Malcom, *History of Persia*, vol. 2, p. 515.

4. Tavernier

۵. جان ملکم به هنری دونداس، دهم آوریل ۱۸۰۱.

6. Franklin

خود برخوردار نبوده اند؛ اما اگر روزی مجدداً دولتی منظم و با ثبات روی کار آید، شکی نیست که آن‌ها شکوفا خواهند شد، چون ایرانیان بسیار خلاق و مبتکر، و دارای قابلیت‌های هوشمندانه، و حتی استادکاران طبقات پایین سخت‌کوش و ساعی هستند.^۱

یکی از علل رواج سریع خشونت و بی‌قانونی در بخش بزرگی از ایران برای چند دهه، فرسودگی گسترده اقتصادی این کشور در انتهای سده هجدهم بود، گرچه احتمالاً بی‌ثباتی سیاسی دلیل عمده زوال آشکار فعالیت‌های تجاری نبود. به طور کلی یک واقعیت قابل توجه این است که به نظر می‌رسد طبقه تجار ایران و آسیای مرکزی در زمان بزرگ‌ترین آشوب‌های سیاسی، تجارت رو به رشدی داشته‌اند، مانند عصر سراسر آشوب حکومت چنگیزیان و تیموریان در طول سده‌های سیزده، چهارده و پانزده. بنابر این، عاقلانه نیست که انحطاط بازرگانی ایران را در قرن هجدهم تنها به انقراض دولت منسجمی که پس از سقوط صفویان روی کار آمد، نسبت دهیم. از مهم‌ترین مسائل در تاریخ بازرگانی ایران، رشد خط سیرهای تجارت دریایی از قرن پانزدهم به بعد بود. با گشوده شدن دماغه امید نیک در ۹۰۳ق/۱۴۹۸م و توسعه گسترده تجارت اقیانوسی ما بین اروپای غربی و آسیای دور توسط پرتغالی‌ها و بعداً توسط هلندیان و انگلیسیان، در نهایت، راه‌های تجاری سراسر خاورمیانه و آسیای مرکزی نابود شد. دو منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی از اعصار گذشته مرکز کنترل و قدرت دنیای تجارت بود و در این میان، فلات ایران در ارتباط با این زنجیره تجاری گسترده از چین تا مدیترانه، نقشی حیاتی ایفا می‌کرد. تأثیر آنی این تغییر در الگوهای تجارت جهان به طور وسیعی به واسطه شکوه و درخشش خاندان صفوی که رسیدن آنها به قدرت با ظهور عصر جدید تجارت دریایی مقارن شد، در سطح ایران پوشیده ماند. تا قرن هجدهم، نابودی کاروان تجاری درون قاره آسیا و در پی آن رکود اقتصادی ایران آغاز شده بود. در اوایل قرن نوزدهم در نتیجه ثبات نسبی مملکت تحت حکومت فتحعلی‌شاه و اهمیت تازه تجارت با روسیه و هند، تجدید حیاتی گسترده در فعالیت تجاری و رفاه اقتصادی به وجود آمد.

1. W. Francklin, *Observation on a tour from Bengal to Persia*, in the years 1786 - 1787, p. 147.





در ۱۲۱۵ق/ ۱۸۰۱م جان ملکم ارزش تجارت ایران با همسایگان را حدود ۱۳۴ لک روپیه محاسبه نمود. ارزش تجارت با افغانستان را ۴۰ لک؛ با ترکان ۳۵ لک؛ با هندی‌ها ۳۰ لک؛ با روسیه ۲۰ لک؛ با بخارا ۵ لک؛ با خلیج فارس ۲ لک؛ و تجارت با کرانه دریای سرخ ۲ لک بود.^۱ توجه به این نکته مهم است که در آغاز قرن نوزدهم، به‌رغم مستولی شدن خفقانی کند بر خط سیرهای تجاری آسیای مرکزی و افزایش تماس‌های ایران با دو قدرت اروپایی، روسیه و کمپانی هند شرقی در هند، تجارت سنتی قافله با افغانستان و امپراتوری عثمانی نیمی از تمام ارزش تجارت خارجی ایران را تشکیل داده و باعث شده بود که شهرهای هرات، کرمانشاه و خوی در رفاه به سر برند.

مناطق واقع در غرب ایران بازارهای سنتی مهمی برای کالاهای ایرانی بوده است و در طول اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، تجارت ایران با آناتولی در ترکیه و میان دو رود، همچنان قابل توجه به شمار می‌رفت. ایران به امپراتوری عثمانی؛ نیل هندی، شال کشمیر، ابریشم، پارچه زربفت، پارچه قلمکار و گل‌دار اصفهان، پارچه گل‌دار ضخیم، پارچه نخی، پوست بره، تنباکو، زعفران، صمغ آمونیاک، قرمز دانه و شربت ریواس صادر می‌کرد. بیشتر این کالاها راه خود را به سوی استانبول یافته بودند و بسیاری دیگر بایستی مجدداً به کشورهای مختلف اروپایی صادر می‌شدند. در عوض کالاهایی که صادر می‌شد، کالاهایی مانند مخمل، پارچه ابریشمی گل‌دار ضخیم، پشمینه‌جات فرانسوی و ونیزی و انواع دیگر پارچه‌های اروپایی، نخ طلا، پارچه‌های حلبی و دمشقی، ظروف کریستال (شامل شیشه‌های رنگی)، آینه، آهن، فولاد، سخت‌افزار، تریاک، چوب رنگرزی، رنگ قرمز روشن، سرب سفید، رنگ مرجانی قرمز، کهربا و جواهرات از آنجا وارد می‌شدند. از آنجا که ما به التفاوت بازرگانی این کالاهای مصرفی از نظر امپراتوری عثمانی غیر قابل قبول باقی مانده بود، مقدار قابل توجهی از

۱. این آمار (و ارقام) و بسیاری از جزئیاتی که پس از آن آمده، به تجارت داخلی و خارجی ایران در سال ۱۸۰۰م مربوط است که از گزارش *اقتصاد ایران* نوشته جان ملکم گرفته شده که پیوست نامه وی در تاریخ دهم آوریل ۱۸۰۱ به رئیس هیئت مدیره کمپانی هند شرقی بوده است. این گزارش در مأخذ ذیل چاپ شده است:

The Journal of the Central Asian Society, vols. XVI and XVII October 1929 and January 1930.

یک روپیه دست‌کم برابر دو شیلینگ بود.



مسکوکات ضرب شده از طلا سالانه به ایران فرستاده می‌شد و سپس از آنجا به هند صادر می‌گردید تا این ما به‌تفاوت را برای ایران در منطقه جبران کند. اما باید به خاطر داشت که ایران سالانه از این سکه‌ها که به مناسبت زیارت شیعیان از نجف و کربلا به پاشالیک بغداد پرداخت می‌شد و به حدود ده لک روپیه بالغ می‌گشت، زیان می‌دید.

تجارت با روسیه همانند تجارت با عثمانی برای ایران مطلوب بود. ایران از روسیه مقادیر زیادی کالا از جنس طلا و نقره، آهن، فولاد، انواع سرویس قاشق و چنگال، سرب، برنج (فلز)، انواع تپانچه، اسلحه، باروت، ساعت دیواری و قیچی، سرویس کریستال، آینه، انواع کاغذ و نوشت افزار، چوب صنوبر، دندان نهنگ، قرمزدانه، روغن، شال‌های کشمیری (احتمالاً از طریق منطقه ارس) و نخ و تور طلا، مخمل، پارچه ضخیم، پارچه ساده و نقش‌دار از جنس ضخیم، چیت گل‌دار و پارچه‌های ضخیم دمیاطی تولید اروپا، چرم روسی برای ساخت پوتین، ظروف آب و افزون بر اینها، مقادیر کمی شراب و عرق وارد می‌کرد. در عوض، آنچه به ایران وارد می‌شد به اندازه کافی صادراتی از ایران، مانند ابریشم خام و صنعتی، پارچه نخی، نخ، پارچه زربفت اصفهان، پوست بره ضخیم، پوست روباه، مروارید، ماهی، برنج، هیزم، نفتالین، زعفران، گوگرد و خشکبار به روسیه صورت می‌گرفت.^۱ ارزش این تجارت در ۱۲۱۵ق / ۱۸۰۱م به میزان ۲۰ لک روپیه برآورد می‌شد. به‌رغم بروز جنگ‌های بین ایران و روسیه در منطقه قفقاز، این تجارت به طور مداوم سال به سال رو به افزایش بود، و هارفورد جونز بر این باور بود که در سال‌های بعد از معاهده «گلستان» ۱۲۲۸ق / ۱۸۱۳م میزان این تجارت دو برابر، سه برابر و حتی چهار برابر گردید.^۲

تا پایان قرن هجدهم تجارت ایران با خان‌نشین‌های خیوه، بخارا و خجند بی‌نهایت جزئی بود و به طور عمده به تجارت با بخارا محدود می‌شد. ناکامی حکومت این خان‌نشین‌ها در همسایگی ایران به منظور حفظ دولتی ثابت در حوزه

۱. جان ملکم به هنری دونداس، دهم آوریل ۱۸۰۱ و

Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, vol. 3, p. 249, 289 & J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empire*, p. 37 and 160.
2. Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, p. 434.



اقتدار خود و این واقعیت که از زمان نادرشاه هیچ حکمران ایرانی (به‌رغم تلاش‌های آقا محمدخان) نتوانسته بود ادعا نماید که کنترلی مؤثر بر ترکمن‌های منطقه مرو داشته یا حتی مانع هجوم آنان به قلب ایران گردیده، سبب شده بود که شرایط تجارت در ترکمنستان، حتی برای بیشتر بازرگانان جسور، بی‌نهایت نامطلوب باشد. در خود خراسان، بین بسطام و مشهد، به واسطه یورش‌های ترکمن‌ها راه‌ها بسیار ناامن بود،^۱ در حالی که در تهران گفته می‌شد هیچ‌کس نباید خطر سفر به بخارا، سمرقند یا بلخ (و بیش از همه، از هرات به بلخ) را به جان بخرد، در غیر این صورت در مقابل یک سکه شاهی جانش را به خطر می‌افکند.^۲

تحت چنین شرایطی، شگفت آور نیست که به تجارت با بخارا چندان اهمیتی داده نمی‌شد. ارزش سالانه واردات کالا از بخارا به ایران بیش از پنج لک روپیه نبود و به طور عمده شامل پوست بره سیاه که مرغوب‌ترین نوع آن از بخارا می‌آمد و همیشه در ایران متقاضی فراوانی داشت، نخ پنبه و خاک طلا بود. در عوض اینها، به بخارا دیبای گل‌دار، پوست رنگین بره، پارچه ضخیم در رنگ‌های مختلف، ابریشم، مروارید، رنگ مرجانی قرمز، کهربا و شیشه رنگی صادر می‌شد.^۳

ارزش سالانه صادرات افغانستان به ایران حدود چهل لک روپیه بود. از آنجا که ارزش سالانه صادرات ایران به افغانستان تنها سی لک روپیه محاسبه می‌شد، از این رو، ایران ناگزیر به صدور محصولات به ارزش ده لک روپیه به افغانستان بود. علاوه بر بعضی از محصولات، ایران از گیلان ابریشم خام، محصولات ابریشمی یزد و کاشان، ساتن سوزن‌دوزی شده، انواع پارچه‌های مخمل، دیبای گل‌دار، تور و نخ طلائی و پارچه زربفت اصفهان، انواع دستمال ابریشمی، محصولات پشمی کرمان، چند نوع پارچه اروپایی، پارچه نخی ضخیم (که بهترین آن متعلق به اصفهان بود)، الماس، یاقوت، زمرد، مروارید، سخت افزار،

1. G. Forster, *A Journey from Bengal to England*, London, 1798, 2 vols. Vol. 2, p. 165, and 173 - 174.

همچنین برای دوره بعد، ر.ک:

J. Wolff, *Narrative of a Mission to Bokhara*, 4th end., London, 1846, p. 6 - 9.

2. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, vol. 3, p. 346.

۳. جان ملکم به هنری دونداس، دهم آوریل ۱۸۰۱.



زعفران و - عجیب‌تر از همه - چیت گل‌دار ماسولی پاتام بود که از کروماندل به بوشهر و از آنجا به افغانستان حمل می‌شد.^۱ در عوض، ایران از افغانستان شال کشمیر،^۲ قالی هرات، چیت گل‌دار ضخیم مولتان، دیبای گل‌دار هندی، دیبای موصلی، و دیگر پارچه‌های نخی، دارو، ریواس، نیل و اسبان خوب حومه هرات وارد می‌کرد.

در اواخر قرن هجدهم، افغانستان هنوز مهم‌ترین و تنها بازار خارجی برای ایران به شمار می‌رفت. به طور عمده دو شهر هرات و قندهار کاملاً با تجارت ایران مرتبط بوده و از بین این دو شهر، هرات از لحاظ تجاری مهم‌تر قلمداد می‌شد. در واقع، این شهر مرکز تجارت عمده برای بازرگانان جنوب ایران، بخارا، کابل، کشمیر و شمال غرب هند به شمار می‌رفت.^۳ از هرات چهار مسیر به طرف غرب و شمال غرب وجود داشت: یکی به مرو، یکی به نیشابور، یکی به مشهد از طریق غوریان و تایباد، و دیگری به مشهد از طریق تربت شیخ جام.^۴ از نیشابور و مشهد کاروان‌ها می‌توانستند از سمت غرب به تهران بروند، گرچه بیشتر بازرگانان افغان از مشهد از طریق طبرس به یزد می‌گذشتند. در مجموع، تجارت افغان به واسطه لشکرکشی‌های نظامی فراوان به خراسان توسط قاجاریان و درانی‌ها، وضعیت ناپایدار ایالت، استقلال حقیقی از رؤسای قبایل آن و ماهیت غارتگرانه قبایل منطقه به طور قابل ملاحظه‌ای دچار رکود می‌شد.

وجود تجارت تا همین میزان را هم باید تا حدودی به نیت حکمرانان درانی برای تشویق و ترویج تجارت در حوزه قلمروهای خود و نیز منافع عظیم تجارت برای بازرگانان ایرانی، افغانی یا هندی مربوط دانست که مایل بودند در کشوری ناآرام کالاهای خود را با خطر رو به رو ن سازند.

از سواحل جنوبی خلیج فارس، مروارید و برخی پارچه‌های ضخیم به ایران صادر می‌شد که ارزش آنها بالغ بر دو لک روپیه بود. به جای این کالاهای، ایران به

1. Mountstuart Elphinston, *An Account of the kingdom of Caubul*, vol. I, p. 385.

۲. به منظور رونق بخشی به صنعت بومی شال (و روسری) بافی در ایران، در طول دوران حکومت فتحعلی‌شاه، واردات بافته‌های شال (و روسری) کشمیری به ایران محدود می‌شد، ر.ک:

Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, P. 102 & Mountstuart Elphinston, *An Account of the kingdom of Caubul*, vol. I, p. 385.

3. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 182.

4. Ibid, p. 397 - 398 and 410.



بحرین گندم، تنباکو و رنگ قرمز صادر می‌کرد. ایران به سواحل دریای سرخ گندم، خشکبار، زیره، دارو، تنباکو، گل رز خشک شده، گلاب، رنگ قرمز و قالی می‌فرستاد. به جای آنها، ایران تعدادی برده اتیوپیایی، مقدار کمی قهوه و حدود یک لک روپیه، مسکوکات وارد می‌کرد. تعداد زائران ایرانی مکه احتمالاً به سیصد نفر بالغ می‌شد. اگر هر کدام از آنها مبلغ دویست روپیه مسکوکات را با خود به عربستان می‌بردند، همه مبلغ باید حدود شش لک روپیه بوده باشد.

تجارت ایران با هند احتمالاً منسجم‌تر و پایدارتر از تجارت با دیگر همسایگانش بود. تجارت بین این دو کشور قابلیت گسترش فراوانی داشت، زیرا در نهایت می‌توانست تقریباً تمامی نیازهای ایران از نظر کالاهای خارجی برآورده نموده و از طریق ایندوس بیشتر محصولات را از راه افغانستان به ایران وارد نماید. این تجارت عمدتاً از طریق بوشهر صورت می‌گرفت. و در آن زمان توسط یکی از خاندان شیوخ عرب که ظاهراً تحت سلطه حکومت فارس بود ولی در واقع تا زمان حکومت فتحعلی‌شاه مستقل بودند، اداره می‌شد. این شیوخ از راه انحصار تام تجارت با هند، سود زیادی می‌بردند، از این رو مشتاق بودند در بوشهر جوی ایجاد کنند که بازرگانان خلیج فارس را از بصره به بوشهر بکشانند. در اوایل سال ۱۱۷۵ ق / ۱۷۶۲ م بوشهر چنین توصیف شده است:

شهری مملو از بازرگانان داخلی که به نظر می‌رسید آزادی کامل داشتند تا هر موقع که مناسب می‌دیدند به خرید، فروش یا صادرات کالا اقدام کنند ... و برای این کار نیاز نبود که فردی رابطی داشته باشد یا دم کسی را به جز خود شیخ ببیند.

تجارت بوشهر تا اندازه زیادی در تملک بازرگانان ایرانی بود، البته تجار عرب و هندی فراوانی علاوه بر عاملان کمپانی هند شرقی که از دوران صفویه در خلیج فارس مستقر شده بودند نیز در بندر وجود داشتند. با وجود اینکه در اواخر سال ۱۲۲۵ ق / ۱۸۱۰ م جمعیت شهر بوشهر متجاوز از هشت الی نه هزار نفر برآورد شده است، این شهر تا سال ۱۲۱۴ ق / ۱۸۰۰ م یکی از دروازه‌های اصلی بازرگانی به ایران بود.^۲ به‌رغم ظاهر نامناسب شهر، به احتمال قریب به یقین

1. Report of Agent Douglas, 1762, quoted in: A. T. Wilson, *The Persian Gulf, Oxford*, 1928, p. 177 - 178.

2. Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, vol. I, p. 192.



حجم معاملات، قابل توجه بوده و هر ساله افزایش می‌یافته است. به تصور هارفورد جونز هنگامی که در دهه ۱۷۶۰م با سمت مأمور دون پایه کمپانی هند شرقی برای اولین بار به بصره رفت، بوشهر سالانه شصت تا هفتاد طاقه پارچه چیت گل‌دار هندی وارد می‌کرد. هنگامی که سرانجام در سال ۱۲۲۶ق/۱۸۱۱م ایران را ترک می‌کرد برآورد او از واردات سالانه معادل پانصد تا ششصد طاقه بود.^۱ در این دوره اخیر، هر ساله ده تا دوازده فروند کشتی که پرچم کمپانی را به اهتزاز درآورده و مشغول بازرگانی بین ایران و هند بودند، از بوشهر دیدن کرده و از میان آنها هفت تا هشت کشتی هر ساله دو سفر به مقصد خلیج فارس داشتند.^۲

ارزش تجارت ایران با هند ۲۶ لک روپیه بود که شامل فهرست گوناگونی از کالاها می‌شد. شکر، نیل، چیت موصلی و پارچه‌های نخی از بنگال به ایران صادر می‌شد. پارچه‌های نخی و نیل از مدرس می‌آمد. از ساحل مالابار چوب برای ساخت کشتی، طناب بافته‌شده از الیاف نارگیل برای ساخت بادبان و دکل کشتی، فلفل سیاه، زنجبیل، زردچوبه و هل وارد ایران می‌شد. بمبئی لوازم تولیدی اروپایی، جنگ افزار، چینی‌آلات، شکر، شیرینی شکری، کافور، برنج، قهوه و خرما تهیه می‌کرد. سورات پارچه زربفت، پارچه‌های نخی ضخیم، چیت ضخیم، لباس نخی، ریسمان نخی، دستمال و نیل فراهم می‌کرد. از سند چیت ضخیم، چرم، روغن و نخ می‌آمد. از جاوه (و احتمالاً چین) از طریق هند، شکر و ادویه‌جات وارد می‌شد. هیچ تجارت مستقیمی با اروپا یا گواهی پرتغال وجود نداشت، اما تجار امریکایی گه‌گاه از بنادر خلیج فارس دیدن می‌کردند.

جدای از این واردات به ارزش ۲۶ لک، اضافه وارداتی دیگر شامل محصولات عمده کمپانی هند شرقی به ارزش اندکی بیش از چهار لک روپیه، عبارت از ماهوت انگلیسی^۳ (عموماً با زمینه‌های تیره‌تر در رنگ‌های سبز و آبی)، آهن، فولاد، سرب و قلع، حدود نسبت‌های ذیل وجود داشت: ۵۰۰ طاقه ماهوت، ۷۶/۲۰۰ کیلوگرم آهن، ۳۱/۴۹۶ کیلوگرم قلع، ۱۵/۲۴۰ کیلوگرم سرب و ۷/۶۲۰ کیلوگرم فولاد.

1. Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, p. 433.

2. W. Heude, *A Voyage up the Persian Gulf and a Journey Overland from India to England in 1817*, London, 1819, p. 42 - 43.

3. Perpetts



بنابر این، ارزش کل واردات هند به ایران حدود سی لک روپیه بود. در عوض این واردات، از ایران به هند مروارید، ابریشم قرمز رشت، ابریشم از یزد و کرمان، نخ، پشم کرمان، قالی، گوگرد، مُر^۱، زعفران، زیره، تنباکو، ریواس خراسان، کمپوت، خشکبار، گلاب، آنگوزه، دارو، گندم، ماهی نمک سود، اسب، قاطر و شراب شیراز صادر می‌شد.^۲ این میزان صادرات به بیش از پانزده لک روپیه بالغ نمی‌شد، در نتیجه، نیاز به صدور کمی بیش از پانزده لک مسکوکات از ایران به هند بود. یک بد اقبالی هم برای تجار ایرانی که به واسطه داد و ستد متضرر می‌شدند و هم به طور کلی برای اقتصاد ایران که از یک اتلاف سنگین سالانه فلزات گران بها صدمه می‌دید، چون در برقراری موازنه مثبت تجاری با امپراتوری عثمانی و روسیه، ایران قادر به جبران نبود.

این ارقام برای تجارت خارجی ایران در اوایل دوره قاجار که به دقت توسط جان ملکم در طول اولین مأموریت وی به ایران گردآوری شده، آشکار می‌سازد که چگونه زندگی تجاری ایران بعد از سقوط صفویان محدود شده بود. با این همه، تنوع قابل توجه کالاهای صادراتی (همچنین وارداتی) از ایران بیان کننده وجود بقایای فنون تولیدات سنتی بی وقفه، به‌ویژه در مراکز عمده اصفهان، یزد، شیراز، کاشان، همدان و رشت بوده است.

اصفهان در این دوره هنوز شهر عمده تولید در ایران بود که مقادیر معتناپی دیبای گل‌دار طلائی، پوست بره، پارچه‌های نخی ضخیم، زین اسب، شمشیر و دیگر جنگ افزارها و مقدار زیادی ظروف طلا، نقره، آهن، فولاد، مس و برنج تولید می‌کرد.

یزد، ابریشم، قالی، نمد، پارچه نخی ضخیم و شال که مخلوطی از ابریشم و پشم کرمان بود، تولید می‌کرد. علاوه بر این، با تقلید از انگلیسی‌ها مخمل و حریر گل‌دار نیز تولید می‌کرد. نزدیک شهر [یزد] معادن سرب و شاید رگه‌هایی از مس و آهن وجود داشت.

1. Myrrh

۲. جان ملکم به هنری دونداس، دهم آوریل ۱۸۰۱ و

J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 37.



شیراز، هفت تیر، تفنگ، شمشیر و جنگ افزار، اشیایی از طلا و نقره و آلات مینا کاری شده، پارچه ضخیم و پوست بره مرغوب برای ساخت کلاه تولید می کرد و (مانند مراغه) یک کارخانه شیشه داشت.

البته کاشان به واسطه ابریشم و قالی مشهور بود، اما کیفیت ابریشم آن تنها در مقایسه با رشت در سطح پایینی قرار داشت. در این شهر، مخمل تقلیدی اروپا و نیز شال، پارچه های نخی و ابزار مسی عالی تولید می شد.^۱

همدان، در سراسر ایران به واسطه مرغوبیت چرمش پر آوازه بود و انواع زین و دیگر محصولات چرمی، نمد و پارچه های ضخیم را در گوشه و کنار کشور توزیع می کرد.

رشت، بهترین و گران بهاترین ابریشم و نیز مرغوب ترین پارچه و پوشش زین که از ترکیب پارچه عریض انگلیسی و پشم کشمیر بافته می شد، تولید می کرد.^۲

دیگر شهرها و نواحی به طور مشابه به واسطه چند محصول و کالاهای خاص مشهور بودند. استان خراسان به دلیل ساختن تیغه شمشیر معروف بود، در حالی که مشهد، مرکز آن، به سبب کیفیت عالی مخمل و پوستین خز پر آوازه بود. نیشابور در مجاورت کان های فیروزه قرار داشت. تهران به واسطه چراغ های مشهور بود. در تبریز برده های گرجی فراوانی وجود داشتند.^۳ پشم کرمان معروف بود. فارس تولید کننده عمده تنباکو در ایران به شمار می رفت و در این زمینه به چنان رشدی دست یافته بود که علاوه بر اشباع بازارهای داخلی، می توانست مازاد محصول خود را به خارج نیز صادر کند. مازندران به دلیل برنج، ماهی، عسل، شکر و میوه مشهور بود و معادن آهن نیز داشت. البته از این معادن بهره برداری نمی شد و آهن اروپایی عموماً ترجیح داده می شد.^۴

۱. جان ملکم به هنری دونداس، دهم آوریل ۱۸۰۱ و

Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, vol. 3, p. 92.

2. J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 176.

۳. اگر چه بیشتر برده های گرجستانی در مرز مورد مناقشه بین ایران و گرجستان به اسارت درآمدند، اما بازرگانان ارمنی تعداد کمی از آنها را که برای اولین بار به شیراز آورده می شدند، صاحب می شدند. در سال ۱۸۱۰م یک دختر جوان گرجستانی در بازار تبریز، تقریباً به مبلغ هشتاد پوند فروخته شد، ر.ک:

J. M. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, p. 26-27.

۴. جان ملکم به هنری دونداس، دهم آوریل ۱۸۰۱ و

Sir William Ouseley, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, 3vols, vol. 3, p. 221.



نتیجه

تصویر زندگی اقتصادی ایران در آغاز قرن نوزدهم، آن طور که توسط سیاحان اروپایی در آن دوران ترسیم شده است، اثری از اقتصاد سنتی فرو ریخته تحت فشار هرج و مرج سیاسی در ذهن به جای گذاشته و حکایت از افول خط سیر تجارت بین قاره‌ای دارد. اما در آنجا هنوز سنت صنعتگری تخصصی و فنون تولید که در آن زمان، همسایگان ایران بدان ارج می‌نهادند، وجود داشت. با روی کار آمدن خاندان قاجار و ایجاد امنیت و ثبات بر تخت سلطنت ایران و نیز با رشد سریع بازارهای جدید در امپراتوری روسیه و قلمرو کمپانی هند شرقی، روشن نیست که چرا حکومت طولانی و نسبتاً با دوام فتحعلی‌شاه نباید شاهد احیای حقیقی و ترقی روزافزون ملی باشد. جان ملکم چنین فکر می‌کرد که اگر ثبات داخلی می‌توانست حفظ شود، به‌رغم کمی جمعیت، بی‌قانونی گسترده، خروج سالانه مسکوکات و عدم وجود وسایط نقلیه چرخ‌دار یا رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی، تجارت خارجی ایران سه برابر می‌شد.^۱ هارفورد جونز بر این باور بود که ایران کشوری بالقوه ثروتمند و دارای جمعیتی با ضریب هوشی بالاست که از بد اقبالی به علت حرص و بی‌مسئولیتی حکمرانان دچار رکود اقتصادی شده بود؛ فرمانروایانی که با زورگویی‌هایشان سبب از میان رفتن شوق و انگیزه کشاورزان، تجار و صنعتگران شده بودند و آنان را مجبور می‌کردند تا فقط کمی بیش از حد گذران زندگی خود تولید کنند.^۲ جان ملکم نیز تا حدود زیادی همین عقیده را داشت. وی می‌اندیشید که ده‌ها سال محرومیت مردم از حقوق مدنی توسط حکمرانان ظالم این کشور، و نه جنگ‌های مداوم یا جهل فراگیر توده‌های مردم، ایران را به ویرانی کشانده بود.^۳ اگر این ناظران زیرک، درست گفته باشند، ایران در اوایل عصر قاجار نمونه جالب و قابل توجهی است که نشان می‌دهد چگونه حاکمان ناشایست می‌توانند در مسیر رشد یک جامعه ماقبل صنعتی به یک جامعه صنعتی وقفه ایجاد نمایند.

۱. جان ملکم به هنری دونداس، دهم آوریل ۱۸۰۱.

2. Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, p. 80.

3. J. Malcom, *History of Persia*, vol. 2, p526.

فهرست منابع

1. Brydges, Harford Jones, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807 - 1811*, London, 1834.
2. Brydges, Harford Jones, *The Dynasty of the kajars*, London, 1833.
3. Cipolla, C, *The Economic History of world Population*, London, 1962.
4. Elphinstone, Mountstuart, *An Account of the kingdom of Caubul*, London, 1839.
5. Forster, G, *A Journey from Bengal to England*, London, 2 vols. Vol. 2, 1798.
6. Francklin, W, *Observation on a tour from Bengal to Persia, in the years 1786 - 1787*, London, 1790
7. Hambly, G. R. G, "Aqa Mohammad khan and the Establishment of the Qajar Dynasty" *Royal Central Asian Journal*, vol. L, pt. II. April 1963.
8. Heude, W, *A Voyage up the Persian Gulf and a Journey Overland from India to England in 1817*, London, 1819.
9. *Journal of the Central Asian Society*, vols. XVI and XVII, October 1929, and January 1930.
10. Kinneir, J. M, *A Geographical Memoir of the Persian Empier*, London, 1813.
11. Malcom, J, *History of Persia*, London, 2vols, vol. 2, 1815.
12. Morier, J, *A Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople, in the years 1808 and 1809*, London, 1812.
13. Morier, J, *A Secound Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor. to Constantinople, between the years 1810 and 1816*, London, p. III, 1818.
14. Ouseley, Sir William, *Travels in various countries of the East; more particularly Persia*, London, 3vols, 1819.
15. Pottinger, H, *Travels in Beloochistan and Sinde*, London, 1816.
16. Waring, E. Scot, *A Tour to sheeraz*. London, 1807.
17. Watson, R. G, *A History of Persia from the beginning of the 19th century to the year 1858*, London, 1866.
18. Wilberforce, W, *Journals and Letters of the Rev. Henry Martyn, B. D.*, London, , 2 vols., vol. 2, 1837.
19. Wilson, A. T, *The Persian Gulf*, Oxford, 1928.
20. Wolff, J, *Narrative of a Mission to Bokhara, 4th end.*, London, 1846,



برگه درخواست اشتراک
فصل نامه علمی - تخصصی «نامه تاریخ پژوهان»
وابسته به انجمن تاریخ پژوهان

مشترک گرامی!

- وجه اشتراک یک ساله (۳۰/۰۰۰ ریال) را به حساب شماره ۲۱۵۵۱۴۶ نزد بانک سپه شعبه صفائیه قم، کد ۱۰۳۸ واریز کنید.
- برگه اشتراک را همراه با اصل فیش بانکی به نشانی قم، صندوق پستی ۱۵۱ - ۳۷۱۳۵، انجمن تاریخ پژوهان، دفتر فصل نامه «تاریخ پژوهان» بفرستید.
- تغییر نشانی خود را با ارسال نامه، به آگاهی امور مشترکان نشریه برسانید.

نام خانوادگی:	نام:
میزان تحصیلات:	مرکز علمی - دانش گاهی:
سن:	شغل:
	نشانی:
صندوق پستی:	کد پستی:
تلفن:	نمبر:
Email:	

An Introduction to the economic organization of eaRly Qajar Iran

By: Gavin Hambly, M . A . , Ph . D

Translated into Persian by: Mansoor Chehrazi and Mahboobeh Ahmadian

This article is the substance of a paper read at the British Institute of Persian studies, Tehran, on Saturday, June 29th 1963. In view of the general neglect by historians of the economic history of Iran it is the aim of this article to examine some of the significant factors in the economic structure of Iran during the period between the death of Karim Khan Zand in 1779 and the Treaty of Golestan in 1813. These thirty-five years cover the period when Agha Muhammad Khan overthrew all other contenders for mastery of the Iranian plateau and firmly established the Qajar dynasty on the peacock throne, as well as the first half of the long reign of his nephew, Fath' Ali Shah.

The principal sources for the economic survey which follows are the reports and personal impressions of some of the English travelers in Iran during this period. Although the accuracy of the facts recorded by these travelers naturally varies from individual to individual, their value as source-material (in view of the poverty of other sources of information) is very considerable. All of them spoke Persian in varying degrees of proficiency and a few were fluent readers of the language. Most of them spent several months or, in some cases, several years in Iran. The majority were diplomats, soldiers or merchants of the East India Company who had in Mysore, Hyderabad, or the outlying provinces of the Mughal or Ottoman empires-experienced societies not wholly dissimilar from that of late eighteenth-century Iran. All were concerned with obtaining information for their employers and countrymen about a country, Iran, which was then comparatively little known to Europeans. With regard to the accuracy of their accounts of the economic life of Iran, it must be remembered that if, during this period, it was the supposed Oriental ambitions of Napoleon which were the immediate cause of British pre-occupation with Iran, the East India Company was still, at this time, a commercial corporation and therefore interested in Iran not only for strategic reasons but also as a potential market. It may therefore be safely assumed that the Company's servants in Iran were expected to observe and record as accurately as possible the economic conditions of a country likely to be an area for future commercial expansion.

Keywords: Population, Structure, Means of transport, Network of trade, Routes, Foreign trade, Oceanic trade, Ottoman, Russia, Currencies.





The art of the goldsmiths in Iran

By: Kurosh Fathi

One of the important eras in Iran's history as far as art and its aspects are concerned is the Safavid era. The existence of relative security, the fact that some of the Safavid rulers were artists and their patronage, along with the continual relation with the western and the eastern world were among the processes which were very important in this regard.

The art of the goldsmiths is among the most obscure arts in the whole history of the country. The reason for this fact is that gold and silver have various usages and the melting and casting of golden objects can bring a great deal of harm to them by the passage of time. Never the less, goldsmith artists through their own special techniques played a very important role in the cultural and political life of the Safavid era.

The present study, through employing a historical method attempts to probe into the place of the goldsmiths and their art in the social and cultural life of the Safavids.

Keywords: Goldsmiths and their art, Safavid era and ornamental arts.

The process of relations between Iran and the Ottomans during the reign of Shah Ismael Safavid the first

By: Zeinab Alizadeh Jurkuyeh

With the reigning of Shah Ismael in Iran, the activities of the Sufis who adhered to the Safavids increased in the Ottoman empire. Later on, on account of the revealing of their threat in political and military matters, Bayazid began to act against them and attempted to prevent their migration to Iran.

In addition to defending the propaganda of the Sufis in Eastern Antalia, Shah Ismael made some attacks upon the Ottoman lands to punish the Iranian rebels who had taken refuge there. The two kings were very severe upon their religious opponents and this action had some political and economic reasons however, they sent delegates to one another's courts and they both attempted to find adherents for themselves. During the reign of Salim (I), in addition to the continuation of the propaganda by the Sufis in the Ottoman land, a number of ambitious princes also fled to Iran, these events paved the way for serious challenges between the two rulers and finally led to Chaldoran war. Events like these made troubles for the two neighboring countries till the end of Shah Ismael's rule which coincided with the ruling of Soltan Soleiman.

The present study deals with the relations between the two nations during the reign of Shah Ismael Safavid (I), and Bayazid (II), Salim (I) and Soltan Soleiman.

Keywords: Safavids, Ottomans, Shah Ismael (I), Soltan Bayazid (II), Soltan Salim (I) and Soltan Soleiman.





Shiism in Azarbayejan during the epoch of the pagan Ilkhans (656 - 694 A.H.)

By: Mehdi Ebadi

Coinciding with the establishment of the Ilkhanid government in Iran (656 A.H.) and on account of the placement of the central government in Azarbayejan, this province became the favorite place for the Shiites. The presence of Khajeh Nasir Al-din Tousi (died 672 A.H.) in Azarbayejan who was a Shiite scholar and very influential in the Ilkhanid government can be counted as a breakthrough of the Shiite influence in this area. On account of the excellent situation which Khajeh had among the Ilkhanid kings, especially Holaku Khan, he was able to defend the interests of the Shiites. He held endowments institutions and began to use the Shiites in this institution and promoted their conditions. At the same time, the great number of Shiites who had set for Azarbayejan on account of the benevolence of Khajeh could pave the way for the continual presence of the Shiites in Azarbayejan.

Keywords: Azarbayejan, Shiism, Khajeh Nasir Al-din Tousi and the Ilkhanids.

Religious refuge and religious refuge seeking in the (Qajar Era to the constitution)

By: Seyyed Mohammad Tayyebi

In the history of Iran's religious law system and the framework of Iran's legal activities especially in recent governments religious refuge and its related subjects need a unique and independent research. The present study attempted to deal with the afore-mentioned subject through the examination of the documents and conducting a library research in the Qajar period to the emergence of the movement for constitution in Iran. The findings of this study indicate that during this period religious refuge was very widespread and a great number of places were used for this purpose. The refugees were mostly the run-away convicts or the oppressed. These refugees were more or less successful although this act didnot lead to their complete clearance from the charges or was not a way for the oppressed to obtain their rights completely. Some reformists attempted to exert some measures to limit religious refuge seeking, however, since this was an individual action their attempts werenot completely successful.

Keywords: Qajars, Religious refuge places, religious refugees, mosques, Shrines of the descendents of Imams, Embassies, stables.





The consequences and the impact of the uprising of 19th of Deymah in Qom over the uprising in Mashhad

By: Hasan Shams Abadi

1356 was a year in which a great number of events happened in the history of the Islamic revolution. The death of Dr. Ali Shari'ati and Ayat-ullah Seiyed Mustafa Khomeini marked the beginning of this movement after a period of tranquility. These two events instigated the people and made them very angry. The regime which was very angry because the people loved these two men (Shariati and Seyed Mustaf Khomeini) published an article whose title was "Iran and black and red Colonialism) in Etellaat newspaper, to insult imam Khomeini and disappoint people of continuing their movement. This action led to general revolt of people in all parts of the country and especially the uprising in Qom on 19th of Deymah. The 40 – day memorization of the people killed in Qom in Tabriz and the 40 – day memorization of the victim of Tabriz in Yazd, Ahvaz and Jahrom became a problem for the regime and paved the way for the general uprising against Pahlavid regime in all parts of the country.

The above – mentioned events produced many results in Mashhad. Issuence of notes, making demonstrations, staying in the houses of Mullas, performing funerals were among the reactions of the people of Mashhad against these events. All these events made a step foreward for the movement of Imam Khomeini and made it closer to victory.

The present study attmpts to survey these events and consider the reactions of the religious leaders of Mashhad to these events.

Keywords: Iran, Red Colonialism, black Colonialism, Ahmad Rashidi Motlagh, 19th of day, Qom, Tabriz and Yazd.

The bibliography of Jange – Jamal (The battle of the camel)

By: Mehdi Reza Khademloo

Documenting to the sources prior to and after a historical incident is very essential and natural. The event famous as the battle of camel or Jange Jamal is no exception to this rule. It was a very strange event in the Islamic history in which for the first time two groups of Muslims confronted each other.

Many historians have written on this event, however, except for *Aljamal* by sheikh Mofid all other sources have been lost. The book by Mofid is not at all a purely history book rather it is both historical and theological. Probably, the lack of proper sources is one of the reasons for the controversy of Muslims especially the theologians over the number of the participants and the people killed in this battle.

Although there exist not many special sources over this battle, one may refer to general histories, geneologies and classes to discover the causes for these events. However, the general drawbacks of these sources over the battle are their ignorance of consequences of this battle and their ignorance of the analysis of it.

The works of the theologians of various Islamic sects are among the sources which provide useful information over the Jamal battle. It must be said that the authors of these sources also have a great deal of controversy over the participants and those who were killed in this battle.

Key terms: Ali (A . S), Jang-e Jamal (battle of the Camel), Companions of Jamal, Special Sources, descendents and the classes, Fotooh, General Sources, theological Sources.

Keywords: Ali (A.S), Jang-e Jamal (battle of the Camel), Companions of Jamal, Special Sources, descendents and the classes, Fotooh, General Sources, theological Sources.





Women and the Urban Religious Elite in the pre-Mongol Period

By: Richard W. Bulliet

Translated into Persian by: Hasan Zandieh and Lida Maleki

Historians of early Islamic Iran and of medieval Islamic education agree that women sometimes gained reputations for learning, just as they sometimes did for Sufi activities. The preservation of female names in biographical dictionaries of the tenth and eleventh centuries proves this point. The rarity of female names in these compilations raises a question, however. Why so few? This chapter examines the entries on women in biographical dictionaries from Baghdad, Nishapur, and Gorgan in an attempt to understand how their names came to be included and what broader social meanings might be inferred from their inclusion.

Keywords: Women, Biography, Biographical - dictionary, Abd al-Ghafir al-Farisi, Khatib Baghdadi, Ta-rikh Naisabur, Ta-rih Baghdad.

